



دکتر صادق شرفکندی

تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد

از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم



از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم

تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد

Designed by: Serbest Urmiye



کمیته انتشارات
اتحادیه دانشجویان
دمکرات کردستان ایران

تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد

(از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم)

آبانماه ۱۳۶۳

سعید بدل

**تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد
(از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم)**

عنوان کتاب: تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد (از قرن نوزدهم تا پایان

جنگ جهانی دوم)

تالیف: دکتر صادق شرف‌کندی (سعید بدل)

تایپ: غالب حبیبی

ویرایش: کیهان یوسفی

طرح جلد و صفحه آرایی: سربست ارومیه

چاپ اول: آبان‌ماه ۱۳۶۳

چاپ دوم: ۱۳۹۲ خورشیدی - آرییل

ناشر: اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان ایران

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف ۱

بخش اول

فصل اول – مقررات مربوط به کردستان در امپراتوری عثمانی

کردستان فتودال ۹

فصل دوم – جنبش‌های قرن نوزدهم

نهضت بابان ۱۸

میرمحمد و فتح کردستان ۲۰

نهضت بدرخان ۲۶

یزدانشیر ۳۰

قیام شیخ عبیدالله شمزینان ۳۳

فصل سوم – وضع کردها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰

تغییرات سیاسی در امپراتوری عثمانی ۴۴

نخستین سازمان‌های ملی کرد ۴۷

سال‌های اول جنگ جهانی اول ۵۶

سال‌های نخستین پس از جنگ اول جهانی ۵۸

پیمان سور ۶۷

پیمان لوزان و تقسیم استعماری کردستان ۷۴

بخش دوم – فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی

فصل اول – ایران

۱- اسماعیل آقا شکاک (سمکو) ۸۲

۲- شورش‌های جنوب کردستان ۹۶

فصل دوم – عراق

۱- تأسیس کشور عراق – شیخ محمود برزنجی ۹۹

۲- شیخ احمد بارزان ۱۱۶

فصل سوم – جمهوری ترکیه

الف - تشکیل جمهوری ترکیه و نقش کردها ۱۲۴

ب - مهمترین جنبش‌های ملی کرد در جمهوری ترکیه ۱۳۳

۱- جنبش شیخ سعید پیران (۱۹۲۵) ۱۳۵

۲- "خویون" و جنبش آارات ۱۴۲

۳- جنبش مقاومت "درسیم" و سید رضا (۱۹۳۸ - ۱۹۳۶) ۱۵۵

مقدمه

تاریخ پرفراز و نشیب جنبش آزادیخواهی ملت کرد در هر بخش از کردستان، حکایت حماسه‌ها، قهرمانیها، مقاومت و از خودگذشتگی فرزندان این ملت است و در همان حال دربرگیرنده وقایعی تلخ که متأسفانه خود کردها و رهبران این جنبش خوانشی نادقیق از وضع موجود و شرایط جهانی داشته‌اند و در نتیجه نتوانسته‌اند آنچنانکه باید در صف آرای‌های منطقه‌یی و جهانی به نفع خویش خود را آرایش کنند.

مطالعه این تاریخ به ما می‌آموزد که سوای علل خارجی و محیطی، اصلی‌ترین عامل توفیق نیافتن جنبش‌ها و قیام‌های پی‌در پی کردها، فقدان انسجام و اتحاد در بین آنها بوده است. کردهایی که در هیبت افسران عثمانی و صفوی و ... قهرمانانی شکست‌ناپذیر بودند ولی مع‌الاسف شمشیر آنها همیشه علیه خویش باز بوده است.

مطالعه این تاریخ به ما می‌آموزد که تنها راه برون رفت از وضعیت زبردستی کردها و تحقق حقوق آنان، اتحاد و همصدایی در برابر دشمنان این

سرزمین و این ملت است، اصلی مهم که ملت کرد تا هنوز هم از فقدان آن می‌نالد.

کتاب حاضر ماحصل زحمات بزرگمردی از تبار درایت و شجاعت است. ما حاصل تلاش رهبر شهید جنبش کردستان و دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران دکتر "صادق شرفکندی" که نزد ملت کرد به "کاک سعید پیشمرگان" معروف است. دکتر شرفکندی این کتابچه را در بجهوه ی جنگ کردستان و یورش نیروهای دولت مرکزی به کردستان و تحمیل جنگ بر این ملت در دهه ۶۰ خورشید نوشته است و چنانچه خود ذکر نموده هدف از نگارش این تاریخچه تنها آشنایی هر چه بیشتر فرزندان این ملت با تاریخ خونین گذشتگانشان است.

مدت زمان زیادی از چاپ نخست این کتاب می‌گذرد و نسخه‌های کاغذی آن در دسترس نبوده و نسخه الکترونیکی آن هم دارای کیفیت آنچنانی نمی‌باشد. بر همین اساس اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران بر آن شد که برای خدمت هر چه بیشتر به جویندگان تاریخ ناسیونالیسم کردی، این کتاب را تجدید چاپ و منتشر نماید. امید است که گامی بوده باشد در راستای تحقق حقوق ملتمان. این کتاب از دو جهت حائز اهمیت است، نخست از این لحاظ که تاریخچه جنبش‌های ملت کرد را باز گو می‌کند و دوم اینکه این کتاب ماحصل قلم شخصی است که در سنگر دموکراسیخواهی و زیر توپباران

و بمباران نیروهای متخاصم دولت مرکزی آن را نگاشته است. در همین راستا اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران مفتخر است بعد از سپری شدن ۲۱ سال از شهادت کاک سعید، با تعهد به آرمانهای والای ایشان و دیگر شهیدان کردستان این کتاب را تجدید چاپ و منتشر می‌کند.

اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران

شهریور ۱۳۹۲ خورشیدی

مقدمه مؤلف

در پیشگفتار برنامه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران آمده است: " مدت‌ها است خلق کرد بخاطر آزادی و در راه تحصیل حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کند. سراسر قرن نوزدهم شاهد گذشته‌ی خونین ملت ما است. از آغاز قرن بیستم تا جنگ دوم جهانی این مبارزه همچنان ادامه داشته است."

یکی از بندهای سرود ملی کردها *ای رقیب* می‌گوید که: " ما فرزندان رنگ سرخ و انقلابییم، بنگریید که گذشته‌ی ما چه خونین است."

این اشاره‌ها نشان می‌دهد که خلق کرد تا چه اندازه به گذشته‌ی خونین خود افتخار می‌کند و کوشش‌های انقلابی اسلاف قهرمان خود را ارج می‌نهد. اما واقعیت آن است که آگاهی دقیق و عمیق از این گذشته‌ی پرحادثه چندان نیست. هرچند بسیاری از کسانی که نام اغلب قهرمانان ملی و رهبران قیام‌های گوناگون خلق کرد را می‌دانند، اما متأسفانه جز شمار اندکی از آنها آگاهی‌شان از این حد فراتر نمی‌رود و از جزئیات قیام‌ها و شرایط و اوضاعی که قیام در آن روی داده است چندان مطلع نیستند. از همین رو اقدام به تهیه‌ی تاریخچه‌ی حاضر شده است. به این امید که از مطالعه‌ی آن همان بهره‌ای که از یک تاریخ

واقعی انتظار می‌رود، یعنی آگاهی به وقایع گذشته به منظور تجزیه و تحلیل و تجربه‌اندوزی، حاصل گردد.

در مورد این تاریخچه تذکر چند نکته بی‌مناسبت نیست:

۱- واقعیت آن است که نگارش تاریخی در مورد جنبش‌های ملی کرد برخلاف آنچه که ممکن است در بادی امر بنظر برسد کار چندان آسانی نیست؛ زیرا که جنبش‌های متعدد خلق کرد در طی سال‌ها بطور کلی به نتیجه‌ی مورد نظر نرسیده‌اند و کردها کماکان محروم از حقوق ملی خویش، امکان این را نیافته‌اند که گذشته‌ی خویش را بکاوند و تاریخ خویش را بنگارند. بنابراین، اطلاعات موجود یا مستقیماً به روایت از دشمنان خلق کرد است و یا از سوی وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسانی داده شده است که بخش اعظم آن را به ناچار از کانال‌های دشمنان خلق کرد به دست آورده‌اند. چگونه می‌توان به عنوان نمونه در ترکیه‌ی "آتاتورک" و "عصمت اینونو" از تاریخ واقعی خلق کرد آگاهی حاصل کرد در حالی که حتی نام "کرد" هم از فرهنگ لغات حذف شده است؟

۲- اشکال کمبود یا عدم صحت منابع تاریخی اگر هم در شرایط عادی از راه مراجعه به کتاب‌ها و اسناد و مراجع گوناگون نسبتاً قابل رفع باشد در شرایطی که این تاریخچه فراهم آمده است یعنی در شرایط زندگی خارج از شهرها و محدودیت شدید دسترسی به منابع و نوشته‌های مورد لزوم، مقیاس وسیع‌تری

می‌یابد. صاحب‌نظران به طور قطع با توجه به این اشکال در نواقص و اشتباهات موجود به دیده‌ی اغماض خواهند نگریست.

۳- منابع اصلی مورد استفاده برای تهیه‌ی این تاریخچه عبارت بوده‌اند از: در درجه‌ی اول — کتاب "کردستان و کردها" به سرپرستی "ژرار شالیان" و به نویسندگی "عبدالرحمن قاسملو"، "کندال"، "عصمت شریف" و "م.نازدار" (چاپ "ماسپرو" ۱۹۷۸ پاریس) بخش اول تاریخچه‌ی حاضر و به ویژه جنبش‌های قرن ۱۹ را می‌توان در واقع ترجمه‌ی خلاصه شده‌ی از بخشی از این کتاب دانست که توسط "کندال" نوشته شده است.

دومین منبع مورد مراجعه، کتاب "جنبش ملی کرد" نوشته‌ی "کریس - کوچرا" است (انتشارات فلانماریسون ۱۹۷۹ پاریس). سومین و چهارمین منابع مهم مورد استفاده عبارت بوده‌اند از: ترجمه‌ی کردی کتاب "خلفین" تاریخ‌نگار روس با نام: "جدال بر سر کردستان" و "کردها" نوشته‌ی "حسن ارفع".

۴- این تاریخچه در اصل به صورت سلسله مقالاتی برای درج در روزنامه‌ی "کوردستان" تهیه شده است. این امر را باید علت اساسی بعضی تقسیم‌بندی‌های ناکامل و نیز بعضی موجزگویی‌ها یا برعکس زیاده‌نویسی‌های گاه‌بگاه دانست

که نتیجه‌ی کمبود وقت تهیه‌کننده، یا در دسترس بودن کم و زیاد صفحات روزنامه بوده است.

با همه‌ی اینها، همان‌طور که گفته شد تاریخچه‌ی حاضر به این امید تهیه شده است که بتواند اندکی از احتیاج مبرم همگانی را برآورده سازد؛ زیرا که در این کویر خشک کم‌آگاهی، حتی قطره‌ی آبی هم با همه‌ی ناچیزی خود در مقابل دریا، شاید نعمتی به حساب آید.

شیوه جو/ بهمن‌ماه ۱۳۶۰

بخش اول (از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول)



فصل اول

مقررات مربوط به کردستان در امپراتوری عثمانی

مقدمتاً برای آگاهی آن دسته از خوانندگانی که آگاهی تاریخی آنان به اندازه‌ی کافی نیست و احتمالاً خواهند پرسید که چرا در بخش اول تاریخچه فقط از امپراتوری عثمانی و ایران گفتگو می‌شود در حالی که کردستان فعلی بین چهار دولت ترکیه، ایران، عراق و سوریه تقسیم شده است؟، یادآوری می‌شود که دولت‌های عراق و سوریه فقط پس از پایان جنگ بین‌الملل اول در اوایل این قرن تشکیل شده‌اند و تا آن زمان هر دو جزو امپراتوری عثمانی به شمار می‌آمدند. یعنی کردستان بطور کلی بین ایران و امپراتوری عثمانی تقسیم شده بود که البته بخش عظیم آن جزو دولت اخیر بود و نخستین جنبش‌ها و قیام‌های نوین ملی کرد هم در اوایل قرن نوزده در همین بخش از کردستان به وقوع پیوسته‌اند.

گرچه احساس تعلق به جامعه‌ی ملی کرد در نزد بعضی از افراد تحصیلکرده و با فرهنگ خیلی زودرس بوده است اما از پیدایش پایگاه اجتماعی برای ناسیونالیسم کرد، زمان چندان درازی نمی‌گذرد. این امر یک سری علت‌های

تاریخی دارد که از همه مهم‌تر، مقررات خاصی است که در امپراتوری عثمانی در مورد کردستان تدوین و اجرا می‌شده است.

مقررات مربوط به کردستان در امپراتوری عثمانی

تاریخ روابط کرد - عثمانی به اوایل قرن شانزدهم میلادی برمی‌گردد. در آن زمان کردستان با امرا و امیرنشین‌های متعدد خود در حال جنگ دائم علیه شاهان ایران بود که می‌خواستند آن را به قلمرو سلطنتی خود ضمیمه نمایند. بدین ترتیب هنگامی که در سال ۱۵۱۴ میلادی جنگ بین ایران و عثمانی در چالدران (واقع در شمال کردستان و نزدیکی‌های خوی) روی داد، امرای کرد در کنار سلطان سلیم عثمانی علیه شاه اسماعیل صفوی جنگیدند و در پیروزی سلطان عثمانی رول عمده‌ای بازی کردند. به همین جهت پس از پایان جنگ، سلطان سلیم با امرای اصلی کرد پیمانی بست که در ذیل اصول آن خواهد آمد. اما این را در همین جا باید گفت که در جبهه‌گیری کردها عامل مذهبی دخالت داشت زیرا کردها سنی‌مذهب بودند و با سلطان عثمانی که هم‌مذهب آنان بود بهتر می‌توانستند کنار بیایند در حالی که پادشاه صفوی شیعه‌مذهب بود.

پیمان کرد - عثمانی، کردستان را به ۱۶ امیرنشین مستقل کرد که اهمیت آنها یکسان نبود تقسیم کرده بود، به اضافه‌ی حدود ۵۰ تیول (سنجق) و عده‌ای سنجق ترک. امرای قدرتمند کردستان جنوبی برای امیرنشین‌های خود حقی شبيه استقلال گرفته بودند که آنان را از یک حق حاکمیت کامل برخوردار

می کرد. آنها به نام خود سکه می زدند و خطبه‌ی جمعه هم با نام آنان خوانده می شد، به سلطان عثمانی هم حسایی پس نمی دادند و مالیاتی نیز به وی نمی پرداختند. تنها مسئله‌ی مهمی که متعهد به آن بودند این بود که علیه "باب‌عالی" سر به شورش برندارند و برای احترام به مرزهای امیرنشین همسایه، از تغییر و توسعه‌ی مرزهای امیرنشین خود اجتناب ورزند. واضح است که هدف از این تعهد اخیر، ممانعت از تشکیل یک حکومت بزرگ متمرکز در کردستان بود.

از امیرنشین‌ها گذشته، مناطقی که بیش از همه در معرض آشوب و حادثه بودند و هر نوع کنترل نظامی بر آنها مشکل به نظر می آمد، به صورت تیول (سنجق) درآمد و به بیگ (خان)ها که معمولاً رؤسای عشایر بودند، واگذار شده بود. این "بیگ"ها خراج گزار باب‌عالی بودند، ولی در داخل منطقه‌ی خود اختیار کامل داشتند و انتقال قدرت هم در بین آنان ارثی بود. اینان در مقابل امتیازاتی که داشتند می بایستی به صورت سپاهی (سواره نظام) در ارتش امپراتوری بخصوص در جنگ علیه ایران خدمت کنند.

سنجق‌های عثمانی که تقریباً ثلث خاک کردستان عثمانی را شامل می شدند) مناطق شمال کردستان و بخشی از جلگه‌ی دجله و فرات و نیز مراکز مهم شهری مانند دیاربکر، ماردین، خارپوت و غیره...) تابع مقررات عادی و عمومی حکومت عثمانی بودند.



کردستان فئودال

مقررات فوق روی همرفته تا اوایل قرن نوزدهم از سوی هر دو طرف یعنی حکومت عثمانی و امرای کرد رعایت می‌شد. در طول این مدت که گفتیم بخش اعظم کردستان عثمانی به صورت امیرنشین‌ها و سنجاق‌ها به حالت تقریباً مستقل اداره می‌شد، ادبیات و بطور کلی فرهنگ و تمدن رشد کرد و شکوفا شد. بعضی از شهرهای کردستان مانند "بتلیس" و "جزیره" و "هکاری" که پایتخت قدرتمندترین امیرنشین‌های کرد بودند به صورت مراکز بزرگ روشنفکری درآمده بودند که در آنها شعراء، موسیقی‌دانان و دانشمندان مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفتند. در زمینه ادبیات می‌توان به تمایلات عرفانی (جزیری - بایزیدی)، میهن پرستانه‌ی (خانی) و انقلابی (فقیه طیران) اشاره نمود. البته جاه‌طلب‌ترین این اشخاص به دربار عثمانی می‌رفتند و استعداد و نبوغ خود را در خدمت سلطان قرار می‌دادند (فضولی - نبی - نفی - و غیره). امرای کرد دربارهایی برای خود ترتیب داده بودند که از نظر تجمل و عظمت کاملاً شبیه دربارهای پادشاهان معاصر خودشان بود، اگرچه این مسئله کاملاً مباین با تصویری است که از زمان مارکوپولو رواج یافته و از آن به بعد هم بوسیله‌ی میسیونرهای مذهبی و جهانگردان اروپایی تقویت شده است و در آن کردها را معمولاً به صورت افراد چادرنشین نیمه وحشی که از محل راهزنی و غارت زندگی می‌کنند معرفی می‌نمایند.

در این دوره که دوره‌ی رستاخیز فرهنگی و قرن طلایی فتودالیته‌ی کرد به شمار می‌آید جامعه‌ی کرد عملاً راهی به دنیای خارج نداشت. افق دید امرای کرد، دور از پایتخت و در پناه لشکرکشی‌ها و حملاتی که ممکن بود حکمروایی آنها را به خطر بیندازد معمولاً از حدود مرزهای منطقه‌ی حکمروایی خودشان تجاوز نمی‌کرد و بدین ترتیب عاجز از آن بودند که بتوانند ملت خود را در زیر لوای حکومت متمرکزی گردآورند. بعلاوه منازعات ناشی از سلطه‌طلبی و تفوق‌خواهی، این امر را پیوسته در برابر هم قرار می‌داد. از این گذشته پیمان منعقدۀ با "باب‌عالی" آنان را اصولاً از اتحاد و تفاهم بازمی‌داشت. سلطان با هنرمندی آتش اختلافات و رقابت‌ها را در بین آنان تیزتر می‌کرد و به عنوان ضامن مقررات شبه استقلالی، مانع هرگونه تغییر در آن می‌گردید. به مبارزه طلبیدن قدرت "سلطان - خلیفه" هم که سایه‌ی خداوند بر روی زمین بود در تصور هیچ یک از این امرای نمی‌گنجید؛ زیرا که خود را دیندار می‌دانستند و در نزد آنان، حداقل تا زمانی که خلیفه سعی نمی‌کرد اختیارات آنان را از دستشان بگیرد، تصور "امت" بر "ملت" می‌چربید.

علاوه بر عوامل بالا (روحیات شخصی امرای و تأثیر تمایلات مذهبی)، علت اصلی عدم نطفه‌بندی "شعور ملی کرد" که قاعدتاً خمیرمایه‌ی تمایل به ایجاد یک حکومت ملی کرد است در واقع ساختمان ویژه‌ی اجتماعی - اقتصادی کردستان در آن مقطع خاص تاریخی بوده است. در کردستان آن زمان، بخش

بزرگ جمعیت به کشاورزی و دامداری مشغول و سازمان عشیره‌ای بطور کلی در جامعه حاکم بود. رؤسای سنجق‌های کرد همان طور که گفته شد معمولاً رؤسای عشایر قدرتمند محل بودند. همین امر در مورد پادشاهان کوچک امیرنشین‌ها صادق بود که در واقع بر کنفدراسیونی از عشایر حکومت می‌کردند و امیر به منزله‌ی رئیس سنتی آنان به حساب می‌آمد.

به نظر می‌رسد که عشیره‌گری مانع اصلی در راه ایجاد و رشد شعور ملی بوده است و می‌توان گفت که حتی نفوذ بی‌مانند مذهب نیز در بین مردم کردستان فرع این عامل به حساب می‌آید. عشیره‌گری تقریباً عامل اصلی شکست و عدم موفقیت همه‌ی حرکت‌ها و قیام‌هایی است که هدف آنان، ایجاد حکومت مستقل و واحد کرد بوده است. این حرکت‌ها از اوایل قرن نوزدهم آغاز شدند و همه‌ی آنها بالاخره به علت خیانت‌ها، تغییر پیوندها و اتحادها، ایجاد اختلاف در جبهه‌ی کردها و بالاخره ایدئولوژی عشیره‌ای به شکست انجامیدند.

دامداری - زیربنای اقتصادی عشیره‌گری - در طول قرن‌ها، فعالیت اصلی در کوهستان‌های کردستان بوده است. گردنه‌ها و شیب‌های تند و دره‌هایی که بخش اعظم سرزمین کردستان را فراگرفته‌اند کمتر مناسب کشت و زرع هستند (گرچه کشاورزی در سرزمین‌های حاصلخیز جلگه‌ی دجله و فرات معمول است).

استفاده از چراگاه‌ها، کوچیدن‌های طولانی از مسیرهای بسیار صعب‌العبور، حفظ امنیت گله‌ها و راه‌های عبور و غیره همگی سبب می‌شوند که دامداری یک فعالیت عمومی و اجتماعی باشد نه فردی و هم از این رو، احتیاج به روابط و پیوندهای محکم در بین افراد اجتماع دارد.

قبیله که بر پایه‌ی ارتباط خونی بنا نهاده شده است، شکل عالی‌تر سازمان‌یافته‌ی آن یعنی عشیره به طور کامل این احتیاج را برآورده می‌سازد. عشیره به مانند هر سازمان اجتماعی دیگری دارای ارزش‌های خاصی است که حفظ و قوام خود به خودی آن را تأمین می‌نمایند.

دامداری سنتی احتیاج به هیچ گونه تعلیمات مقدماتی ندارد. تکنیک‌های این کار کمتر دچار تحول و دگرگونی می‌شوند و به همین جهت احتیاجی به کسب اطلاعات تازه نیست. بعلاوه یک فرد عشیره‌ای اگر بخواهد تحصیل کند خیلی به اشکال می‌تواند به آرزوی خود برسد، زیرا که مرتباً در حال حرکت و انتقال است و تنها شهرنشینان و کشاورزان مستقر در روستاها از این امتیاز برخوردارند. عشایر چادرنشین با دنیای خارج کمتر مراوده دارند و در میان طبیعت بصورت تنها مانده و منفرد زندگی می‌کنند. یک فرد عشیره‌ای که در طول روز با شرایط سخت زندگی و نیروی بی‌رحم طبیعت دست به گریبان است بیش از هر چیز احتیاج به یک سیستم ساده‌ی توضیح طبیعت و امیدواری به یک نوع زندگی دیگر که طبیعتاً شیرین‌تر از زندگی اوست دارد و هنگامی

که اعتقادی پیدا کرد این اعتقاد را به بهای زندگی خود حفظ خواهد کرد همان طوری که هیچ‌گاه نمی‌پذیرد که شرافت عشیره‌ای او لکه‌دار گردد. ویژگی این نوع طرز تفکر آن است که وقتی اعتقاد پیدا شد که کسی حقیقت می‌گوید کاملاً و از هر نقطه نظر به او اعتماد می‌شود زیرا که شرافت چنین اقتضا می‌کند و در خارج از آن، همه چیز لغو و نادرست و نپذیرفتنی است.

نتایج زیان‌آور این اخلاق و روحیه و عدم قابلیت آشکار آن برای درک مشکلات پیچیده‌ای که لازمه‌ی یک مبارزه‌ی آزادیخواهی ملی است در تمام جنبش‌ها و قیام‌های قرن نوزده و اغلب قیام‌های قرن بیست کردها به خوبی آشکار است؛ زیرا در یک مبارزه‌ی آزادیخواهی ملی، عوامل ظریفی که گاه اثر تعیین‌کننده‌ای دارند دخالت می‌کنند و درک آنها آسان نیست.

در سیستم ارزش‌های سازمان عشیره‌ای، "من" تقریباً وجود ندارد. این "ما" (عشیره) است که مسلط است. فرد از راه عشیره است که شناسایی می‌شود و جز به عنوان تابعی از عشیره خود را معرفی نمی‌کند. فرد ابتدا عضو عشیره است، سپس مسلمان، یزیدی، مسیحی و در آخر همه‌ی آنها کرد است. هر عشیره‌ی دیگری اگر هم همان مذهب و همان ملیت وی را داشته باشد پایین‌تر از عشیره‌ی خود اوست و اعضای آن طبعاً شجاعتی کمتر از افراد عشیره‌ی او دارند و معمولاً رقیب و حتی گاه دشمن به حساب می‌آیند.

به عنوان سازمان اجتماعی عشیره بسان یک حکومت کوچک نمونه است که عوامل تولید و اداره و نیز نظم داخلی و امنیت خارجی آن تضمین شده است. رئیس عشیره که معمولاً در عین حال رئیس مذهبی هم هست سمبل قوه‌ی اجرایی است و فرمان‌های وی به منزله‌ی قانون هستند. سیستم ارزش‌های عشیره‌ای که توسط همه‌ی اعضای عشیره پذیرفته شده است و، سنت‌ها و آداب و رسوم ایجاب می‌کند که عشیره بطور کامل از رئیس خود تبعیت بکنند. رئیس به منزله‌ی حفاظی بین عشیره و دنیای خارج به حساب می‌آید. هیچگاه نباید انتظار داشت که اعضای یک عشیره به عملی دست بزنند بدون آنکه از رضایت و نظر موافق رئیس عشیره مطمئن گردند.

اما رؤسای مغرور عشایر که جدال‌های تسلط‌طلبی بین آنها تفرقه انداخته و اغلب بر سر چراگاه، انتقام‌های عشیره‌ای، اختلافات مذهبی و فرقه‌ای و غیره منازعه دارند، جز در موارد بسیار استثنایی نمی‌توانند باهم به توافق برسند که آن هم برای یک مدت کوتاه و در مواقعی است که خود را تحقیر شده می‌یابند. یک امر بسیار جزئی کافی است که یک اختلاف عقیدتی را تبدیل به مسئله‌ی شرافتی نماید و اتحاد متزلزل موجود را از بین ببرد. در نتیجه بسیار پیش می‌آید که عشیره‌ای به صورت متحد یک دشمن خارجی درمی‌آید تنها به خاطر آنکه در کنار فلان عشیره که با او اختلافاتی داشته است و آنرا دشمن خود

می‌داند قرار نگیرد. تاریخ کردستان مملو از اختلاف‌ها و خیانت‌هایی از این نوع است.

بنابراین انتظار بیجایی است اگر خواسته باشیم بر روی کالبد خنثی شعور
عشیره‌ای (خنثی به معنای شیمیایی کلمه، یعنی غیرقابل پیوند) شعور ملی را
پیوند بزنییم و در انتظار سبز شدن یک نهال انقلابی باشیم.

فصل دوم

جنبش‌های قرن نوزدهم

جامعه‌ی کرد، پاره‌پاره شده، متفرق و زیر تسلط روح عشیره‌ای، همراه با یک دینامیسم (نیروی محرکه) ناپیدای درونی پا به قرن نوزدهم گذاشت. اما از همان سال‌های اولیه‌ی قرن، عناصر تازه‌ای در این دنیای ساکن را کوبیدند. اولین آنها، دخالت عثمانی در امور مربوط به امرای کرد است.

باب‌عالی (دربار عثمانی) به همان اندازه که در امور اروپایی خود بیشتر دچار شکست می‌شد، به همان نسبت احتیاج به دستجات تازه‌نفس و منابع تازه‌ی مالی پیدا می‌کرد تا بتواند تسلط خود را محفوظ بدارد. به همین جهت ناچار شد متوجه کردستان گردد که هنوز مورد بهره‌برداری کامل قرار نگرفته بود و برای این کار هم مجبور شد که امتیازات داده شده به امرای کرد را زیر پا بگذارد.

تأثیر مداخله‌ی غربی‌ها هم، از طریق مسیون‌های مذهبی، افتتاح کنسولگری‌ها و تأسیس مدارس از سال ۱۸۳۵ در کردستان به خوبی محسوس است.

سرزمین کردستان در تمام طول این قرن، صحنه‌ی جنگ‌های روس و ترک: (۱۸۷۷-۷۸ و ۱۸۲۸-۳۰) و فارس و ترک بود. این جنگ‌ها با خرابی‌ها

و غارت‌ها و چپاول‌هایی که بهمراه آوردند، سبب شدند که در بین کردها یک روحیه‌ی بجان‌آمدگی و مخالفت در برابر قدرت عثمانی پدید آید.

بالاخره پیشرفت‌های جدید، گشایش بر روی دنیای خارج، موفقیت‌های محمدعلی پاشا در مصر و غیره، همگی سبب شدند که سران کرد که دیگر در قلمرو خود هم امنیت نداشتند و امتیازات خود را در خطر می‌دیدند بیدار گردند. دفاع از این امتیازات به ارث رسیده از قرون و اعصار، و اکراه در برابر از دست دادن افراد عشیره از راه دادن سرباز به باب‌عالی، به منزله‌ی موتور بود که حدود بیش از پنجاه جنبش و قیام را در طول این قرن سبب گشتند و ما در اینجا جز به مهمترین آنها اشاره‌ای نمی‌کنیم.

خطوط مشخصه‌ی این جنبش‌ها چیست؟ قبل از همه باید گفت که هدف مشترک آنها ایجاد یک کردستان مستقل بود. سپس باید دانست که رهبری جنبش‌ها را بطور کلی فتودال‌هایی در دست داشتند که هدف آنان قبل از هر چیز حفظ و گسترش امتیازات و علائق خودشان بود. بخصوص قابل توجه است که جز چند قیام ناگهانی، تقریباً همه‌ی جنبش‌ها از امیرنشین‌های مستقل شروع شدند. حکومت‌های بابان، سوران، هکاری، بادینان (عمادیه) و بوتان که مظهر اقتدار فتودالیت‌های کرد بودند منشأ جنبش‌های بسیار پُردامنه‌ای گشتند. اما عدم تجربه‌ی سیاسی، نبود یک برنامه‌ی عمومی و کلی و یک استراتژی نظامی، موجود نبودن پشتیبانی خارجی، و بخصوص وجود ایدئولوژی عشیره‌ای که

عامل اختلافات و خیانت‌های بی‌شماری است عامل اصلی شکست این نهضت‌ها هستند. در برابر خطری که همه را تهدید می‌کرد، سران کرد به صورت متفرق به میدان جنگ رفتند و برخلاف تمایل خویش به بازی سلطان تن دادند که هریک را علیه دیگری بازی می‌داد تا به این ترتیب در آخر همه را به اطاعت خویش درآورد.

۱- نهضت بابان

اولین جنبش مهم کرد در قرن نوزدهم در سال ۱۸۰۶ و در امیرنشین بابان به رهبری عبدالرحمن پاشا صورت گرفت. این امیرنشین که در فردای الحاق کردستان جنوبی (کردستان عراق امروزی) به امپراتوری عثمانی توسط سلطان سلیمان کبیر تأسیس شد، در طول قرن هفدهم توسعه‌ی زیادی یافت و در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم رول سیاسی مهمی در این بخش از جهان بازی کرد. بابان‌ها که عشیره‌ای جنگجو و جاه‌طلبی بودند، ناحیه‌ی حکمروایی خود را در درون مناطق عثمانی و ایران توسعه داده بودند. آنها علاوه بر جنگجویی به سازندگی هم علاقه داشتند و گذشته از مدارس و آثار معماری فراوان، شهر سلیمانیه را هم بنیاد نهادند که به صورت پایتخت آنها درآمد و اکنون موجب افتخار و یادآور نام آنها است.

مقامات عثمانی که از قدرت روزافزون بابان‌ها نگران شده بودند سعی کردند پس از مرگ "ابراهیم پاشا" بانی سلیمانیه، شخصی به نام خالد پاشا را که از

یکی از عشایر رقیب عشیره‌ی بابان بود به امارت بابان منصوب کنند. عبدالرحمن پاشا برادرزاده‌ی ابراهیم پاشا که خود را مورد ظلم و ستم می‌دید حاکم تُرک "کوی سنجاق" را با خنجره از پای درآورد و علیه نیروهای خالد پاشا به مبارزه برخاست.

وی مدت سه سال به جنگ علیه نیروهای عثمانی که عشایر کرد رقیب عشیره‌ی بابان را هم در کنار خود داشتند ادامه داد و بالاخره در سال ۱۸۰۸ به ایران پناهنده شد.

بعد از جریان فوق، سپاهیان عثمانی حضور خود را در شمال کردستان به بهانه‌ی آمادگی در برابر تهاجم احتمالی روس‌ها تقویت کردند.

این اشغال نظامی که غارتگری‌ها و کارهای خلاف قاعده‌ی زیادی را به دنبال داشت سبب قیام‌های متعدد در "ارزروم" و "وان" شد.

کردهای ایران و نیز ارمنی‌ها هم در این قیام‌ها که اغلب صورت عکس‌العمل به منظور دفاع مردم از خویشان را داشت شرکت جستند. در طول جنگ‌های روس و ترک (۱۸۲۸ - ۲۹) که در منطقه مزبور جریان داشت و سبب کشتارها و خرابی‌های فراوان گردید، قیام‌های مزبور شدتی یافتند.

اما از آنجا که اتفاقی، خود به خودی، منطقه‌ای و بالاخره بدون برنامه و هدف‌های دراز مدت بودند خیلی زود به خاموشی گرائیدند.

۲- "میرمحمد" و فتح کردستان

مرکز ثقل جنبش‌های کرد کماکان در مناطق کوهستانی کردستان جنوبی بود. پس از امیر "بابان" نوبت "میرمحمد" حکمران امیرنشین "سوران" واقع بین زاب بزرگ و مرزهای ایران بود که خواست با بهره‌گیری از گرفتاری‌های امپراتوری عثمانی یک کردستان مستقل ایجاد نماید (میر در کردی مخفف لقب امیر است و بنابراین با لقب "میر" در فارسی که علامت سید بودن است فرق دارد). میرمحمد که نسبش به صلاح‌الدین ایوبی می‌رسید می‌خواست که افتخار تأسیس یک کردستان واحد و مستقل را برای خود کسب کند و زمان هم برای این کار مناسب بود، زیرا نیروهای عثمانی که از یکسو در جنگ به قوای روسیه کاملاً ضعیف شده بودند و از سوی دیگر با نیروهای محمدعلی پاشا^۱ نایب‌السلطنه‌ی مصر هم درگیری داشتند. میرمحمد با تقلید از محمدعلی در پایتخت خود یعنی "رواندوز" کارگاه‌های اسلحه‌سازی از تفنگ و مهمات و حتی توپ تأسیس نمود. در این کارگاه‌ها بیش از ۲۰۰ توپ ساخته شدند که

^۱ محمدعلی پاشا (۱۷۶۹ — ۱۸۴۹) افسر جوانی بود که فرماندهی سپاهیان آلبانی وابسته به ارتش عثمانی مستقر در مصر را داشت. وی ابتدا نایب‌السلطنه‌ی مصر شد و پس از آنکه تسلط خود را کاملاً در آنجا مستقر نمود به کمک تکنیسین‌های اروپایی سیستم اداری، اقتصادی و ارتش مصر را سازمان داد. بعد از آنکه همراه سپاهیان عثمانی در جنگ‌های عربستان سعودی و یونان شرکت کرد، سودان را هم فتح نمود و سپس با پشتیبانی فرانسه سعی کرد که جانشین سلطان عثمانی گردد، اما انگلستان مانع پیشروی وی شد. بالاخره طبق پیمان لندن (۱۸۴۰) مصر و سودان به عنوان قلمرو سلطنت ارثی به او واگذار گردید و به این ترتیب عنوان بانی مصر جدید یافت.

هنوز بعضی از آنها به عنوان نمونه در رواندوز و در موزه‌ی بغداد نگهداری می‌شوند. همزمان با این کار مشغول ایجاد یک ارتش منظم و تعلیم‌دیده شد و هنگامی که این مراحل مقدماتی به پایان رسید شروع به فتح کردستان نمود.

در اواخر بهار سال ۱۸۳۳ ارتش وی مرکب از ۱۰ هزار نفر پیاده‌ی کاملاً تعلیم‌دیده و منظم توانسته بود که قدرت خود را بر سراسر کردستان جنوبی یعنی "سوران"، "بادینان" و "موصل" تحمیل کند و تا مرزهای امیرنشین "بوتان" برسد. امیر بوتان که "بدرخان بیگ" نام داشت مرد قدرتمندی بود. میرمحمد آرزو داشت که امرای کردِ ناراضی از عثمانی‌ها به دور خود جمع کند و از این رو نمی‌خواست که منطقه‌ی نفوذ خود را از راه زور گسترش دهد، به همین جهت برای اجتناب از جنگ بین خود و کردها، به امیر بوتان پیشنهاد نمود که علیه باب‌عالی با هم یک پیمان سیاسی ببندند. اما امیر بوتان که خود می‌خواست روزی پادشاه کردستان شود این پیشنهاد را رد کرد؛ زیرا که این پیمان تفوق و برتری را در آن شرایط به میر رواندوز می‌داد. از این رو تنها به این اکتفا نمود که برای نشان دادن علاقه و دوستی خود، برادرش سیف‌الدین را نزد وی بفرستد. میرمحمد همچنین نمایندگان نزد کردهای ایران فرستاد و از آنان همکاری خواست.

بالاخره دربار عثمانی که نمی‌توانست نسبت به فعالیت‌های میرمحمد بی‌تفاوت بماند رشیدیگ فرماندهی نیروهای مستقر در سیواس را مأمور نمود

که به کمک نیروهای مستقر در ولایت موصل و بغداد به این فعالیت‌ها خاتمه دهد. جنگ بین کردها و نیروهای عثمانی در سراسر تابستان سال ۱۸۳۴ به شدت ادامه داشت. "مولتکه"^۲ که در آن زمان به عنوان افسری جوان در سواره نظام عثمانی خدمت می‌کرد می‌نویسد که: "جنگ بسیار شدید بود و کردها مقاومت قهرمانانه‌ای از خود نشان می‌دادند. نیروهای عثمانی برای اشغال یک تپه‌ی کوچک می‌بایستی ۳۰ تا ۴۰ روز شدیداً بجنگند" در این جنگ نیروهای منظم کرد از سوی نیروهای چریکی هم یاری می‌شدند. بالاخره نیروهای عثمانی از نفس افتاده و مأیوس عقب‌نشینی کردند.

میرمحمد از فرصتی که به دست آمده بود استفاده کرد و از پاییز سال ۱۸۳۵ مشغول آزاد کردن کردستان ایران گردید. ابتدا ناحیه‌ی قطور را اشغال و قوای اعزامی دولتی از خوی را درهم شکست سپس از طریق سلدوز به مناطق جنوبی‌تر آمد و تا نزدیکی‌های مراغه و تبریز را آزاد نمود. در ضمن این کار، کردهای ایران نیز در اغلب نقاط از وی بصورت یک نجات‌دهنده استقبال کردند زیرا که در آن زمان نیز در وضع بسیار فلاکت‌باری بسر می‌بردند. به عنوان نمونه "راولینسون" جهانگرد انگلیسی که در آن زمان از تخت سلیمان دیدن کرده است، از قول یک کرد می‌نویسد که: "ما سرتاسر روز کار می‌کنیم

^۲. مولتکه مارشال معروف پروس (۱۸۰۰ - ۱۸۹۱)، رئیس کل ستاد ارتش پروس از سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۸۸، فرماندهی کل قوا در جنگ‌های ۱۸۶۶ بین اتریش و پروس، و جنگ‌های ۱۸۷۰ - ۷۱ بین فرانسه و آلمان.

و زحمت می‌کشیم اما با این همه به زحمت نان خالی برای رفع گرسنگی خود به دست می‌آوریم. همه‌ی ما از مرد و زن و بچه، لخت و پاپتی، ژنده‌پوش و گرسنه هستیم." دولتِ آلمان ایران پس از آنکه سعی بسیار کرد که نیروهای میرمحمد را شکست دهد و به عقب براند و در این کار توفیق نیافت بالاخره به حامی خود یعنی دولت روسیه تزاری پناه برد (آلمان مقارن بود با آغاز سلطنت محمدشاه قاجار جانشین فتحعلی‌شاه).

در اوایل تابستان سال ۱۸۳۶ شایع شد که سلطان عثمانی بزودی جنگ دیگری علیه میر رواندوز آغاز خواهد کرد. میرمحمد که از خطر جنگ در دو جبهه‌ی ایرانی و عثمانی و به خصوص قدرت عثمانی به خوبی آگاه بود به پایتخت خود رواندوز برگشت و قسمت عظیم نیروهای خویش را از ایران فراخواند. سپس سعی نمود که از اختلاف و رقابت موجود بین ایران و عثمانی استفاده کند و به همین منظور به شاه ایران پیشنهاد کرد که در ازاء دریافت کمک و نیز همکاری مشترک در جنگ با عثمانی، وی نیز حاکمیت دولت ایران بر کردستان را خواهد پذیرفت و به وی مالیات خواهد پرداخت. اما دربار ایران گول نخورد و با توجه به آنکه اختلاف خود با عثمانی را کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر از خطر "کرد" می‌دانست پیشنهاد میر را رد کرد.

جنگ بین کردها و سپاهیان عثمانی بالاخره در اوایل مردادماه سال ۱۸۳۶ مجدداً از سر گرفته شد. میرمحمد دفاع پایتخت خود را بسیار خوب سازمان داده

بود و به همین جهت مطمئن از حفظ پایتخت، ارتش کردها که اکنون به حدود ۴۰ هزار نفر می‌رسید به فرماندهی احمد بیگ برادر امیر به مقابله‌ی نیروهای عثمانی شتافت و آنان را مجبور به عقب‌نشینی نمود. فرماندهی سپاهیان عثمانی وقتی دید از راه زور نمی‌تواند پیروز گردد ناچار به حيله متوسل شد و شروح به تحریک احساسات مذهبی مردم و خود "امیر" نمود تا جنگ متوقف شود و به اصطلاح بین برادران مسلمان آشتی برقرار گردد.

این دام "ملا"ها و سایر افراد متعصب مذهبی دور و بر امیر را که نفوذ زیادی در بین مردم عادی داشتند تحت تأثیر قرار داد و فریفت. تا آنجا که ملایی به نام ملای "خه‌تی" که اکنون در تمام روایات کردها به عنوان سُمبل "خیانت" معروف شده است فتوا داد که هر کس با سپاهیان عثمانی بجنگد کافر به حساب خواهد آمد.

ولی خود میرمحمد با وجود آنکه آدم بسیار معتقد و دینداری بود فریب نخورد و تسلیم نگردید و علی‌رغم فتوای ملای "خه‌تی" از گفتوگو و مذاکره با فرماندهی کل قوای عثمانی امتناع ورزید. معذالک جرأت نکرد که مذهبیون را تحت فشار بگذارد زیرا که از عکس‌العمل توده‌ی مردم معتقد به آنها ترس داشت. نتیجه‌ی این کار بالاخره آن شد که اطرافیان میرمحمد کم‌کم وی را رها کردند و او که تقریباً تنها مانده بود ناچار خود را تسلیم عثمانی‌ها نمود که به همراه خانواده به استانبول فرستاده شد. در آنجا از سوی سلطان محمد ثانی به

گرمی استقبال شد و سلطان ضمن ستودن شجاعت‌های وی درباره‌ی برادری و اتحاد بین مسلمانان داد سخن داد، اما البته در همان زمان سپاهیان عثمانی سرتاسر کردستان را غارت کردند و آن را در آتش و خون غرقه ساختند.

میرمحمد پس از تبعید شش ماهه در استانبول اجازه یافت که به کردستان برگردد، اما در راه بازگشت در "ترابوزان" به دست عُمال سلطان به قتل رسید (۱۸۳۷). میرمحمد در بین کردها به "میر کور رواندوز" مشهور است و خنجر وی در داستان‌های حماسی کرد از لحاظ تیزی و بُرندگی از معروفیت ویژه‌ای برخوردار است.

در همان زمان که افسانه‌ی "میررواندوز" بدین ترتیب رو به پایان می‌رفت، در بسیاری از نقاط کردستان منجمله در شمال (ارزنجان - بایزید - ارزروم) و در مرکز (بتلیس) کانون‌های مقاومت و قیام یکی پس از دیگری می‌آمدند. در این برخوردها توپخانه‌ی عثمانی‌ها ده‌ها روستا را به آتش کشید و ویران ساخت.

یکی از این قیام‌ها که به رهبری دو نفر از سران معروف کرد رجب‌بیگ و تیموریگ در مناطق غرب رواندوز به راه انداخته شده بود منجر به دستگیری و به‌دار آویخته‌شدن آنها شد و بدین ترتیب قیام که رهبری خود را از دست داده بود خود به خود به خاموشی گرائید.

در شمال هم در طول بهار ۱۸۳۷، عشایر "رشکوتان" و "بکران" در منطقه‌ی "پاسور" (که امروز کولپ خوانده می‌شود و جزء استان دیاربکر است) به جنگ‌های شدید علیه قوای عثمانی دست زدند. دامنه‌ی این جنگ کم‌کم به سوی جنوب کشیده شد. به همین جهت فرماندهی نیروهای عثمانی قبل از حمله به امیرنشین "بوتان" به کار "پاکسازی" و "آرامسازی" نهایی کردستان جنوبی پرداخت که به رهبری احمدبیگ رواندوزی برادر میرمحمد و سعیدبیگ بادینانی (در عمادیه) به قیام برخاسته بودند.

۳- نهضت بدرخان

بدرخان در سال ۱۸۰۲ در جزیره (پایتخت امیرنشین بوتان که امروز جزو سوریه است) متولد شد. خانواده‌ی وی از قدرتمندترین خانواده‌های فتودال کرد بود که از قرن چهاردهم میلادی (بجز در چند دوره‌ی کوتاه مانند زمان اشغال تیمور لنگ یا آق‌قویونلوها) بر امیرنشین مزبور حکمروایی می‌کرد و دارای درباری مجلل و پر جنب‌وجوش بود. عشیره‌ی "بوختی" که خانواده‌ی بدرخان بر آن فرمان می‌راند طبق روایت "شرف‌نامه" از شجاع‌ترین عشایر کردستان بود و به اسلحه و اسبان اصیل علاقه‌ی فراوان داشت!

بدرخان در سال ۱۸۲۱ پس از مرگ پدرش جانشین وی گردید. او ابتدا جنگجوترین عشایر امیرنشین خود را در یک ارتش منظم و با انضباط گرد

آورد و سپس با امرای دیگر کرد نظیر نوراله‌بیگ (امیر هکاری) و محمودخان (امیر موکوس و وان) روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای برقرار نمود و منتظر فرصت مناسب نشست.

این فرصت مناسب در سال ۱۸۳۹ که نیروهای عثمانی از ابراهیم پاشا (فرزند محمدعلی پاشا) در نصیبین (سوریه) به سختی شکست خوردند پیش آمد و بدرخان دست به کار شد؛ بطوری که تا اواخر سال ۱۸۴۰ نفوذ خود را تقریباً بر منطقه‌ی وسیعی از کردستان از مرزهای ایران و دریاچه‌ی وان و دیاربکر تا موصل گسترش داد. سپس با بیگ‌های قارص (واقع در انتهای شمالی کردستان) و امیر اردلان (کردستان ایران) نیز پیمان اتحاد بست.

طبق نوشته‌ی "سفرستیان" ارمنی، بدرخان نه تنها نسبت به کردها بلکه نسبت به ارمنی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها و بقیه‌ی ملیت‌های موجود در قلمرو خود نیز بسیار با عدالت مهربانی رفتار می‌کرد. طبق نوشته‌ی "ف - دیتل" سیاح روسی در کتاب: "یادداشت‌های از مسافرت به شرق از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۵، بدرخان بیگ و کردها" مسیحیان از آزادی مذهبی برخوردار بودند، محل‌های ویژه‌ای برای انجام مراسم مذهبی خویش از جمله در خود "جزیره" داشتند و به هیچ‌وجه بین آنها و کردها تبعیضی روا نمی‌شد. دو نفر آمریکایی به نام‌های "رایت" و "بریذ" که توسط بدرخان به "درگوله" (قصر امارت در نزدیکی جزیره) دعوت شده بودند در سال ۱۸۳۶ در مدت بیست و سه روز تمام

کردستان را از ارومیه گرفته تا دیاربکر و "جزیره‌ی ابن عمر" گشتند بدون آنکه با هیچ‌گونه خطر و یا ناامنی مواجه گردند. این امر بکلی عکس بی‌نظمی، بی‌عدالتی و فساد است که در آنزمان در امپراتوری‌های عثمانی و ایران برقرار بود. اما عدالت و انصاف بدرخان که در ابتدا توانسته بود موجب رضایت و پشتیبانی وسیع توده‌های مردم از او و از میان بردن نطفه‌های اختلاف و افتراق بین جوامع گوناگون کردستان گردد نمی‌توانست بطور معجزه‌آسا اختلافات و رقابت‌های جامعه‌ی فتودال را از میان بردارد. این اختلافات به هنگام مبارزه‌ی جدی و برخورد نهایی با نیروهای عثمانی که تحت فرماندهی عثمان‌پاشای لنگ از سال ۱۸۴۴ آغاز شده بود مجدداً ظاهر گشتند.

در طول این جنگ‌ها که تا تابستان ۱۸۴۷ لاینقطع ادامه داشت میسیونرهای انگلیسی و آمریکایی مستقر در کردستان به تحریک دربار عثمانی توانستند عشایر مسیحی کردستان را علیه بدرخان بشورانند. و سپس درست در گرماگرم جنگ از پرداختن مالیات و کمک به بدرخان سر باز زدند، که وی نیز ناچار شد آنها را شدیداً تنبیه و سرکوب نماید. این عمل موجب اعتراض رسمی دولت‌های فرانسه و انگلستان به حکومت عثمانی شد که خود این امر سبب تشویق و دلگرمی بیشتر حکومت عثمانی برای سرکوبی نهضت بدرخان گردید. علت آنکه بعضی از مورخین مسیحی مانند "بازیل نیکیتین" کردشناس معروف

از بدرخان و نهضت وی به بدی و با تحقیر یاد کرده‌اند همین خشونتِ بالاجبار وی با عشایر مسیحی است.

جنگ وارد سومین سال خود می‌شد بدون آنکه نتیجه‌ی نظامی مشخصی از آن عاید شود. اما آثار آن مانند قحطی، خستگی و بیماری‌های همه‌گیر که شایع شده بودند بیشتر به سود نیروهای عثمانی بود؛ زیرا از یکسو راحت‌تر می‌توانستند آذوقه و مهمات و نفرات کمکی دریافت دارند و از سوی دیگر برای دامن زدن به تحریکات و نفاق‌افکنی فرصت بیشتری می‌یافتند. در اواخر تابستان سال ۱۸۴۷ بالاخره عثمان پاشا توانست یزدانشیر (عزالدین شیر؟) فرماندهی جناح شرقی نیروهای کرد و برادرزاده‌ی خود بدرخان را علیه وی بشوواند. این عمل سبب شد که بدرخان به سرعت خود را از دوروبر ارومیه (که سرگرم فتح آنجا بود) به پایتخت یعنی "جزیره" برساند اما نتوانست مقاومت زیادی از خود نشان دهد، زیرا با عمل یزدانشیر تقریباً نصف نیروهای خود را از دست داده بود. ناچار جزیره را ترک و به قلعه‌ی محکمی که دفاع از آن ساده‌تر بود پناه برد. اما پس از آنکه مدتی در آنجا در محاصره ماند بالاخره ناچار شد به علت عدم آذوقه از قلعه خارج و به سپاهیان عثمانی حمله برد که شکست خورد و به همراه نزدیکان و خانواده‌ی خود ابتدا به "وارنا" و سپس به کاندی (در جزیره‌ی کرت) تبعید گردید. ولی پس از مدتی به دمشق بازگردانده شد و به سال ۱۸۶۸ در همانجا درگذشت.

پس از پایان نهضت بدرخان، یزدانشیر از سوی حکومت عثمانی حاکم هکاری گردید. در سال ۱۸۴۹ هم، دربار عثمانی شریف‌بیگ امیر بتلیس را به استانبول فراخواند و یک والی ترک را به جای وی منصوب نمود. بدین ترتیب آخرین امیرنشین‌های مستقل کرد هم به دربار عثمانی ضمیمه گردیدند.

۴- یزدانشیر

جنگ برای تسلط کامل دولت عثمانی بر کردستان رویهمرفته حدود چهل سال طول کشید. اما مبارزه برای ایجاد یک کردستان مستقل پس از سقوط امیرنشین‌ها پایان نپذیرفت. این مبارزه چند سال بعد توسط همان یزدانشیری که در بالا از او نام برده شد و به علت جاه‌طلبی و رقابت‌های شخصی سبب شکست عمومی خود بدرخان گردیده بود مجدداً آغاز شد (یک علت اختلاف یزدانشیر با بدرخان به گفته‌ی بعضی از مورخان آن است که گویا امارت جزیره قاعدتاً به سیف‌الدین خان پدر یزدانشیر می‌رسید و بدرخان این مقام را از برادرش سیف‌الدین غصب کرده بود).

دربار عثمانی که از نفوذ یزدانشیر در بین توده‌ی مردم وحشت داشت در سال ۱۸۵۰ وی را از پُست خود یعنی امارت "هکاری" معزول نمود. در سال ۱۸۵۳ هنگامی که امپراتوری عثمانی علیه روسیه‌ی تزاری وارد جنگ شد، علی‌رغم اعلان جنگ جهاد توسط سلطان، بخش‌های بزرگی از کردها از

شرکت در آن خودداری ورزیدند، اما عوامل تزار نیز با وجود پول زیادی که خرج کردند نتوانستند آنان را به سوی خود جلب کنند. یزدانشیر در صدد برآمد که از این فرصت برای جهت‌دادن به افکار عمومی کردها و ایجاد یک کردستان مستقل که خود پادشاه آن باشد استفاده کند. به همین منظور در بهار سال ۱۸۵۵ جنگ را در بتلیس آغاز نمود. وی در رأس حدود بیست هزار جنگجوی کرد این شهر را تصرف کرد، حاکم تُرک را از آنجا راند و یک نفر کرد را بجای وی منصوب نمود. سپس متوجه موصل شد و آنجا را هم بدون اشکال چندانی فتح کرد. مصادره‌ی اسلحه و تجهیزات موجود در این مرکز مهم نظامی عثمانی به وی اجازه داد که ارتش مجهز خود را به ۳۰۰۰۰ نفر برساند و با استفاده از آن با سرعت فوق‌العاده‌ای "سیرت" را که مرکز اصلی اداری و نظامی عثمانی در کردستان بود و نیروهای مستقر در آنجا و در بغداد مشترکاً از آن دفاع می‌کردند تسخیر نماید. در نتیجه به فاصله‌ی چند ماه مناطق وسیعی از بغداد گرفته تا دریاچه‌ی وان و دیاربکر به کنترل یزدانشیر درآمد. این عمل، و رفتار خود یزدانشیر، امیدها و آرزوهای فراوانی در دل مردم بوجود آورد بطوریکه پیرمردان زیادی نیز اسلحه بدست گرفته به سپاهیان وی پیوستند و در اواخر تابستان ۱۸۵۵ عده‌ی نفرات او به حدود صد هزار نفر رسید.

با نزدیک‌شدن زمستان روس‌ها به مرکز زمستانی خود پناه بردند و این عمل به باب‌عالی فرصتی داد که بیشتر به کردستان بپردازد. انگلستان و فرانسه که

علیه روسیه می‌جنگیدند(جنگ کریمه) مخالف ایجاد یک کردستان مستقل بودند، زیرا می‌ترسیدند که زیر نفوذ روسیه درآید. از همین رو نماینده‌ی انگلستان بنام (نمرود رسام) با مقدار قابل توجهی پول در اواخر سال ۱۸۵۵ از موصل به سوی محل اقامت یزدانشیر حرکت کرد و درخواست نمود که جنگ با عثمانی میانگیری نماید. وی سعی نمود که یزدانشیر را قانع نماید تا مسأله‌ی استقلال کردستان را از راه مذاکره با دربار عثمانی و با میانگیری انگلستان حل کند و در همان حال بسیاری از رؤسای عشایر کرد را با دادن پول و هدایا تطمیع نمود و آنان را از ادامه‌ی جنگ منصرف ساخت. یزدانشیر که در جنگ آدم بسیار شجاع و متهوری بود اما در سیاست تجربه‌ی چندانی نداشت فریب وعده‌های "نمرود رسام" را خورد و به حسن نیت انگلستان باور کرد. به خصوص که درباره‌ی نامه‌ای هم که به رهبران روسیه نوشته و از آنان تقاضای کمک و پشتیبانی کرده بود جوابی دریافت نداشته بود.^۳

بعلاوه با توجه به جریاناتی که در همان زمان در مصر و یونان گذشته بود عقیده پیدا کرده بود که ایجاد یک حکومت مستقل بدون پشتیبانی یکی از قدرت‌های اروپایی امکان‌پذیر نیست. به همین جهت به‌مراه رسام و زیر چتر حمایت انگلستان برای مذاکره به درباره عثمانی رفت. ولی بمحض رسیدن به

^۳ طبق نوشته‌ی "خلفین" در کتاب: "جدال بر سر کردستان" این نامه بسیار دیر و هنگامی رسید که جنبش

یزدانشیر پایان یافته بود

استانبول بلافاصله دستگیر و زندانی شد و لشکریان وی نیز پس از مدتی سرگردانی در کوهستان‌های کردستان، بالاخره متفرق گردیدند.

۵- شیخ عبیدالله شمرینان

آخرین حرکت مهم کردها در قرن نوزدهم، در سال ۱۸۸۰ به رهبری شیخ عبیدالله انجام گرفت و کردهای امپراتوری عثمانی و ایران، هر دو را شامل گردید. شیخ عبیدالله فرزند شیخ طه بود که به گفته‌ی "خلفین" در کتاب "جدال بر سر کردستان" بزرگترین رهبر روحانی کردها بشمار می‌آید. پس از درگذشت پدر، عبیدالله هم ثروت و هم نفوذ مذهبی وی را به ارث برد و بدین ترتیب به نوبه‌ی خود رهبر مذهبی بخش اعظمی از کردستان گردید. البته باید گفت که در توسعه‌ی نفوذ مذهبی شیخ، فعالیت‌ها و تبلیغ فرقه‌ی قدرتمند "نقشبندی" نقش بزرگی داشت. زیرا خانواده‌ی شیخ عبیدالله که نسبتشان به شیخ عبدالقادر گیلانی از عرفای بزرگ (۱۰۷۸ - ۱۱۶۶ میلادی) و سر سلسله‌ی فرقه‌ی "قادریه" می‌رسد، در اوایل قرن پذیرای سلوک "نقشبندی" هم شده بودند.

شیخ عبیدالله در منطقه‌ی "هکاری" می‌زیست که از یک سو با عراق امروز و از سوی دیگر با بخش‌های "ترگور" و "مرگور" در جنوب غربی ارومیه در ایران هم‌مرز است و این یکی از علل نفوذ شیخ در بین کردهای ایران بود.

محل اقامت شیخ در منطقه‌ی هکاری در بخش "شمزینان" و به ویژه روستای "نهری" بود و از همین رو به شیخ شمزینان یا شیخ نهری معروف است. در اواخر پاییز سال ۱۸۷۲ حکومت ایران به کردهای نواحی "مرگور" و "ترگور" فشار آورد که مالیات بپردازند. کردها این تقاضا را رد کردند و اعلام نمودند که مالیات خود را تنها به شیخ می‌پردازند، زیرا که این امتیاز را شیخ طه پدر شیخ عبیدالله از شاه ایران (محمدشاه قاجار ۱۸۴۸ - ۱۸۳۶) گرفته بود. در برابر این سرپیچی، مقامات ایرانی متوسل به اعزام نیرو شدند. شیخ که قدرت خود را در خطر می‌دید به باب‌عالی مراجعه و تقاضا کرد که در مورد جبران خسارت وارده به وی اقدام گردد. حکومت عثمانی هم والی "ارزروم" را مأمور کرد تا به تهران برود و شکایت شیخ را مطرح نماید. اما این اقدامات بی‌اثر ماند و شاه ایران به تقاضای شیخ عبیدالله ترتیب اثر نداد. این جریان سبب شد که شیخ به فکر تقویت و افزایش قدرت خود بیافتد. به همین منظور و برای این که در مبارزه‌ی خویش علیه شاه ایران از پشتیبانی عثمانی برخوردار باشد در جنگ‌های سال‌های ۱۸۷۷-۸۸ که در کردستان شمالی بین روسیه‌ی تزاری و عثمانی جریان داشت شرکت نمود ولی البته نیروی چندانی وارد عمل نکرد به همین جهت به موفقیت چشمگیری هم نائل نیامد زیرا که به علت جور و ستم مقامات و لشکریان عثمانی کردهای آن کشور حاضر نبودند به نفع عثمانی وارد جنگ شوند و از اینرو شیخ عبیدالله

ناچار شده بود پس از اعلان جهاد از سوی خلیفه‌ی عثمانی، از عشایر کرد ساکن ایران برای جنگ علیه روسیه دعوت بعمل آورد.

این جنگ‌ها موجب خرابی‌ها و کشتارهای فراوانی در کردستان گردیدند و چنان قحطی ببار آوردند که در طول چند قرن سابقه نداشت. سربازان و عمال عثمانی هم که حکومت دیگر قادر به پرداخت مخارج آنان نبود مردم کردستان را برای غارت و غصب سرمایه و آذوقه‌ی آنها شدیداً تحت فشار گذاشتند و همین امر سبب شد که قیام‌های متعددی در درسیم، ماردین، هکاری و بادینان و غیره روی دهد که از آن جمله می‌توان به قیامی به رهبری عثمان بیگ و حسین بیگ دو نفر از فرزندان بدرخان که در ارتش عثمانی درجه‌ی افسری داشتند اشاره کرد.

در این لحظات بدبختی و درماندگی، همه‌ی نگاه‌ها متوجه‌ی شیخ بود که نه تنها بصورت یک رهبر روحانی بلکه بمانند یک ناجی وارد عمل گردد. شیخ هم ابتدا نماینده‌ای به دربار عثمانی فرستاد تا بکه ظلم و جور و فشار به مردم متوقف گردد و خسارات وارده به آنها جبران شود. در همان حال هم شروع به جمع‌آوری افراد در دو سوی مرز نمود و خود را برای مبارزه‌ی رو در رو آماده ساخت.

علاوه بر این، شیخ تماس‌هایی هم با شریف مکه و خدیو مصر گرفت تا پشتیبانی آنها را جلب کند و نیز نماینده‌ای به نزد کنسول‌های روس در ارزروم و وان فرستاد تا از نظر حکومت تزاری در مورد کردستان آگاه گردد.

روسیه که تازه به زحمت از زیر بار یک جنگ خونین با امپراتوری عثمانی به درآمده بود و اکنون سرگرم سرکوبی قیام ترکمن‌ها بود روی چندان خوشی نشان نداد، بخصوص که حکومت تزاری در آنزمان به تمامی از شاه ایران حمایت می‌کرد و از اینرو به هیچ‌وجه نمی‌خواست به شیخ که در فکر حمله به ایران و تأسیس یک کردستان یکپارچه و متحد بود کمک نماید. اما برعکس روسیه، انگلستان به مسئله توجه نشان داد. معاون کنسول انگلستان در وان در سال ۱۸۷۹ دیداری با شیخ عبیدالله بعمل آورد و بعد از این ملاقات بود که ترتیب ارسال اسلحه و مهمات انگلیسی تحت پوشش کمک به مناطق قحطی‌زده و ظاهر به دور از اطلاع مقامات عثمانی داده شد. اینکه می‌گوئیم "ظاهرأ" بدین خاطر است که مقامات عثمانی در واقع بطور کامل در جریان بودند ولی می‌خواستند با تجهیز شیخ از طریق غیرمستقیم، لبه‌ی تیز حمله‌ی وی را متوجه ایران نمایند. حتی در بهار ۱۸۸۰ "بحری بیگ" یکی از فرزندان بدرخان که آجودان سلطان عبدالحمید بود ابتدا به نزد شیخ عبیدالله و سپس به ایران رفت و عشایر "منگور" و "مامش" و "پیران" را در جنوب مرگور در

ناحیه‌ی بین مهاباد و پیرانشهر و نقده‌ی امروز با هم آشتی داد و آنان را با اسلحه‌ی انگلیسی مجهز نمود.

در اواسط سال ۱۸۷۹، اجتماعی از بیش از ۲۰۰ نفر رؤسای عشایر و شیوخ کردستان تحت رهبری شیخ عبیدالله در روستای نه‌ری تشکیل شد تا درباره‌ی طرح یک نقشه‌ی جنگی مذاکره و تبادل نظر بعمل آید. در این جلسه ابتدا قرار شد که جنگ علیه عثمانی و ایران هر دو باهم براه انداخته شود، اما شیخ که متوجه اشکال جنگ در دو جبهه بود، بالاخره توانست دیگران را قانع کند که در ابتدا به ایران حمله نمایند.

این حمله در اواسط مهرماه سال ۱۸۸۰ در دو جبهه شروع شد: جبهه‌ی نخست در شمال به فرماندهی " شیخ صدیق " فرزند ارشد شیخ عبیدالله برای اشغال شهرهای ارومیه - سلماس - خوی و ماکو، جبهه‌ی دوم در جنوب به فرماندهی " شیخ عبدالقادر " فرزند دیگر شیخ عبیدالله و دو رئیس عشیره‌ی ایرانی: " حمزه آقا منگور " و " فیض‌اله بیگ بیگزاده " برای اشغال مهاباد - میاندوآب - مراغه و تبریز.

در جبهه‌ی جنوب نیروهای تحت فرمان شیخ که به حدود ۸۰۰۰ نفر بالغ می‌شدند به سرعت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی)، میاندوآب و مراغه را تصرف کردند و به تبریز نزدیک شدند. اما از آنجا که از نظم و دیسیپلین برخوردار نبودند و بخصوص از فتوحات سریع خود سرمست شده بودند به جای عملیات،

سرگرم غارت و تاراج شدند و از فتح تبریز که یک مرکز مهم و استراتژیک بود و اشغال آن می‌توانست در نتیجه‌ی جنگ بسیار مؤثر باشد غافل ماندند. لیکن در جبهه‌ی شمال، اشغال شهر ارومیه به علت مقاومت شدید اقبال‌الدوله حاکم آن شهر علی‌رغم آنکه خود شیخ عبیدالله هم با چند هزار نفر از افراد آشوری (نستوری) هم‌پیمان خود به کمک آمد ممکن نشد و بالاخره حکومت ایران از کردهای جلالی ساکن در منطقه‌ی ماکو نیروی بزرگی فراهم آورد و به فرماندهی تیمورخان جلالی که دشمنی دیرینه‌ای با خانواده‌ی شیخ داشت به مقابله‌ی نیروهای شیخ عبیدالله فرستاد و تیمورخان که بسیار شجاع بود توانست در نزدیکی‌های ارومیه نیروهای شیخ را شکست دهد و آنان را از اطراف ارومیه دور سازد و بدین ترتیب در جبهه‌ی شمال موفقیتی به دست نیامد.

در زمینه‌ی سیاسی، ناصرالدین‌شاه قاجار که دچار وحشت شده بود دربار عثمانی را تحت فشار گذاشت تا به فعالیت‌های شیخ خاتمه دهد. از سوی دیگر پیروزی‌های سریع نیروهای شیخ در جبهه‌ی جنوبی که سبب افزایش بیش از پیش محبوبیت وی شده بود با توجه به هدف‌های صریح شیخ که ایجاد یک کردستان بزرگ و یکپارچه بود نگرانی زیادی در بین مقامات عثمانی به وجود آورده بود. در نتیجه عثمانی‌ها که تا آن‌زمان سعی می‌کردند از قدرت شیخ علیه ایران استفاده نمایند شروع به تمرکز قوا در کردستان و محاصره‌ی نیروهای شیخ نمودند. شیخ که متوجه شد کم‌کم بین نیروهای ایران و عثمانی در فشار

قرار گرفته است به نیروهای خود دستور داد که ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) را ترک کنند و به منطقه سلدوز (نقده‌ی کنونی) و مرگور عقب‌نشینی نمایند لیکن بر اثر فشار بالاخره مرگور را هم تخلیه نمود و به منطقه‌ی خویش در عثمانی مراجعت نمود و عده‌ای از سران عشایر ایرانی را هم با خود برد.^۴

البته باب‌عالی نسبت به شیخ عبیدالله و اطرافیان وی از اِعمال هرگونه خشونت‌ی خودداری ورزید زیرا که در صدد بود در موقع لزوم مجدداً از نیروی شیخ علیه ایران استفاده نماید. سلطان عبدالحمید ژست بزرگوارانه‌ای گرفت و محیلانه با فرستادن هدایایی به نزد شیخ از وی خواست که در پایتخت به دیدار او برود. اما رفتن شیخ عبیدالله به پایتخت عثمانی موجب بروز یک مجادله‌ی دور و دراز بین ایران و عثمانی گردید. سفیر عثمانی در تهران از حکومت ایران تقاضای جبران خسارت‌هایی را می‌نمود که به شیخ در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۶ و ۱۸۸۰ وارد آمده بود. تهران هم در مقابل با پشتیبانی روسیه، به نوبه‌ی خود خواستار خسارت‌های وارده به آذربایجان به علت حمله‌ی نیروهای شیخ بود. در گرماگرم این جدال‌های دیپلماتیک، در مردادماه سال ۱۸۸۲ شیخ از استانبول فرار کرد زیرا که در مورد آزاد کردن ملت کرد به کمک عثمانی

^۴ - پس از بازگشت قوای شیخ، مردم کردستان ایران بخصوص در نواحی ساوجبلاغ و لاجان (پیرانشهر فعلی) و مرگور به دست نیروهای حکومتی گرفتار، قتل و غارت وحشیانه‌ای شدند. ولی حمزه آقا منگور که در منطقه‌ی خود و در حدود سردشت باقی‌مانده بود در برابر نیروهای دولتی به خوبی مقاومت نمود تا بالاخره برای مذاکره صلح به ساوجبلاغ (مهاباد) رفت و در آنجا با حيله و نیرنگ به قتل رسید (تیرماه ۱۸۸۱).

دیگر هرگونه توهمی را از دست داده بود و به فکر افتاده بود که با استفاده از یاری روسیه ابتدا خود را از زیر یوغ عثمانی رها سازد اما روسیه که به عنوان حامی ایران از مزایای زیادی در این کشور برخوردار بود و از سوی دیگر هم، با قدرت‌نمایی توانسته بود حکومت عثمانی را آرام بر سر جای خود بنشاند، به هیچ وجه حاضر نبود که به ماجرای دست‌بزند. در این بین حکومت عثمانی هم که از ارتباط گرفتن‌های شیخ با روس‌ها مطلع شده بود در مهرماه سال ۱۸۸۲ قوایی برای دستگیری وی فرستاد. اما شیخ با خانواده‌ی خود به مکه رفت و در سال بعد در همانجا در گذشت. بدین ترتیب با فوت شیخ عیدالله شمزینان، دوره‌ی قیام‌های بزرگ فئودال‌های کرد در قرن ۱۹ نیز به پایان رسید.

فصل سوم

وضع کردها در سال‌های اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰

به دنبال دوران قیام‌های پی‌درپی کردها علیه حکومت عثمانی در قرن ۱۹، دوره‌ای فرا می‌رسد که در طول آن خلیفه‌ی عثمانی سعی می‌کند طبقات ممتازه کرد را خنثی نگهدارد و آنان را از راه شرکت دادن جزئی در حکومت و برخورداری از امتیازات به امپراتوری علاقمند سازد. به ویژه سلطان عبدالحمید ثانی که تا پایان سلطنت خود (۱۸۷۶ - ۱۹۰۹) با مهارت بسیار، توجه و لطف فراوانی در مورد "فتودال"‌های کرد بعمل آورد.

فتودال‌های کرد که شعار و تظاهرات "پان اسلامیسْم" تبلیغ شده از سوی سلطان عبدالحمید آنان را بیشتر مجذوب و دلگرم ساخته بود با رضایت کامل انعام‌ها، پُست‌ها و امتیازاتی را که به آنها داده می‌شد می‌پذیرفتند و ساده‌لوحانه گمان می‌کردند که این امتیازات به خاطر شایستگی‌های شخصی به آنان واگذار شده است.

بحری بیگ یکی از فرزندان بدرخان آجودان ندیم سلطان عبدالحمید شد. اعضای خانواده‌ی "عبدالرحمن پاشا" بابان پُست‌ها و مقامات عالی در ادارات دولتی و دانشگاه‌ها به دست آوردند. شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله شمزینان در سال ۱۹۰۸ سناتور (و سپس رئیس مجلس سنای عثمانی) شد.

حتی اعیان و رؤسای عشایر کوچک تر نیز از این مزایا بی نصیب نماندند و املاک و عنوان هایی دریافت داشتند. "نورالله بیگ" یکی از اقوام شیخ عبیدالله رئیس عشایر کرد هکاری شد.

از نظر سلطان، وابسته کردن فئودالیت‌های کرد به سیستم، آخرین مرحله‌ی تمرکز در حکومت عثمانی به شمار می‌آمد. حکومت متمرکز عثمانی می‌توانست به ویژه از خوی جنگاوری کردها بهره‌برداری لازم بنماید و آنها را به طور دایم به جنگ علیه نیروهای روس که با عثمانی در حال برخورد بود و نیز علیه خلق‌های تحت ستم امپراتوری که برای آزادی خود مبارزه می‌کردند (ارمنی‌ها - عرب‌ها - آلبانها و حتی خود کردها...) وا دارد.

در پاییز سال ۱۸۹۰ سلطان عبدالحمید یک سپاه سواره‌نظام ویژه از کردها به نام "حمیدیه" تشکیل داد. سپاه حمیدیه در ابتدا در مناطق شمالی واقع در مجاورت قفقاز (ارزروم و نواحی شمال وان و بتلیس) تشکیل شد، زیرا که کردهای این نواحی بطور کلی سابقه‌ی چندانی در مبارزه و قیام علیه باب‌عالی نداشتند و بعلاوه، این مناطق دارای جمعیت قابل توجهی از ارمنی‌ها بود که جنبش آزادی‌طلبی آنان در اوج خود قرار داشت.

در مناطق مورد نظر، هر خانواده‌ی کرد می‌بایستی یک نفر سوار با اسب معرفی کند و یا یک نفر پیاده برای شرکت در نیروهای منظم ارتش روانه نماید. واحدهای حمیدیه که برپایه‌ی سازمان و سلسله مراتب عشیره‌ای بنا شده

بودند، اسلحه‌ی خود را از حکومت دریافت می‌کردند و می‌بایستی برای شروع، مدت معینی زیر نظر افسرهای ترک آموزش ببینند.

قاعدتاً می‌بایستی پس از اتمام دوره آموزشی اسلحه‌ی خود را تحویل بدهند که البته هیچگاه این مسأله را رعایت نکردند. به هنگام جنگ واحدهای حمیدیه بلافاصله به امر سلطان جمع و حاضر به خدمت می‌شدند.

رؤسای عشایر که با این ترتیب عناوین افسری و پاشایی می‌گرفتند و مزایای قابل توجهی دریافت می‌داشتند. بیش از پیش سلطه‌ی استثمارگرایانه‌ی خود را بر توده‌های دهقانی گسترش می‌دادند. از نظر دهقانان، این رؤسا مظهر قدرت کامل بودند زیرا که حکومت و خلیفه و مذهب را پشتیبان خود داشتند.

واحدهای حمیدیه اولین خدمت مهم خود را به سلطان در سرکوبی ارمنی‌ها (۱۸۹۴ - ۹۶) نشان دادند و دهها هزار ارمنی را قتل‌و‌عام کردند. بعدها عین این عمل را در مقابله با ناسیونالیست‌های عرب و حتی کردهای "درسیم" و کردستان جنوبی انجام دادند.

علاوه بر شرکت دادن فتودالیت‌های کرد در حکومت و ایجاد سپاه حمیدیه، سلطان عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ دو مدرسه‌ی عشیره‌ای مهم در استانبول و بغداد تأسیس نمود. هدف اصلی این مدارس القاء اصول وفاداری نسبت به شخص "سلطان - خلیفه" به بچه‌های کرد و عرب بود.

این مدارس گرچه دوام چندانی نیاوردند اما به هر حال تأثیر غیرقابل انکاری بر جای نهادند؛ زیرا اغلب روشنفکران کرد که آموزش‌های اولیه‌ی خود را در این مدارس دیده بودند حتی تا حدود سال‌های ۲۰ قرن بیستم نیز یک نوع وفاداری نسبت به خلیفه را حفظ کرده بودند.

در مجموع می‌توان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها موفقیت‌آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیدالله تقریباً هیچ قیام قابل توجهی دیگری از سوی کردها روی نداد (قیام‌های کوچک در درسیم و موصل فقط جنبه‌ی محلی و محدود داشتند). ناسیونالیسم کرد که می‌بایست در این زمان به سرعت گسترش یابد به چند محفل روشنفکری محدود ماند و توده‌ی خلق کرد مسئول فقر و بدبختی خود را کارمندان و عوامل حکومتی می‌دانستند که امر سلطان را اجرا نمی‌کنند، نه خود سلطان "خوب و مهربان و با خدا" را.

تغییرات سیاسی در امپراتوری عثمانی

قبل از پرداختن به دنباله‌ی جریانات مربوط به جنبش‌های ملی کرد، بهتر است بطور بسیار مختصر به تحولات مهم تاریخی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم اشاره‌ای بشود: عبدالحمید که در سال ۱۸۷۶ با وعده‌ی دموکراسی و بهبود وضع اقتصادی عثمانی به سلطنت رسیده بود، دو سال بعد با تعطیلی

پارلمان و تعلیق قانون اساسی، یک رژیم استبدادی کامل برقرار ساخت که در تاریخ عثمانی به حکومت ظلم معروف است.

با توجه به تحولات سیاسی دنیا و جریان‌های فکری اواخر قرن نوزده بدیهی است که سازمان‌هایی برای مبارزه علیه این رژیم خودکامه در داخل ترکیه به وجود آمدند که از همه مهم‌تر "جمعیت اتحاد و ترقی" معروف به "کمیته" است.

"کمیته‌ی اتحاد و ترقی" که نماینده‌ی افکار بورژوازی ترک بود در سال ۱۸۹۴ توسط عده‌ای از افسران جوان و روشنفکران مترقی تأسیس شد که به "ترک‌های جوان" معروف شدند. تقاضای اصلی آنان در ابتدا اعاده‌ی قانون اساسی و تبدیل امپراتوری عثمانی به یک دولت مشروطه بود.

کمیته در پایان سال ۱۹۰۷ کنگره‌ای با شرکت همه‌ی احزاب و گروه‌های مخالف در امپراتوری عثمانی (و از جمله کردها) در پاریس تشکیل داد. در این کنگره‌ی عمومی، ترک‌های جوان با اصل خودمختاری سیاسی و فرهنگی ملیت‌های غیرترک در صورت به دست گرفتن قدرت موافقت کردند.

ترک‌های جوان در اوایل سال ۱۹۰۸ به قیامی دست زدند که بسیار زود سلطان عبدالحمید را وادار به سازش نمود؛ اختیارات سلطان محدود شد، قانون اساسی اعاده گشت و انتخابات عمومی آغاز گردید. عبدالحمید سپس فرامینی

در مورد آزادی بیان، مطبوعات و اجتماعات و لغو سانسور و عفو زندانیان صادر نمود.

پیروزی مقدماتی ترک‌های جوان احساسات و هیجانات فراوانی به ویژه در بین ملیت‌های غیرترک امپراتوری برانگیخت. طبق شهادت ناظران عینی، یونانیان، بلغارها، کردها، ارمنی‌ها و ترک‌ها همگی برادروار همدیگر را بغل می‌کردند. افسران ترک جوان در بین مردم می‌گشتند و رسماً اعلام می‌کردند که یهودیان، مسلمانان و مسیحیان همگی برادرند و اختلافاتی از نظر نژاد و مذهب بین تبعه‌ی عثمانی وجود ندارد. در صفحات بعدی به شرح فعالیت‌های ملیون کرد در این دوره‌ی آزادی خواهیم پرداخت.

در بهار سال ۱۹۰۹، سلطان عبدالحمید با پشتیبانی روحانیت مسلمان و عناصر فتودال و به کمک گارد خود دست به یک شبه‌کودتا به منظور سرکوبی ترک‌های جوان زد؛ ولی آنان به سرعت کودتا را با شکست روبرو ساختند و بالاخره عبدالحمید را خلع و برادرش "رشاد" ملقب به "محمد پنجم" را به تخت نشاندند. ترک‌های جوان پس از رسیدن به قدرت خیلی زود از توده‌ها بریده به فساد گرائیدند.

به خصوص سیاست ملی آنان کاملاً ارتجاعی بود و علاوه بر آنکه همه‌ی وعده‌هایی را که در کنگره‌ی ۱۹۰۷ پاریس در این مورد داده بودند پس گرفتند اصولاً با اختراع ایدئولوژی شووینیستی "پان تورانیسم" به ترک کردن

اجباری ملیت‌های مسلمان و حتی قتل‌و عام بعضی از ملیت‌های غیرمسلمان نظیر ارمنی‌ها هم دست زدند.

در جنگ بین‌الملل اول، عثمانی در کنار آلمان علیه روسیه و فرانسه و انگلستان وارد جنگ شد ولی به سختی شکست خورد. این عمل موجب تجزیه‌ی کلی امپراتوری عثمانی گردید. تا جایی که استقلال خود ترکیه هم در معرض خطر جدی قرار گرفت و بالاخره یکی از افسران بسیار معروف ترک‌های جوان به نام مصطفی کمال (آتاتورک) توانست با در دست گرفتن قدرت و اعلام جمهوری در سال ۱۹۲۳ کشور جمهوری ترکیه فعلی را جایگزین امپراتوری سابق سازد.

نخستین سازمان‌های ملی کرد

قیام‌های کردها در قرن ۱۹ نه دارای یک سازمان سیاسی بود نه یک برنامه‌ی مشخص سیاسی داشت. در خاورمیانه‌ی مسلمان نظیر بسیاری از مناطق دیگر دنیا، فکر ایجاد یک حزب سیاسی برای سازمان دادن و رهبری یک جنبش توده‌ای توسط روشنفکرانی به ارمغان آورده شده بود که در مدارس اروپایی تحصیل کرده بودند. در مورد کردستان قشر روشنفکر متجدد تنها در اواخر قرن نوزدهم بود که کم‌کم بوجود آمد. اولین روشنفکران کرد تقریباً همگی اصالت اشرافی داشتند و فرزندان امرای مهاجرت کرده به استانبول یا رؤسای عشایر تحصیلکرده در مدارس نظامی امپراتوری بودند که از سال‌های ۱۸۷۰ به بعد در

این مدارس برویشان گشوده شده بود. این افراد در استانبول اوایل قرن بیستم که در حال جوشش انقلابی بود، و در عصر اوج ناسیونالیسم، با ایده‌های بورژوازی اروپا آشنا شدند و به صورت ناسیونالیست‌های کرد متجدد درآمدند. آنان هم عیناً به مانند روشنفکران ملیت‌های دیگر، به انتشار نشریه و تشکیل سازمان‌هایی پرداختند که گاه جنبه‌ی نیمه رسمی و گاه حالت مخفی داشت.

تا زمان "انقلاب" در سال ۱۹۰۸، پیشروان جنبش ملی کرد صورت محافل و گروه‌های جدا از هم را داشتند. بعضی از آنان عضو "اتحاد و ترقی" شده بودند و حتی دو نفر از بنیانگذاران این جمعیت یعنی "اسحاق سکوتی" و "عبدالله جودت" کرد بودند.

شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله هم خیلی زود به صفوف جمعیت پیوست. در گنجره‌ی مقدماتی کمیته‌ی اتحاد و ترقی منعقد در پاریس به سال ۱۹۰۲ دو نفر از رهبران کرد "عبدالرحمن بدرخان" مدیر آنزمان روزنامه‌ی "کردستان" و "حکمت بابان" شرکت داشتند.

در بهار سال ۱۸۹۸، "مقداد مدحت" فرزند بدرخان "کردستان" نخستین روزنامه‌ی کردی را در قاهره منتشر نمود. مضمون مقالات این نشریه که به دو زبان ترکی و کردی بود بیشتر جنبه‌ی آموزشی و فرهنگی داشت (زیر عنوان "کردستان" نوشته شده بود که کردها را به تحصیل علوم و فنون تشویق می‌کند و حاوی نصایح و ادبیات کردی است)، اما هدف اصلی آن بود که

بصورت هماهنگ کننده و رابطی در جنبش ملی کرد درآید و از همین رو صفحات آن چون تریبونی در اختیار ملیون کرد قرار داشت.^۵

نخستین شبه‌سازمان‌های ملی کرد بلافاصله بعد از آنکه قدرت در سال ۱۹۰۸ به دست ترک‌های جوان افتاد ظاهر گردیدند. با استفاده از فضای نسبتاً آزادی که در آن زمان بوجود آمده بود امین‌علی (یکی از فرزندان بدرخان) ژنرال شریف پاشا و شیخ عبدالقادر (فرزند شیخ عبیدالله نه‌ری و رئیس مجلس سنای عثمانی) جمعیتی به نام "جمعیت تعالی و ترقی کردستان" تأسیس کردند.

این جمعیت ارگانی به زبان ترکی منتشر می‌کرد با نام روزنامه‌ی "تعاون و ترقی کرد". این روزنامه نخستین روزنامه‌ی ویژه‌ی کردها بود که به صورت قانونی منتشر می‌شد، به همین جهت بصورت تریبونی برای مباحثات پر دامنه در مورد مسأله‌ی کرد، فرهنگ، و وحدت ملی کردها درآمد و به خصوص در بین مهاجران کرد ساکن استانبول مقبولیت عظیمی یافت.

^۵ - پس از مقدار مدحت، از شماره‌ی ششم به بعد برادرش "عبدالرحمن" مدیریت "کردستان" را به عهده گرفت و محل انتشار را از قاهره ابتدا به ژنو و سپس به لندن و بعد به فالكستون (شهری در انگلستان) و بالاخره مجدداً به ژنو منتقل نمود و آنرا تا شماره‌ی ۳۱ تا سال ۱۹۰۲ رساند. پس از انقلاب ۱۹۰۸ مدیریت آن را "نریا بدرخان" (فرزند امین علی پسر بدرخان) بعهده گرفت و برای انتشار آن به استانبول برگشت. اما مجبور به انتقال مجدد به قاهره شد و در هنگام جنگ بین‌الملل اول در همین شهر ماهی دو شماره منتشر می‌شد.

تقریباً در همان زمان (پاییز ۱۹۰۸) کمیته‌ی دیگری به نام "جمعیت نشر معارف کردی" که به نظر می‌رسید شعبه‌ای از "جمعیت تعالی و ترقی" بود یک مدرسه‌ی کردی در استانبول (محل‌ه‌ی معروف چنبرلی) بنیاد نهاد.

"جمعیت تعالی و ترقی کردستان" را در واقع هنوز نمی‌توان یک سازمان سیاسی به معنای اخص کلمه از نظر سازمان، استراتژی و برنامه‌ی مشخص به حساب آورد. در این جمعیت روشنفکران و مهاجران میهن پرست کرد با افکار و مقاصد گوناگون جمع شده بودند.

از نظر جمعیت، فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خیرخواهانه (تنویر افکار کردها از راه آموزش) می‌بایستی راه را برای جنبش سیاسی کرد در آینده هموار سازد. متأسفانه علی‌رغم یک آغاز بسیار نوید دهنده، خیلی زود اختلافات شخصی برتری طلبانه در بین رهبران جمعیت پدیدار شد (بدرخانی‌ها از یک سو و شیخ عبدالقادر و گروه سیده‌های نهری از سوی دیگر)؛ رقابت‌های دیرینه دوباره سربرآوردند و رهبران فتودال کرد را تا حد افشاگری‌ها و وارد کردن اتهامات خیانت و غیره نسبت به همدیگر به جلو راندند تا بالاخره شیخ عبدالقادر بکلی جدا شد و روزنامه‌ی ویژه‌ی خود را به نام "هه‌تاو کورد" (آفتاب کرد) انتشار داد.

همزمان با این فعالیت‌ها در استانبول، در خود کردستان نیز نخستین نشانه‌های بیداری و شروع یک حیات سیاسی نوین پدیدار گشتند.

به ابتکار روشنفکران و مبارزان جوان، کلوب‌هایی در مهمترین مراکز شهری کردستان تأسیس شد که مهمترین آنان عبارتند از کلوب‌های: بتلیس، دیاربکر، موش، ارزروم و موصل. کلوب "موش" با مهمترین عشایر منطقه نیز تماس‌ها و پیوندهایی برقرار کرده بود. در کلوب بتلیس به هنگام افتتاح در اواخر سال ۱۹۰۸ بیش از ۷۰۰ نفر نام‌نویسی کردند و چند ماه بعد، شماره اعضای آن به چندین هزار نفر رسید. کلوب یک سازمان نیمه نظامی شبیه سازمان ترک‌های جوان هم داشت. کلوب‌های کرد بدون شک نشانگر آغاز مبارزه‌ی سیاسی سازمان یافته در بین کردها و نخستین پایه‌های سازماندهی نوین در کردستان هستند.

همان طور که قبلاً گفته شد در سال ۱۹۰۹ سلطان عبدالحمید درصدد برآمد که با یک شبه کودتای نظامی ترک‌های جوان را از قدرت کنار بزند و مجدداً دیکتاتوری سابق خود را برقرار نماید، ولی شکست خورد و بکلی از سلطنت کنار گذاشته شد. پس از این جریان، ترک‌های جوان تقریباً همه‌ی اهرم‌های مهم قدرت را به دست گرفتند. اما هر اندازه که احساس قدرت می‌کردند به همان نسبت بیشتر در دریای احساسات افراطی ناسیونالیستی غوطه‌ور می‌شدند که یکی از نتایج آن اعمال فشار بر ملیت‌های غیر ترک بود.

آنان پس از سرکوب شبه کودتای عبدالحمید، ابتدا همه‌ی اجتماعات، مدارس و نشریات غیر ترک را قدغن کردند و رهبران آنها را یا اعدام کردند و

یا بازداشت نمودند. از آنجمله جمعیت تعالی و ترقی کردستان، روزنامه‌ی ناشر افکار، مدرسه‌ی چنبرلی و کلوب‌های کرد همگی تعطیل شدند و رهبران درجه اول کرد یا به اعدام و زندان‌های طویل‌المدت محکوم گشتند و یا به زندگی مخفی پرداختند. عده‌ای هم مانند اغلب بدرخانیان مجدداً راه مهاجرت را در پیش گرفتند. امین علی و شریف پاشا به مرگ محکوم شدند ولی موفق به فرار گشتند.

باید یادآوری کرد که حتی در طول دوره‌ی آزادی نسبی سال ۱۹۰۸ هم قیام‌هایی در کردستان به وقوع پیوستند. از آنجمله بود قیام "درسیم" که تا پایان سال ۱۹۰۹ طول کشید. اما مهمتر از آن در موصل و سلیمانیه بود که در آنجا شیخ محمود برزنجی (که ده سال بعد خود را پادشاه کردستان نامید و ما در قسمت‌های بعدی به شرح مبارزات وی خواهیم پرداخت) با پشتیبانی عامه‌ی مردم و به خصوص عشایر "بارزانی" و "زیباری" خواستار بیرون رفتن همه‌ی نیروهای نظامی و کارمندان اداری و عثمانی از منطقه بود. لشکرهای چهارم و پنجم گرچه شدت عمل زیادی به خرج دادند و بیش از چهل دهکده را هم بکلی ویران کردند اما موفق به سرکوبی نیروهای شیخ نشدند و ناچار به مصالحه‌ای تن دردادند که بر طبق آن یکی از اقربای شیخ به حکومت سلیمانیه منصوب گشت. چند ماه بعد از آنکه فعالیت میهن‌پرستان کرد در ترکیه قدغن گردید

بارزانی‌ها به رهبری شیخ عبدالسلام به مبارزه برخاستند و نیروهای ترک را که با عجله فرستاده شده بودند دچار شکست فاحش ساختند.

در اوایل سال ۱۹۱۰ قیام به تمام بخش‌های جنوبی کردستان نیز سرایت کرد. یعنی در واقع در بتلیس نیز قیامی به رهبری خلیفه سلیم علی و موسی بیگ آغاز شد. اما بارزانی‌ها پس از آنکه نظامیان و کارمندان عثمانی منطقه‌ی بارزان را ترک گفتند در منطقه‌ی خود باقی ماندند و قیام بتلیس هم که تنها مانده بود سرکوب گردید (شیخ عبدالسلام بالاخره در سال ۱۹۱۴ به دار آویخته شد).

در این دوره از فعالیت‌های مخفی، پیوندها و روابطی بین میهن پرستان کرد با میهن پرستان ارمنی و عرب برقرار گردید تا ترتیب یک مبارزه‌ی مشترک علیه دیکتاتوری "اتحاد طلبان" (اعضای اتحاد و ترقی) داده شود. کردهای ناسیونالیست با علاقه‌ی فراوان مبارزات عرب‌ها را که در آن هنگام در یمن و عراق عرب (بغداد - بصره) و جبل جزیره (سوریه) جریان داشت دنبال می‌کردند. فرستادگان امام یحیی شیخ سعید رهبر شورشیان یمن در کردستان می‌گشتند و برای جنبش خود پول و کمک‌های دیگر جمع‌آوری می‌کردند. در برابر پیوند و همبستگی بین جنبش‌های ملی ملیت‌های غیر ترک امپراتوری، اتحاد طلبان مجبور شدند که تا اندازه‌ای سیاست خود را نرم‌تر کنند. در نتیجه‌ی همین سیاست در سال ۱۹۱۲ جمعیت مخفی "هیوی کرد"

(امید کرد) که در سال ۱۹۱۰ به وسیله‌ی عده‌ای از دانشجویان و روشنفکران کرد تأسیس شده بود اجازه یافت که قانوناً به فعالیت بپردازند. رهبری این جمعیت را که می‌توان نخستین سازمان تمرکز یافته و مرتب کرد دانست یک عضو پارلمان عثمانی به نام "خلیل خیالی" بهعهده داشت. همه‌ی روشنفکران کرد که در مهاجرت یا زندان نبودند عضو جمعیت شدند. جمعیت از سال ۱۹۱۳ به بعد یک نشریه‌ی دو زبانه‌ی ترکی - کردی به نام "روژ کرد" (روز کرد) انتشار داد که در سال ۱۹۱۴ نام آن به "هه‌تاو کرد" (آفتاب کرد) تغییر یافت و مطالب اصلی آن اختصاص به توسعه‌ی افکار ناسیونالیستی، آموزش خلق کرد، اصلاح الفبای کردی و غیره داشت.

جمعیت "هیوی کرد" به فعالیت در بین جوانان و کارگران توجه زیادی می‌نمود و همین‌ها بودند که بخش اعظم هزینه‌های آن را تأمین می‌کردند. بعلاوه شاخه‌هایی هم در شهرهای مختلف کردستان و نیز در بین کردهای مهاجرت کرده به اروپا تأسیس نموده بود. این فعالیت‌های پُرثمر و پُر امید با شروع جنگ جهانی اول که در ضمن آن فعالین "هیوی کرد" به خدمت فراخوانده شدند متوقف گردید.

بالاخره می‌توان از جمعیتی به نام جمعیت دوستداران کردستان (جمعیت محبوبان کردستان) نیز نام بُرد که در اواخر سال ۱۹۱۲ با هدف آگاه کردن افکار عمومی از مسأله‌ی کرد تأسیس شده بود. همچنین ذکری از

"مجداد" (رستاخیز) که در اواخر سال ۱۹۱۲ توسط نماینده‌ی کرد پارلمان "لطفی فکری" تأسیس شده بود بی‌مناسب نیست. "لطفی فکری" نقطه‌نظرهایی داشت که وی را از اتحاد طلبان متمایز می‌ساخت مانند:

غیرمذهبی کردن امپراتوری عثمانی (جدائی حکومت از مذهب)، لاتینی کردن الفبا، تساوی حقوق زنان و غیره... اینگونه اصلاحات در آلمان بسیار غیرعادی و گستاخانه به نظر می‌رسید و به همین جهت نتوانست به جز عده‌ای روشنفکر ترقی‌خواه نظر عام را به خود جلب کند و فقط حدود ۲۵ سال بعد بود که مصطفی کمال (آتاتورک) توانست این افکار را در سطح کشور ترکیه‌ی جدید به مرحله‌ی اجر درآورد. مجله‌ی "اجتهاد" که توسط "عبدالله جودت" یک روشنفکر دیگر کرد اداره می‌شد به منزله‌ی ناشر و مبلغ این افکار پیشرفته به حساب می‌آمد.

به طور کلی این مرحله‌ی قبل از جنگ جهانی اول را می‌توان برای همه‌ی روشنفکران کرد در حال پا گرفتن، یک دوره‌ی کوتاه آموزش و یادگیری سیاسی و تجربه‌اندوزی دانست. متأسفانه تجربیاتی که با این همه اشکال حاصل شده بودند، بر اثر جنگ به مقدار زیادی از بین رفتند.

سال‌های جنگ جهانی اول

همانطور که گفته شد در جنگ بین‌الملل اول عثمانی نیز در کنار آلمان علیه متفقین وارد جنگ شد، ولی به سختی شکست خورد و در نتیجه‌ی این شکست امپراتوری به کلی تجزیه گردید. در صفحات آینده به نقل نتایج این شکست و اثر آن در جنبش آزادیخواهی ملت کرد و فعالیت‌های آزادیخواهان کرد پس از پایان جنگ خواهیم پرداخت. در اینجا فقط به طور بسیار مختصر اشاره‌ای به موضع کردها در جریان چهار سال جنگ ضروری به نظر می‌رسد:

بخش اعظم خلق کرد چه در امپراتوری عثمانی و چه در ایران (مثلاً قاضی فتاح در منطقه‌ی مهاباد) به علت احساسات مذهبی به ندای "جهاد اسلامی" خلیفه جواب مثبت داد. دسته‌ی دیگری از کردها به ویژه عشایر کردستان جنوبی و ساکنان "درسیم" برعکس به اعلان جهاد اعتنایی نکردند و بی‌طرف ماندند. بالاخره بعضی از عشایر کرد به خصوص در مناطق شمالی به همراه نیروهای روس علیه عثمانی وارد جنگ شدند (در ایران در اطراف مهاباد می‌توان از شیخ بابا و در اطراف سقز از سردار بوکان و سیف‌الدین خان سقز و حسن خان بانه نام بُرد که همگی به دست عثمانی‌ها اعدام شدند).

اما در مورد روشنفکران، آنان که قدرت و مکننتی داشتند توانستند راهی بیابند و خود را از بسیج همگانی معاف نمایند. عده‌ای دیگر هم برای حفظ سلامت خویش و ملت خویش بیهوده به دامان روسیه‌ی همسایه پناه بردند. ولی

روسیه گرچه به ظاهر وانمود می‌کرد که کمک فوق‌العاده زیادی به جنبش ملی کرد می‌کند، در واقع به فکر الحاق صاف و ساده‌ی کردستان به خاک خود بود. به همین جهت از کردهایی که به وی پناه برده بودند چون وسیله‌ای برای نیل به مقصود خویش استفاده می‌کرد؛ همان طور که سایر قدرت‌های مستعمراتی نظیر فرانسه و انگلستان نیز برای گسترش نفوذ خود از اعیان و اشراف کرد، ترک، عرب، ارمنی و غیره سوءاستفاده می‌نمودند.

در تمام طول جنگ، فعالیت‌ها و زد و بندهای فراوانی بین متفقین به منظور تقسیم میراث امپراتوری عثمانی در جریان بود که خاورمیانه‌ی عربی و سرزمین‌های ارمنی‌ها و کردها در مرکز این مباحثات و معاملات قرار داشتند. در اواخر اردیبهشت‌ماه سال ۱۹۱۶، بین دو دولت فرانسه و انگلستان قراردادی به امضاء رسید که روسیه هم بعد آن را امضاء نمود. این قرارداد که به نام قرارداد "سایکس - پیکو" معروف است و البته بعدها به خصوص در مورد سرنوشت کردستان دچار تغییراتی نیز شد پایه‌ی اصلی مذاکرات صلح بعد از جنگ و پیمان "سور" در مورد تقسیم خاورمیانه بین انگلستان و فرانسه گردید.

سال‌های نخستین پس از جنگ اول جهانی

در تاریخ ۳۰ اکتبر (۷ آبان‌ماه) سال ۱۹۱۸ در بندر "مود روس" واقع در یکی از جزایر دریای اژه، قرارداد ترک‌مخاصمه (در واقع تسلیم کامل) به نمایندگان عثمانی دیکته شد و بدین ترتیب تقسیم متصرفات امپراتوری عثمانی رسماً آغاز گردید. ترک‌ها که به دنبال‌های و هو و پروپاگاندا ناسیونالیست‌های ترک و به امیدِ واهی فتح "توران" خیالی، به این جنگ کشانده شده بودند حتی سرزمین پدری خود را هم از دست دادند.

برای کردها دوره‌ی بین ۱۹۱۸ و خرداد ۱۹۱۹ مناسب‌ترین زمان جهت تشکیل یک حکومت ملی بود. این آرزو در فاصله‌ی خرداد ۱۹۱۹ تا اوایل زمستان همان سال هنوز هم عملی و امکان‌پذیر بود؛ زیرا که در این مدت خلاء سیاسی کاملی در ترکیه و متصرفات سابق عثمانی برقرار بود. سربازان فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و یونانی بیش از سه چهارم خاک ترکیه را اشغال کرده بودند؛ اتحادطلبان از صحنه کنار رفته و قدرت و نفوذ سلطان و حکومتش از محدوده‌ی پایتخت عثمانی فراتر نمی‌رفت؛ ارتش عثمانی بکلی متلاشی گردید، و افسران و کادرهای سردرگم و بی‌سازمان آن، بیشتر در فکر سرنوشت شخصی و نجات خویش بودند؛ روسیه هم به کشور شوراهای تبدیل شده و به کلیه‌ی جاه‌طلبی‌های مستعمراتی روسیه‌ی تزاری پشت پا زده بود. وضع ارتش در ایران هم از وضع ارتش عثمانی بهتر نبود. به راستی که در

تاریخ، هیچ زمانی مناسب‌تر از این دوران برای آزاد کردن مجموع کردستان و ایجاد یک حکومت مستقل کرد وجود نداشته است، و اگر در بین کردها و رهبران آن زمان آنها قابلیت و ظرفیت تشکیل چنین حکومتی موجود می‌بود به احتمال بسیار قوی فرانسه و انگلستان هم در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفتند و به آن تن در می‌دادند. وانگهی انگلستان به دلایل خاص خودش در اوایل موافق ایجاد یک کردستان مستقل بود.

اما این فرصت مناسب تاریخی از دست ملت کرد رفت زیرا جامعه‌ی کرد هنوز آن اندازه تحول نیافته بود که از زیر نفوذ و تأثیر عوامل فئودال و شیخ به درآمده و به دور یک رهبری متحد و مدرن گرد آید. رهبری جنبش کرد که از گروه‌ها و شخصیت‌ها و احزاب گوناگون تشکیل یافته بود، به علت جدال‌ها و اختلافات و خصوصیات عشیره‌ای دچار پراکندگی فکری و عقیدتی بود از این رو به هیچ وجه از نظر ظرافت و درک سیاسی و تاریخی در حد شرایط حساس و بحرانی آن زمان قرار نداشتند.

کسانی که در آن شرایط نسبت به دیگران انقلابی‌تر و مترقی‌تر به حساب می‌آمدند در واقع "روشنفکران عثمانی" یعنی محصولات فرهنگی عثمانی با تمام خصوصیات ویژه‌ی این اصطلاح از نظر درک سیاسی و مذهبی و جهانی‌بینی بودند. اما یک "روشنفکر عثمانی" چگونه موجودی بود؟

قبل از همه باید گفت که این آدم فرد استثمارزده‌ای بود که به خاطره شیوه‌ی زندگی و غرب‌زدگی آشکار خود نسبت به خلق و جامعه‌ی خود تا اندازه‌ای بیگانه شده بود. در واقع از یک سو آنقدر از فرهنگ اروپایی درک کرده بود که متوجه عقب‌ماندگی ملت خویش بشود، اما از سوی دیگر، این درک به آن درجه نرسیده بود که به مکانیسم تاریخی و اقتصادی این عقب‌ماندگی پی ببرد. روشنفکر عثمانی آدمی بود که اتکا به نفس‌چندانی نداشت و بیشتر معتقد به جبر بود. یعنی دیروز قضا و قدر بود که امور جهان فانی را می‌گرداند و امروز قدرت‌های اروپایی بودند که به این کار می‌پرداختند. به همین جهت پیوسته به دنبال سراب آزادی " به او اعطاء " شده می‌دوید و سلامت و موجودیت ملت خود را جز در سایه‌ی حمایت یک قدرت متمدن امکان‌پذیر نمی‌دید.

چنین آدمی در جامعه‌ای به وجود آمد و رشد کرد که صورت نیمه‌مستعمره داشت و در آن شاهراه ترقی و پیشرفت و رفاه از "سفارتخانه" های قدرت‌های بزرگ می‌گذشت!. یعنی امکان نداشت عنوان وزارت یا پاشایی و غیره گرفت مگر آنکه از پشتیبانی و حمایت این یا آن سفارت اروپایی اطمینان حاصل باشد.

به نظر روشنفکران کرد عثمانی که در چنین مدرسه‌ای آموزش دیده بودند آزادی کردستان بستگی به حسن‌نیت بریتانیای کبیر و فرانسه داشت (البته تأثیر بریتانیای کبیر مهم‌تر و قطعی‌تر به حساب می‌آمد). به همین جهت عده‌ی

زیادی از آنان عضویت جمعیت دوستداران انگلستان را پذیرفته بودند که ریاست آن را شخص "سلطان خلیفه" به عهده داشت! در مورد علت این اعتقاد علاوه بر آنچه که قبلاً گفته شد به دو مسأله‌ی مهم دیگر نیز باید توجه داشت:

اول آنکه - در خود کردستان اوضاع نسبت به گذشته بسیار تغییر یافته بود. پس از دوران امیرنشین‌های مستقل، قدرت سیاسی محلی بسیار ضعیف‌تر و پاره‌پاره‌تر شده بود و هر رئیس عشیره‌ای فقط بخش کوچکی از این قدرت را در اختیار داشت به طوری که هیچکدام نمی‌توانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً بدور "بدرخان" یا "یزدانشیر" جمع شده بود، بدور خود گرد آورند.

دوم آنکه - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت‌های خاورمیانه نظیر عراق، سوریه، لبنان، اردن و غیره کوشش‌های پیشاهنگان انقلابی و مبارزه‌ی دایمی و پیگیری آنها نبود؛ بلکه این دولت‌های امپریالیستی انگلستان و فرانسه بودند که با توجه به منافع و احتیاجات آن زمان خویش این حکومت‌ها را به وجود آوردند. بنابراین اگر این دولت‌های امپریالیستی احتیاج به وجود یک کردستان مستقل را حس می‌کردند این کار را انجام می‌دادند، با توجه به آنکه رهبری جریان‌ات آزادیخواهی کردها از نظر فکری تقریباً در همان سطح رهبری جریان‌ات مشابه در بین عرب‌ها قرار داشت. وانگهی همان طور که

اشاره شد و در سطور بعد نیز توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد، دیپلماسی بریتانیا مدت زمانی اعتقاد به ایجاد یک کشور مستقل کرد را پیدا کرده بود با توجه به همه‌ی آنچه که گفته شد اکنون بطور بسیار مختصر بینیم که سازمان‌های گوناگون کرد که بعد از متارکه‌ی جنگ به وجود آمده بودند کدام‌ها بودند؟

نخستین آنها: "**استخلاص کردستان**" نام داشت که توسط سید عییدالله (فرزند شیخ عبدالقادر شمزینان) بنیاد نهاده شده بود. از این سازمان، گذشته از تماس‌هایی که با محافل دیپلماتیک در جهت جلب نظر مساعد آنان نسبت به مسأله‌ی کرد بعمل آورده است فعالیت چشمگیر دیگری شناخته نیست. سپس می‌توان از "**جمعیت استقلال کرد**" نام برد که در قاهره توسط "ثریا بدرخان" فرزند ارشد "امین‌علی بدرخان" تأسیس شد و بعدها نقش درجه اولی در به راه انداختن نخستین قیام بزرگ کردها در جمهوری ترکیه بازی کرد. اما بدون شک مهمترین سازمان: "**جمعیت تعالی کردستان**" بود. هدف اساسی این جمعیت آن بود که ملت کرد را از اصول اعلام شده توسط "ویلسون" رئیس جمهور وقت آمریکا برخوردار سازد که برای ملل آزاد شده از قید عثمانی "حق تعیین سرنوشت" قایل شده و به خصوص به ایجاد حکومت مستقل برای سه ملت ارمنی، کرد و عرب صریحاً اشاره نموده بود. این جمعیت که بخش اعظم کردهای استانبول را در درون خود گرد آورده بود در نخستین

کنگره خویش شیخ عبدالقادر را که از مهاجرت به مکه برگشته بود به ریاست، و امین علی بیگ (فرزند بدرخان) و ژنرال فواد پاشا را به معاونت برگزید. دبیرکلی را نیز به ژنرال دیگری به نام "حمدی پاشا" سپردند. بعضی از اعضای اصلی و معروف جمعیت عبارتند از: "رمزی بیگ" اهل "خارپوت"، "اکرم بیگ جمیل پاشازاده" اهل "دیاربکر"، "نجم‌الدین حسین"، "ممدوح سلیم"، "دکتر شکری محمدامین"، "زکی بیگ" و غیره.

پس از کنگره، یک هیأت نمایندگی مرکب از رهبران اصلی جمعیت به دیدار کمیسی‌های آمریکایی، فرانسوی و بریتانیایی مقیم پایتخت عثمانی رفت تا آنها را از نقطه‌نظرهای جمعیت آگاه کند.

جمعیت در عین حال به مذاکرات نیمه‌رسمی با مقامات عثمانی پرداخت و سپس به فاصله‌ی کمی به افتتاح مجدد کلوب‌های کرد در شهرهای اصلی کردستان عثمانی نظیر "ملاطیه" و "ماردین" و "خارپوت" و "دیاربکر" کمک نمود.

بطور کلی دو جریان فکری مهم در بین رهبران کرد به ویژه در درون جمعیت وجود داشت: اعضای جوان‌تر و افراطی‌تر و به اصطلاح روشنفکر، طرفدار استقلال کامل کردستان بودند. رهبری این جریان در درون جمعیت خیلی زود به دست امین‌علی بیگ (فرزند بدرخان) افتاد. جریان فکری دیگری که از اشخاص میانه‌روتر به سرپرستی سناتور شیخ عبدالقادر رئیس جمعیت و

نیز رئیس شورای حکومتی عثمانی تشکیل یافته بود، خواستار خودمختاری در چهارچوب کشور عثمانی بود؛ چهارچوبی که در واقع عملاً وجود نداشت لیکن می‌بایستی با همراهی و بر اثر مبارزه مشترک کردها و ترک‌ها ایجاد گردد.

این مباحثات از یک سو منجر به گرفتن یک موضع شدید از سوی حکومت عثمانی شد، به خصوص هنگامی که ژنرال شریف‌پاشا نماینده‌ی کردها در کنفرانس صلح پاریس در ۳۰ آبان ۱۹۱۹ قراردادی با نماینده‌ی ارمنی‌ها "بوغوس پاشا" امضاء نمود که در آن اعلام شده بود دو ملت ارمنی و کرد هردو آریایی و هر دو دارای علایق و اهداف مشترکی هستند که عبارتست از: آزادی و استقلال سرزمین‌های آنها، مذاکرات نهایی تبدیل به مجادلات علنی و عمومی گردید، و حکومت عثمانی مبارزه‌ی مطبوعاتی و تبلیغاتی شدیدی علیه ناسیونالیست‌های کرد به راه انداخت؛ تاجایی که اجازه‌ی تشکیل "حزب دمکرات کرد" را به نجم‌الدین حسین نداد و حتی در اواخر سال ۱۹۱۹ حمزه‌بیگ مدیر روزنامه‌ی "ژین" (حیات) را به خاطر آنکه در اجتماعی در "ماردین" گفته بود که کردها باید خود را آزاد سازند محاکمه و محکوم به اعدام نمود.

از سوی دیگر اختلافات میان رهبران کرد نیز تشدید یافت تا جایی که گروه طرفدار استقلال در اوایل سال ۱۹۲۰ "شیخ عبدالقادر" را یکطرفه از پست ریاست جمعیت خلع و وی را از کلوب اخراج نمود. شیخ عبدالقادر نیز در

مقابل وکالت‌نامه‌ای از کردهای فقیر پایتخت (نظیر کارگران، سقاها و غیره...) گرفت که تنها وی را نماینده و رهبر خود می‌شناسد و بس... بدین ترتیب جمعیت تجزیه گردید و هر یک از دو گروه به تأسیس جمعیت ویژه اقدام نمود:

امین‌علی بیگ "جمعیت تشکیلاتی - اجتماعی کرد" را تأسیس نمود که دبیری آن را ممدوح سلیم به عهده داشت و شیخ عبدالقادر هم "جمعیت کرد و کردستان" را بنیاد نهاد.

یکی از سازمان‌های تأسیس شده در عثمانی پس از جنگ "حزب ملت کرد" است که از برنامه و فعالیت‌های آن اطلاع روشنی در دست نیست. برعکس، فعالیت‌های کلوب کردها در دیاربکر که توسط "اکرم بیگ جمیل پاشازاده" در سال ۱۹۱۸ تأسیس یافته بود کاملاً شناخته شده است. این کلوب چندین صد عضو فعال و بیست نفری از روشنفکران را در خود گرد آورده بود و فعالیت‌هایش در اوایل بیشتر جنبه‌ی فرهنگی داشت اما بالاخره هنگامی که به فکر افتاد یک شاخه‌ی نظامی تأسیس نماید دیگر دیرشده و کمالیست‌ها آنقدر قدرت یافته بودند که مانع این کار بشوند.

فعالیت‌های جمعیت‌های کرد بدین ترتیب ادامه داشتند تا بالاخره پیمان صلح پاریس که به پیمان "سور" معروف است و در تابستان سال ۱۹۲۰ دربارهی مسأله‌ی کرد قرارهایی صادر کرد. اما قبل از پرداختن به محتوا و نتایج

قرارهای پیمان "سور" درباره‌ی مسأله‌ی کرد، اشاره به دو نکته در مورد فعالیت‌های کردها در این دوره ضروری به نظر می‌رسد:

اول آنکه — موضع نسبتاً ملایم‌تر شیخ عبدالقادر و یارانش در مورد مسأله‌ی کرد و خواست خودمختاری را نمی‌توان به هیچ‌وجه دلیل خیانت یا عدم پیگیری حقوق ملت کرد از جانب آنها دانست. شیخ عبدالقادر به خاطر عقاید و فعالیت‌های خود بارها در مجلس سنای عثمانی مورد توبیخ و تهدید به اخراج قرار گرفت و بالاخره هم چند سال بعد که دیگر مصطفی کمال (آتاتورک) کاملاً بر اوضاع مسلط شده بود به پای دار فرستاده شد.

دوم آنکه — عملیات نظامی و قیام‌های مسلحانه را که کم‌وبیش در سطحی کوچک جریان داشتند به هرحال نباید از یاد برد. علاوه بر قیام "شیخ محمود" در عراق تازه تأسیس شده و "سمکو" در ایران که در قسمت‌های دیگر به شرح آنها خواهیم پرداخت به عنوان نمونه می‌توان از قیام عشایر کرد واقع بین "سیواس" و "ملاطیه" نام برد.

در اواسط سال ۱۹۱۹، منطقه‌ی وسیعی با مرکزیت ناحیه‌ی "کوچگیری" به عنوان هسته‌ی کردستان مستقل سازمان داده شد؛ اما از آنجا که از بقیه‌ی کردستان جدا مانده بود بالاخره در اوایل بهار سال ۱۹۲۱ توسط افراد کمالیست درهم شکسته شد و ۱۱۰ نفر از فعالین آن به اعدام محکوم گشتند. اما مصطفی کمال موقتاً آنان را مورد عفو قرار داد زیرا که می‌خواست به این

وسيله دل عشایر درسیم را به دست آورد و بطور کلی، در آنزمان که هنوز پایه‌های قدرت خود را تحکیم نبخشیده بود، مخالفت عمومی عشایر کرد را علیه خود برنیاگزید.

پیمان سور (۱۹۲۰ میلادی)

قبل از پرداختن به قرارهای کنفرانس جنگ جهانی اول در مورد کردستان و عاقبت این قرارها، ذکر یک سابقه‌ی کوتاه ضروری است: در تمام طول جنگ، مذاکرات و معاملات بین قدرت‌های استعماری به منظور تقسیم خاورمیانه و مستملکات امپراتوری عثمانی در جریان بود. همان طور که قبلاً اشاره شد، در بهار سال ۱۹۱۶ میان انگلستان و فرانسه قراردادی درباره‌ی تقسیم خاورمیانه به امضاء رسید که به قرارداد "سایس - پیکو" معروف است. بر طبق این قرارداد، ایالت‌های جنوبی و مرکزی بین‌النهرین (عراق امروز) تا شمال بغداد و سلیمانیه به انگلستان واگذار می‌شد. در مقابل بخش‌های مهمی از سوریه و لبنان کنونی و جنوب ترکیه (منطقه‌ی موصل) در اختیار فرانسه قرار می‌گرفت. خیلی زود روسیه‌ی تزاری هم سهم خود را از این پیمان خواستار شد و در نتیجه مناطق اطراف دریاچه‌ی وان بعلاوه‌ی بخش‌های دیگری از کردستان شمالی و ارمنستان، به روسیه اختصاص داده شد. اما انگلستان که در طول جنگ اطلاعات وسیعی در مورد منابع زیرزمینی خاورمیانه‌ی عربی به دست آورده و متوجه شده بود که سرزمین کردستان جنوبی به ویژه از نظر نفت غنی است،

چهار روز بعد از امضای قرارداد متارکه‌ی جنگ با عثمانی (۱۹۱۸)، به طور یکطرفه ولایت موصل را که گفتیم سهم فرانسه بود اشغال نمود. این امر سبب اعتراض شدید فرانسه و جروبحث‌های فراوان شد. اما انگلستان که عکس‌العمل فرانسه را قبلاً پیش‌بینی نموده بود، برای مقابله به فکر جلب نظر کرده‌ها افتاده و دادن وعده‌ی استقلال یا خودمختاری به کردستان را، یکی از راه‌های منصرف کردن فرانسه از ادعا بر ولایت موصل میدانست.

رفتن "سرپرسی کاکس" که بعدها کمیسر عالی بریتانیا در عراق شد به جنوب فرانسه در خردادماه سال ۱۹۱۸، و گفتگو در مورد ایجاد یک کردستان خودمختار یا مستقل به ژنرال شریف‌پاشا که دو سال بعد رئیس هیئت نمایندگی کردها در کنفرانس صلح پاریس شد نمونه‌ای از این سیاست است. از سوی دیگر، به دنبال انقلاب کبیر اکتبر در ۱۹۱۷، اتحاد شوروی که جای روسیه تزاری را گرفته بود از کلیه‌ی جاه‌طلبی‌های مستعمراتی و ادعاهای ارضی بر سرزمین‌های همجوار دست برداشت در نتیجه منطقه‌ای که قرار بود سهم روسیه‌ی تزاری باشد مورد طمع قرار گرفته و به خصوص آمریکائیان جداً درصدد بودند که آنرا به خود اختصاص دهند. به همین جهت پیشنهاد کرده بودند: یک حکومت "ارمنی" در بخش اعظم مناطقی از امپراتوری عثمانی که قرار بود به روسیه واگذار گردد تشکیل شود. از این گذشته یک حکومت ترک در استانبول (به عنوان پایتخت) مستقر گردد و بالاخره یک حکومت "کرد"

هم به وجود آید که بر طبق نظر آن زمان آمریکا در حدود یک ربع از مجموع خاک کردستان را دربر می‌گرفت. همه‌ی این سه حکومت هم البته می‌بایستی تحت قیمومیت آمریکا قرار گیرند. در چنین شرایطی بود که کنفرانس صلح در "سور" واقع در حومه‌ی پاریس تشکیل شد. در این کنفرانس یک هیأت نمایندگی کرد هم به سرپرستی ژنرال شریف‌پاشا (ژنرال قدیمی عثمانی و سفیر سابق این امپراتوری در سوئد) به عنوان ناظر در مذاکرات مربوط به ارمنستان و کردستان شرکت داشت.

مذاکرات بالاخره منجر به امضای پیمانی در ۱۰ ماه اوت ۱۹۲۰ میلادی (نوزدهم مردادماه ۱۲۹۹ شمسی) شد که ۴۳۳ ماده داشت. متن آنچه که در بخش سوم این پیمان در مورد کردستان آمده است به قرار زیر است:

"ماده‌ی ۶۲ — کمیسیونی متشکل از نمایندگان بریتانیا، فرانسه و ایتالیا در قسطنطنیه مستقر خواهد شد و در مدت شش ماه بعد از اجرا در آمدن پیمان، ترتیب یک خودمختاری محلی را برای منطقه‌ای میدهد که اکثریت ساکنان آن کرد است و در محدوده‌ای قرار دارد که عبارتست از: مشرق قُرات، جنوب مرزهای جنوبی ارمنستان به صورتی که بعداً مشخص خواهد گردید، و نیز بخشی از خاک ترکیه واقع در شمال مرزهای مشترک این کشور با بین‌النهرین و سوریه با توجه به ماده‌ی ۲۷ بخش دوم (بندهای ۲ و ۳).

هرگاه کمیسیون در مورد مسأله‌یی به توافق نرسد آن مسأله به وسیله‌ی اعضای کمیسیون به دولت‌های مربوطه‌شان ارجاع خواهد شد. طرح این خودمختاری باید دارای تضمین‌های کاملی در مورد حفظ حقوق آشوری - کلدانی‌ها و سایر اقلیت‌های نژادی یا مذهبی موجود در داخل این مناطق باشد. کمیسیونی که مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و خود کردها خواهد بود از محل بازدید خواهد کرد تا در صورت احتیاج، در مورد بررسی و اصلاح مرزهای ترکیه که بر طبق مقررات این پیمان با مرزهای ایران مشترک است تصمیم بگیرد.

ماده‌ی ۶۳ - حکومت عثمانی تعهد می‌نماید که تصمیمات هر کدام از کمیسیون‌های پیش‌بینی‌شده در ماده‌ی ۶۲ را در مدت سه ماه پس از دریافت آنها پذیرفته و اجرا نماید.

ماده‌ی ۶۴ - اگر در فاصله‌ی یک سال بعد از به اجرا درآمدن این پیمان، ساکنانِ کردِ مناطقِ مورد نظر در ماده‌ی ۶۲، به شورای جامعه‌ی ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که اکثریت جمعیت این نواحی تمایل به استقلال یافتن از ترکیه را دارد، و در صورتی که شورا تشخیص دهد که این مردم صلاحیت استقلال را دارند، و چنانچه شورا پس از این تشخیص به ترکیه توصیه کند که این استقلال را به درخواست‌کنندگان اعطا کند ترکیه متعهد است که از آن لحظه موضع خود را به این توصیه تطبیق دهد و از کلیه‌ی حقوق و عناوین خود

در این مناطق صرف نظر نماید. جزئیات این صرف نظر در مذاکرات ویژه‌یی که بین متفقین اصلی و ترکیه بعمل خواهد آمد تعیین خواهد گردید.

چنانچه "صرف نظر" ذکر شده در بالا، از جانب ترکیه انجام بگیرد، پس از انجام صرف نظر، در صورتی که کردهای ساکن بخشی از کردستان که در حال حاضر در ولایت موصل قرار دارد بخواهند بنابه میل خود به این حکومت مستقل کرد پیوندند هیچ کدام از متفقین اصلی در این مورد حق اعتراضی ندارند."

در مورد پیمان تذکر چند نکته ضروری است:

نخست باید توجه داشت که بر طبق ماده‌ی ۶۴، سرنوشت ولایت کردنشین موصل، به صورت طبیعی و خود به خودی به سرنوشت بقیه‌ی کردستان مربوط و وابسته نگردیده است، زیرا این ولایت نفت خیز تنها زمانی می‌توانست به کردستان ملحق گردد که: اولاً — این کردستان مستقل تشکیل شده باشد. ثانیاً — مردم ساکن ولایت موصل نشان بدهند که متمایل به الحاق می‌باشند.

از سوی دیگر، تشکیل کردستان مستقل هم مربوط به شروطی گردیده است: اولاً — مردم کردستان باید به شورای جامعه‌ی ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که اکثریت آنان متمایل به استقلال هستند. ثانیاً — نشان دادن رأی متمایل اکثریت مردم هم کافی نیست، شورای جامعه‌ی ملل باید آنان را "صالح" برای استقلال

بداند؛ در غیر این صورت باید از انگلستان بخواهد که لطف کند و آنان را تحت قیمومیت خود بگیرد!

نکته‌ی دیگر در مورد مرزهای "کردستان"ی است که می‌بایستی تشکیل گردد: بر طبق آنچه که در پیمان آمده است این کردستان بخش‌های وسیعی از مناطق کردنشین مانند "آدیامان" و "ملاطیه" و غیره را که در مغرب رود فرات قرار دارند شامل نمی‌شد، زیرا این مناطق جزو منطقه‌ی فرانسه به حساب آمده بودند. بعلاوه بر طبق مفاد ماده‌ی ۲۷ مندرج در بخش دوم پیمان (بند‌های ۲ و ۳) علاوه بر مناطق "کرد داغ" و دشت‌های "جزیره" که در حال حاضر نیز جزو خاک سوریه‌اند، شهرهای "اورفا" و "ماردین" و "نسیبین" و "جزیره‌ی ابن عمر" هم جزو خاک سوریه به حساب آمده بودند که خود در زیر قیمومیت فرانسه قرار گرفته بود. این دو بخش از کردستان که می‌بایستی بطور مستقیم یا غیرمستقیم به فرانسه واگذار گردند تقریباً ثلث خاک کردستان عثمانی را شامل می‌شد.

اما درباره "مرزهای جنوبی ارمنستان به صورتی که بعداً مشخص خواهد گردید" این مرزها در واقع در ماده‌ی ۸۹ پیمان (بخش ششم: ارمنستان) مشخص شده بودند. بر طبق پیمان: ترکیه و ارمنستان و طرف‌های دیگر ذینفع بایستی تعیین مرزهای بین ترکیه و ارمنستان را در ولایت‌های ارزروم، طرابوزان، وان و بتلیس به داوری رئیس جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا واگذار

کنند و تصمیمات وی و نیز همه‌ی ترتیباتی را که وی ممکن است برای دسترسی ارمنستان به دریا و همچنین برای غیرنظامی کردن بخش‌هایی از خاک عثمانی واقع در مجاورت مرزهای ارمنستان توصیه می‌کند بپذیرند. اما رأی رئیس جمهور آمریکا، عملاً با اصولی که خود وی قبلاً در مورد حق تعیین سرنوشت خلق‌ها اعلام کرده بود مابینت داشت. زیرا بدون آنکه مردم مناطق مورد نظر مورد مشورت قرار گیرند و ترکیب نژادی آن مناطق مشخص گردد، رئیس جمهور آمریکا مناطق وسیعی را که اکثریت عظیم ساکنان آنها کرد بودند و تقریباً ثلث دیگر خاک کردستان عثمانی را شامل می‌شد یعنی موش، ارزنجان، بینگول بتلیس، وان، آگری و ارزروم، به ارمنستان (که البته می‌بایستی در قیومیت آمریکا قرار داشته باشد) واگذار نموده بود.

بدین ترتیب، در صورتی که پیمان سور به مرحله‌ی اجرا درمی‌آمد، کردستان در واقع به پنج بخش (با احتساب کردستان ایران) تقسیم می‌گردید و "کردستان مستقل" پیش‌بینی شده در مرکز این تقسیم‌بندی، در حقیقت سرزمینی بود که از نظر وسعت فقط یک سوم خاک کردستان عثمانی را شامل می‌شد. بخصوص که بخش جداشده، مناطق حاصلخیز برای کشاورزی و مرغوب برای دامداری را دربر می‌گرفت و باقی‌مانده مناطق فقیری نظیر خارپوت، درسیم، سیرت، هکاری، دیاربکر (به عنوان مرکز اداری) و موصل (به

عنوان مرکز اقتصادی) بیش نبودند. انگلستان هم که البته مسأله‌ی نفت را خود زیر نظر می‌گرفت!.

مشاهده می‌شود که پیمان سِور در مورد کردستان و سرنوشت ملت کرد چندان هم آس دهن‌سوزی نبود. معذالک می‌دانیم که حتی این پیمان هم اجراء نشد و کردستان عثمانی، بر طبق پیمان "لوزان" بالاخره بین سه حکومت تازه تأسیس جداشده از امپراتوری سابق عثمانی، یعنی ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید.

پیمان لوزان (۱۹۲۳ میلادی) و تقسیم استعماری کردستان

قرارهای پیمان سِور در مورد کردستان، در حقیقت خطوطی روی کاغذ بیش نبودند و از همان آغاز معلوم بود که امکان اجرایی ندارند؛ زیرا درباره‌ی اجرای پیمان، مسئولیت‌هایی برعهده‌ی دولت عثمانی گذاشته شده بود که چنین دولتی در واقع و عملاً وجود نداشت. علت آن بود که از سال ۱۹۱۹، جریان‌ی به رهبری ژنرال مصطفی کمال که بعدها "آتاتورک" لقب گرفت در جهت خلع سلطان عثمانی و بیرون راندن قوای خارجی از خاک ترکیه و به دست آوردن استقلال سیاسی شروع شده و رفته رفته دامنه‌ی وسیعی پیدا کرده بود. در بخش‌های دیگر، به هنگام بحث از جنبش‌های کرد در جمهوری ترکیه، به شرح مختصر جریان روی کار آمدن مصطفی کمال خواهیم پرداخت. در اینجا

همین قدر اشاره می‌کنیم که فعالیت‌های مصطفی کمال، حکومت رسمی عثمانی مستقر در استانبول را چنان تحت فشار و تأثیر قرار داد که متفقین را ناچار کرد در برابر مواضع ناسیونالیستی مجلس عثمانی در سال ۱۹۲۰، استانبول را رسماً اشغال کنند و مجلس نامبرده را منحل نمایند. اما علی‌رغم این عمل، در اوایل اردیبهشت‌ماه همان سال، اجتماع بزرگی که تحت نام "مجلس کبیر ملی ترکیه" در شهر آنکارا و زیر نفوذ کامل مصطفی کمال تشکیل یافته بود حکومت جدیدی تعیین نمود و آن را مرجع ملی و قانونی برای اداره‌ی امور اجرایی کشور دانست.

یکی از نخستین تصمیمات مجلس کبیر ملی ترکیه و حکومت تعیین شده از جانب این مجلس آن بود که رسماً به تمام جهانیان اعلام کرد: هیچ قرارداد یا موافقت‌نامه‌ای را که توسط حکومت موجود در استانبول امضاء شده باشد دارای اعتبار نمی‌داند و به رسمیت نخواهد شناخت. یعنی در حقیقت پیمان سور در مورد سرنوشت ترکیه (و طبعاً کردستان) قبل از آنکه تولد یابد، رسماً از سوی قدرت واقعی موجود در ترکیه مردود و غیرقابل قبول اعلام شده بود و هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نداشت.

جنگ استقلال ترکیه بالاخره در ۱۹ شهریورماه سال ۱۹۲۲ میلادی با پیروزی کامل نیروهای مصطفی کمال بر یونانیان به پایان رسید و انعقاد کنفرانس "لوزان" در (سویس) دو ماه و نیم بعد از پیروزی به منزله‌ی به

رسمیت شناختن حکومت تازه‌ی ترکیه از نظر بین‌المللی بود. در این کنفرانس که نمایندگان امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، یونان، رومانی، صرب و کرووات (یوگسلاوی) از یک سو، و نمایندگان ترکیه‌ی جدید از سوی دیگر شرکت داشتند، در غیاب کردها از مسأله‌ی کرد بخصوص از سرنوشت ولایت موصل، بسیار بحث شد. همان طور که قبلاً گفته شد در سال ۱۹۱۸ پس از متارکه‌ی جنگ با عثمانی، بلافاصله "ولایت موصل" از طرف نیروهای بریتانیا اشغال شد. این عمل موجب اعتراض حکومت فرانسه گردید زیرا که بر طبق پیمان "سایکس - پیکو" موصل جزو سهمیه‌ی فرانسه به حساب آمده بود. بعد از مباحثات زیاد، بین نخست وزیران انگلستان و فرانسه ملاقاتی به عمل آمد و نخست وزیر فرانسه که از وجود مخازن نفت در ولایت مزبور خبر نداشت موافقت نمود که موصل به انگلستان واگذار گردد به شرط آنکه بخش دیگری از خاک عثمانی به فرانسه داده شود. اما هنگامی که وجود مخازن نفت در ولایت موصل آشکار گشت، فرانسه این موافقت را مورد اعتراض قرار داد و جروبحث‌های فراوان بالاخره در بهار سال ۱۹۲۰ منجر به این شد که مقداری از درآمد نفت به فرانسه هم واگذار گردد، لیکن این بار آمریکا که سر خود را در این معامله بی‌کلاه می‌دید شدیداً به اعتراض پرداخت و سرانجام پس از سر و صدای فراوان، برای تقسیم درآمد نفت بین سه کشور موافقتی به عمل آمد و

بطور رسمی قرار گذاشته شد که "سرنوشت موصل بعداً توسط شورای جامعه‌ی ملل تعیین گردد".

در کنفرانس لوزان، ترکیه مدعی مالکیت بر ولایت موصل بود. در برابر این ادعا، انگلستان مسأله‌ی ملت کرد را در کردستان مطرح می‌نمود و مدعی بود که کردها باید بمانند ملت‌های دیگر منطقه از حقوق ملی برخوردار و حکومت ویژه‌ی خود را داشته باشند. پاسخ نمایندگان ترکیه این بود که: حکومت تعیین شده از سوی مجلس کبیر ملی ترکیه، متعلق به ترک‌ها و کردها هر دو است و: نمایندگان واقعی کردها در مجلس ملی ترکیه به همراه نمایندگان ترک شرکت دارند" و نیز: "کردها و ترک‌ها بطور مساوی در حکومت ترکیه مشترکند" و: "کردها به هیچ وجه با ترک‌ها فرقی ندارند و گرچه به زبان دیگری غیر از ترکی صحبت می‌کنند اما از نظر نژاد، آیین و خصوصیات هر دو یکی هستند". بدینگونه با این جمله پردازی‌ها و تظاهر کردن‌ها، علاوه بر اینکه حاضر نبودند حقوق ملی کردها را به رسمیت بشناسند ادعای موصل را هم داشتند!

پیمان لوزان بالاخره در ۲۴ ژوئیه‌ی ۱۹۲۳ میلادی (یکم مردادماه ۱۳۰۲ شمسی) به امضاء رسید بر طبق این پیمان ترکیه بالاخره از موصل صرف‌نظر نمود و تن در داد که سرنوشت موصل به نظر شورای جامعه‌ی ملل تعیین گردد.

در مقابل، بخش اعظم کردستان جزو ترکیه به حساب آمد. در این پیمان از کردها و به رسمیت شناختن حقوق ملی آنها به هیچ وجه نامی برده نمی‌شود!

البته در بخش سوم پیمان (مواد ۲۷ تا ۴۴) مطالبی در مورد لزوم حفظ حقوق "اقلیت‌ها" آمده است. مثلاً در ماده‌ی ۳۹: "برای استفاده‌ی آزاد اتباع ترکیه از هر نوع زبانی چه در روابط خصوصی و تجاری، چه در امور مذهبی، مطبوعاتی یا انتشاراتی و چه در اجتماعات عمومی هیچ گونه محدودیتی نباید ایجاد گردد" و نیز: "علی‌رغم وجود یک زبان رسمی برای اتباع ترکیه که زبانی غیر از زبات ترکی دارند تسهیلات لازم فراهم خواهد شد تا در دادگاه‌ها برای گفت‌وگوی شفاهی از زبان ویژه‌ی خود استفاده کنند"، و بر طبق ماده‌ی ۳۹: "حکومت ترکیه متعهد می‌شود که نکات مندرج در مواد ۳۸ تا ۴۹، به مانند قوانین اساسی مورد قبول شناخته شوند، به طوری که هیچ قانونی، هیچ مقرراتی و هیچ اقدام رسمی برخلاف و یا در عدم توافق با این نکات نباشد و هیچ قانونی، هیچ مقرراتی و هیچ اقدام رسمی بر آنها ارجحیت نداشته باشد".

لیکن مواد ۴۰ تا ۴۵ نشان می‌دهد که منظور از "اقلیت‌ها" عبارتست از اقلیت‌های غیرمسلمان مانند ارمنی‌ها، یونانی‌ها و غیره...

مقامات حکومت ترکیه، به این بهانه که کردها بمانند ترک‌ها و همسان با آنان در حکومت شرکت دارند، آنان را شامل مواد فوق درباره‌ی اقلیت‌ها

ندانستند و بدین ترتیب در فاصله‌ی فقط چند سال، خلق کرد در ترکیه از یک ملت شریک متساوی الحقوق و متحد به چیزی "غیر موجود" تبدیل گشت. در باره‌ی ولایت موصل هم، در اینجا فقط اشاره بکنیم که پس از آنکه شورای جامعه‌ی ملل یک نظرخواهی از ساکنان آن یعنی کردها به عمل آورد، بالاخره علی‌رغم تمایل مردم آنجا دایر بر ایجاد یک حکومت مستقل کرد، در ۵ ژوئن سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۴ خردادماه سال ۱۳۰۵ شمسی) این ولایت نیز توسط بریتانیا ضمیمه‌ی کشور تازه تأسیس عراق گردید.

بدین ترتیب کردستان که تا قبل از جنگ فقط بین ایران و امپراتوری عثمانی تقسیم شده بود بر طبق میل و اراده‌ی کشورهای استعماری بین چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید که هر دو کشور اخیر پس از جنگ موجودیت یافته بودند.



بخش دوم

فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی

چنانچه در بخش اول این تاریخچه آمد، پس از پایان جنگ جهانی اول و به دنبال تلاش امپراتوری عثمانی، کردستان عثمانی پاره پاره شد. بدین ترتیب با در نظر گرفتن بخش ایران، سرزمین کردستان رویهمرفته بین: ایران - جمهوری ترکیه (باقیمانده‌ی امپراتوری عثمانی)، و دو کشور تازه تأسیس: عراق و سوریه تقسیم گردید که این تجزیه هنوز هم بردوام است.

از اینرو، در بخش حاضر (بخش دوم) به شرح جنبش‌های ملی کردها در هر کدام از این کشورها بطور جداگانه پرداخته شده است.

فصل اول - ایران

۱- اسماعیل آقا شکاک (سمکو)

پس از قیام شیخ عبیدالله شمزینی در سال ۱۸۸۰ که شرح آن در بخش اول این تاریخچه آمده است تقریباً هیچ واقعه‌ی مهمی که نشانگر تمایلات آزادیخواهی و مبارزه برای احقاق حقوق ملی کردها باشد در ایران روی نداد؛ بجز جریان فعالیت‌های اسماعیل آقا شکاک معروف به سمکو (سمیتقو) در بخش‌های شمالی و مرکزی کردستان ایران. البته در بعضی نقاط کردستان بخصوص مناطق مرکزی و جنوبی، شورش‌های قبیله‌ی متعددی روی دادند (مثلاً "ایل گلباغی" در منطقه‌ی دیواندره و سقز)؛ ولی همان طور که گفته شد این شورش‌ها فاقد ویژگی‌های یک قیام عمومی و ملی بودند و بیشتر جنبه‌ی تمردها و یاغیگری‌های عشیره‌ی داشتند.

اسماعیل آقا (سمکو) فرزند محمد آقا یکی از رؤسای قبیله‌ی "عبدویی" از ایل "شکاک" در شمال کردستان (در بخش‌های غربی دریاچه‌ی ارومیه و حدود مرزهای ترکیه) بود. به علت ضعف حکومت مرکزی ایران در دوره‌ی قاجاریه، محمد آقا تقریباً هیچ اطاعتی از حکومت نداشت و با استفاده از

اختلافات ایران و عثمانی بیشتر به صورت خودمختار در منطقه‌ی خود زندگی می‌کرد.

در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار، جعفرآقا پسر بزرگ محمدآقا قدرت و نفوذ زیادی به دست آورده موجبات نگرانی حکومت تهران و به ویژه حکمران آذربایجان در تبریز یعنی ولیعهد را فراهم آورده بود. در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) یعنی یک سال پیش از جنبش مشروطه که مظفرالدین‌شاه در سفر اروپا و محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه در تهران بود، حکمران تبریز با سوگند خوردن به قرآن به جعفرآقا ایمنی داد و وی را همراه با هفت نفر از همراهانش به تبریز به دارالحکومه آورد، اما پس از مدتی برایش دام گذاشت و وی را به قتل رسانید. این واقعه سبب شد که محمدآقا و فرزند دیگرش اسماعیل‌آقا به طور علنی به نافرمانی علیه حکومت مرکزی بپردازند.

در طول سال‌های ناآرامی ایران به هنگام جنبش مشروطه‌خواهی، سمکو کم‌کم خود را تقویت نمود و با قوای روسیه‌ی تزاری که بالاخره در سال ۱۹۱۱ وارد آذربایجان شدند مناسباتی برقرار ساخت. در طول جنگ بین‌الملل اول هم، تقریباً رویه‌ی بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفت و با هر کدام از قوای دو دولت متخاصم روس و عثمانی که متناوباً بر منطقه مسلط می‌شدند روابطی برقرار می‌کرد، و بدون این که قوای خود را عملاً برای پشتیبانی هیچ کدام از آنها بکار گیرد به تقویت و توسعه‌ی نفوذ خویش می‌پرداخت. فضای ویژه‌ی

سال‌های جنگ جهانی و به خصوص فعالیت‌های گوناگون نظامی و سیاسی در منطقه بالاخره سبب شد که کم‌کم با افکار آزادیخواهی و احساسات ملی آشنا شود. فعالیت جمعیت‌های کرد ترکیه، احتمالاً در حصول این آگاهی بی‌تأثیر نبوده است. از همین رو پس از جنگ، سمکو فعالیت‌های خود را تحت عنوان مبارزه در راه خودمختاری و (گاه استقلال) کردها ادامه داد و توسعه بخشید.

نخستین اقدام پرسروصدای سمکو در اوایل سال ۱۹۱۸، به قتل رساندن "مارشیمون" رهبر مذهبی آشوریان بود: در منطقه‌ی ارومیه و سلماس عده‌ای از آشوریان که ظاهراً بازمانده‌ی آشوریان و کلدانیان بین‌النهرین هستند و آیین مسیحی دارند مقیم هستند. به هنگام جنگ جهانی اول و پس از شروع کشتار ارامنه در ترکیه، در حدود ۲۵ هزار نفر از آشوریان مقیم ترکیه که به "جیلو" (ژلوس) معروف هستند و در مناطق جنوبی دریاچه‌ی وان و هکاری اقامت داشتند، تحت رهبری مارشیمون پیشوای مذهبی خود به ایران کوچیدند و در تابستان سال ۱۹۱۵ در ارومیه و نواحی اطراف اقامت گزیدند و بدین ترتیب جمعیت آشوریان منطقه را تقریباً به دو برابر رساندند. جیلوها مردمی جنگجو بودند. بخصوص که در طول راه مهاجرت به ایران هم تقریباً جنگیده و ضمن برخورد با مشکلات و مصائب فراوان ورزیده شده بودند، اما چون معیشت خویش را از طریق فشار بر مردم منطقه تأمین می‌کردند این امر بطور کلی سبب زیاده‌روی‌ها و بد رفتاری‌های فراوانی از سوی آنان نسبت به مردم

بومی شده بود. از نظر سیاسی و نظامی، جیلوها از سوی میسیونرهای مذهبی غربی و انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها و روس‌ها که با عثمانی در حال جنگ بودند حمایت می‌شدند، تا جایی که کم‌کم این فکر در بین آنان پیدا شده بود که ناحیه‌ی ارومیه و سلماس را که اساساً کردنشین است به خود اختصاص دهند و وطن خویش بنامند. از همین رو مارشیمون درصدد برآمد که با قدرتمندترین کرد آنزمان منطقه که او هم علیه دولت مرکزی در حال جنگ بود یعنی سمکو پیمان ببندد. اما سمکو که خود به فکر خودمختاری کردستان و رهبری بلامنازع خویش بود و به هر حال به علت مسلمان بودن تمایل بیشتری به حکومت عثمانی داشت، به این بازی تن در نداد. بخصوص که متحدین اصلی وی یعنی عشایر "هرکی" چندین بار از جانب آشوریان غارت شده بودند و توافق با مارشیمون به هیچ وجه نمی‌توانست مورد قبول آنها قرار بگیرد. بالاخره در ماه فوریه‌ی سال ۱۹۱۸ سمکو مارشیمون را با حدود ۱۵۰ سوار آشوری که به ملاقات او در کهنه‌شهر سلماس آمده بودند با حيله کشت، بطوری که جز دو سه نفر کسی از آشوریان جان سالم به در نبرد. اما آشوریان به دنبال این عمل ابتدا شروع به کشتار و قتل و عام مردم در ارومیه کردند، بعد به چهریق محل اقامت سمکو تاختند و پس از یک درگیری مختصر آنجا را تصرف کرده، سمکو را به فرار واداشتند. سپس سلماس را هم محاصره کردند و پس از مدتی آنجا را نیز به تصرف خویش درآوردند و بدین ترتیب بر منطقه‌ی ارومیه و سلماس مسلط

شدند. در اواخر جنگ جهانی، عثمانی‌ها به یک حمله‌ی وسیع دست زدند و ضمن پیشروی در قفقاز وارد آذربایجان نیز شدند. در اواخر بهار سال ۱۹۱۸، سپاه عثمانی از خوی متوجه‌ی سلماس شد. آشوریان پس از اندکی مقاومت به ارومیه عقب نشستند ولی عثمانی‌ها بالاخره در اوایل تابستان این شهر را نیز تصرف کردند. آشوریان به ناچار به سوی سلدوز (منطقه‌ی نقده فعلی) و ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) عقب‌نشینی نمودند به این منظور که به سپاه انگلیس مستقر در صائین قلعه (شاهین‌دژ) ملحق شوند اما در نزدیکی میان‌دوآب مورد حمله‌ی کردها و نیروهای دولتی ایران قرار گرفتند و فقط عده‌ی کمی که توانستند از این حمله جان سالم به در برند، با فلاکت بسیار خود را به انگلیسیان رساندند و بدین ترتیب ماجرای آنان خاتمه یافت. به دنبال خارج شدن آشوریان از صحنه و بخصوص پس از متارکه‌ی جنگ و عقب‌نشینی ترک‌ها، سمکو نیز با استفاده از ضعف حکومت مرکزی مجدداً به توسعه‌ی نفوذ خویش پرداخت و کم‌کم بر منطقه‌ی شمالی کردستان مسلط گردید.

در اواسط سال ۱۹۱۹، حاکم ارومیه سعی کرد که از راه فرستادن یک بمب انفجاری که بصورت جعبه‌ی شیرینی بسته‌بندی شده بود، سمکو را به قتل برساند. این بمب گرچه به هنگام باز کردن بسته منفجر شد و علی‌آقا برادر سمکو و چند نفر دیگر را کشت ولی سمکو با هشیاری و سرعت عمل از خطر جست. این واقعه کینه‌ی وی را نسبت به مأموران دولتی باز هم افزایش داد.

در تابستان سال ۱۹۱۹، سمکو ابتدا ارومیه و سپس سلماس را به تصرف خود در آورد. بدنبال این کار دولت ایران مقداری قوا جمع‌آوری کرده به فرماندهی سروان فیلیپوف روسی افسر قزاق به مقابله‌ی او فرستاد. فیلیپوف سمکو را تا حدود چهریق عقب راند ولی بعد با وی از در مذاکره درآمد و ضمن قول گرفتن از او که دیگر ایجاد مزاحمت در منطقه نکند، به تبریز برگشت. اما سمکو پس از مراجعت فیلیپوف مجدداً به فعالیت پرداخت و این بار علاوه بر تصرف ارومیه و سلماس شهر خوی را هم تهدید نمود (سال ۱۹۲۰).

فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲، سال‌های توسعه‌ی نفوذ بلامنازع سمکو بود و این زمانی بود که آشکارا از خودمختاری و (گاه استقلال) کردستان دم می‌زد. در سال ۱۹۲۱ سمکو به ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) حمله‌ور شد و پس از تصرف این شهر حدود ۵۵۰ نفر ژاندارم دولتی مستقر در آنجا را قتل‌وعام نمود افراد او شهر را غارت کردند و خسارات زیادی به مردم کرد این شهر وارد کردند. افراد سمکو سپس قوای اعزامی دولتی را در نزدیک میاندوآب هم به سختی درهم شکستند. در این هنگام بیشتر عشایر منطقه‌ی مهاباد (مامش - منگور - ده‌بکری - پیران - زرزا - گورک - فیض‌الله‌بیگی - پشتدری و غیره) به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نفوذ سمکو از خوی در شمال کردستان تا حدود بانه در جنوب گسترش یافته بود.

در همین سال ۱۹۲۱، حمله‌ی دیگری را که از طریق خوی و سلماس با شرکت افراد ایل قراچه‌داغی به نیروهای او شده بود بشدت درهم شکست و با کشتن سام‌خان قراچه‌داغی فرمانده‌ی سواران قراچه‌داغی انتقام خون برادرش جعفرآقا را هم گرفت. زیرا جعفرآقا در تبریز به دست ضرغام قراچه‌داغی برادر بزرگ سام‌خان با نیرنگ به قتل رسیده بود.

در اوایل بهار سال ۱۹۲۲، از سوی دولت مرکزی عده‌ای در حدود ۵۰۰ نفر از شورشیان سابق گیلان که به حکومت ملحق شده بودند به فرماندهی "خالو قربان" از طریق میان‌دوآب به جنگ سمکو فرستاده شدند ولی اینان نیز به سختی شکست خوردند و خالو قربان هم کشته شد. (خالو قربان از کردهای کرمانشانی بود که در گیلان چون کارگر روزمزد کشاورزی کار می‌کرد در قیام میرزا کوچک‌خان به عنوان رهبر کارگران روزمزد به وی ملحق شد ولی بعدها به خدمت قوای دولتی درآمد.)

قبل از پرداختن به دنباله‌ی کار سمکو، لازمست که در باره‌ی وضع داخلی ایران در آنزمان توضیح داده شود: در اسفندماه سال ۱۲۹۹ شمسی (فوریه‌ی ۱۹۲۱ میلادی) رضاخان(که بعد سردار سپه لقب گرفت و سپس چند سال بعد سلطنت قاجار را برانداخت و خود به نام رضاشاه به سلطنت رسید) با یک کودتا قدرت را به دست گرفت. یکی از نخستین اقدامات سردار سپه عبارت بود از بازسازی و سازماندهی ارتش ایران و استفاده از آن به منظور تحصیل



قدرت مرکزی در سراسر کشور. از نظر سیاسی هم کم کم مذاکراتی را با مقامات انگلیسی در عراق و حکومت تازه‌ی ترکیه به رهبری مصطفی کمال (آتاتورک) شروع کرد تا منابع تغذیه‌ی نظامی و پشت جبهه‌ی سمکو را تضعیف نماید. در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۲، پیمانی بین ایران و ترکیه به منظور مقابله با تحریکات انگلیس و آمریکا در بین قبایل کرد ساکن دو کشور به امضاء رسید. این پیمان نخستین پیمان از یک سری پیمان‌های بعدی بین ایران و ترکیه علیه کردها است.

به هر حال، شکست فاحش گروه "خالو قربان" از قوای سمکو در بهار سال ۱۹۲۲، آخرین اقدام دولت مرکزی در جهت فرستادن نفرات عشایری و نامنظم با عده‌ی کم به جنگ سمکو بود. بعد از این جریان، رضاخان بالاخره یک نیروی هشت هزار نفری از ارتش با تجهیزات و توپخانه‌ی نسبتاً کامل فراهم آورد و آنرا تحت فرماندهی ژنرال جهانبانی که در روسیه‌ی تزاری تعلیمات نظامی دیده بود به مقابله‌ی سمکو فرستاد. در سوم مردادماه سال ۱۹۲۲ در "شکریازی" (نزدیک سلماس) این قوا با نیروهای سمکو درگیر شدند. افراد سمکو در آن روز چهار بار به قوای دولتی حمله‌ور شدند و حتی کار را به جنگ تن به تن با خنجر و شمشیر هم رساندند اما به علت پایداری افراد ارتش و بخصوص فعالیت چشمگیر توپخانه‌ی دولتی موفقیتی به دست نیاوردند. به علت این ناکامی، در پایان روز بیشتر افراد متحد سمکو از دور او

پراکنده شدند، به طوری که بیش از حدود هزار نفر از افراد شکاک باقی ماندند. بدین ترتیب قوای دولتی بالاخره بعد از قریب چهار سال ارومیه را به اشغال مجدد خود درآوردند، سپس به چهریق مرکز اقامت سمکو رفته آنجا را نیز تصرف و ویران نمودند. ستونی هم خود را به مرز ترکیه رسانید تا مانع عبور سمکو به ترکیه گردد. سمکو این ستون را در "قلعه رش" مورد حمله قرار داد و آنرا وادار به عقب‌نشینی نمود، ولی رسیدن قوای کمکی دولتی او را مجبور نمود که ابتدا به ارتفاعات "ساری تاش" و بالاخره پس از جنگ‌های شدید به ترکیه پناه برد. در آنجا افراد او از سوی نیروهای ترکیه خلع سلاح شدند و خود وی نیز تحت نظر قرار گرفت.

در اوایل آبان‌ماه آن سال، سمکو به عراق رفت به امید اینکه حمایت انگلیس‌ها را جلب کند ولی به نتیجه‌ای نرسید و ناچار به نزد شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه رفت که در آنجا به مانند یک رئیس حکومت از وی استقبال به عمل آمد. اما در آنجا هم عملاً نتوانست کمکی دریافت دارد، زیرا روابط شیخ محمود با انگلیس‌ها کم‌کم رو به تیرگی می‌گذاشت و شیخ محمود در چنان شرایطی نمی‌توانست توجه خود را به نقاط دورتر معطوف دارد. سمکو بعد از یک‌ماه اقامت در نزد شیخ محمود به ترکیه بازگشت و در سال ۱۹۲۴ مجدداً در ایران ظاهر شد، امان‌نامه گرفت و اجازه یافت که در چهریق اقامت گزیند. سال بعد حتی به حضور رضاخان (که اکنون دیگر رضاشاه شده بود)

رسید و سوگند وفاداری یاد کرد. در سال ۱۹۲۶ مجدداً سر به شورش برداشت و دشت سلماس را متصرف شد، ولی از قوای دولتی شکست خورد و به محض قدم گذاشتن به خاک ترکیه از سوی قوای دولتی این کشور محاصره و خلع سلاح گردید.

در اواخر سال ۱۹۲۶، سمکو یک بار دیگر در عراق، در سال ۱۹۲۷ در ترکیه و در سال ۱۹۲۸، مجدداً در عراق ظاهر گردید، در حالی که جز چند ده نفری از اطرافیان خود کسی را به همراه نداشت. در این هنگام حکومت عراق تقاضای ایران را دایر بر تسلیم سمکو رد کرد زیرا وی را پناهنده‌ی سیاسی می‌دانست اما ظاهراً حکومت ایران را قانع نمود که او را ببخشد و به ایران بازگرداند. رضاشاه هم فرمانداری اشنویه را به وی قول داد، اما چند روز بعد از ورود سمکو به اشنویه، با یک توطئه‌ی قبلی در مسیر او کمین گذاشته شد و توسط سربازان دولتی به قتل رسید (۱۹۳۰).

در وقایع‌نگاری‌ها و تاریخ‌هایی که در مورد سمکو به ویژه آنچه توسط دشمنان او (فارس‌ها و ترک‌ها) نوشته شده سعی به عمل آمده است که سمکو چون یک فئودال غارتگر و نیمه وحشی معرفی گردد. اما واقعیت آن است که: اولاً - سمکو از نظر فرهنگی نه تنها شخص عقب‌مانده‌ای نبود بلکه از بسیاری جهات نسبت به همزمانان خود از آگاهی بیشتری برخوردار بود. بسیاری از کسانی که در آن زمان با وی ملاقات کرده‌اند از نظر شیوه‌ی برخورد و رفتار و

خوراک و پوشاک وی را شخص با فرهنگی تعریف کرده‌اند. بعد از فتح چهریق توسط قوای دولتی در منزل وی یک پیانو پیدا شد! مرکز اقامت او از طریق خطوط تلفنی به مهاباد و چندین جای دیگر کردستان وصل شده بود. ثانیاً - سمکو بخصوص در ده سال آخر فعالیت خود، یک ناسیونالیست کرد به شمار می‌آمد اگرچه این امر را با کینه‌ی شخصی از مأمورین دولتی درهم آمیخته بود. در نامه‌ای به سال ۱۹۲۲ به حکمران نظامی آذربایجان می‌نویسد می‌گوید که: "چگونه است که ملت‌های کوچک دنیا که جمعیتشان به یک چهارم کردها هم نمی‌رسد از حکومت‌های بزرگ دنیا خودمختاری گرفته‌اند؟ اگر ملت بزرگ کرد نتواند حقوق خود را از حکومت ایران بگیرد بهتر است بمیرد و زنده نماند. حکومت فارس‌ها چه بخواهد و چه نخواهد ما کردستان را خودمختار خواهیم کرد بنابراین فداکردن بیشتر جان انسان‌ها کار بیهوده‌ای است!!".

در اواخر سال ۱۹۲۱، رهبران کرد ترکیه که در فکر برپایی یک قیام عمومی در کردستان بودند به منظور جلب همکاری سمکو نماینده‌ای به نام مصطفی پاشا به نزد وی فرستادند. خاطرات مصطفی پاشا که به خصوص در نامه‌های وی به پسرش منعکس شده است به مقدار زیادی نشان‌دهنده‌ی روحیه‌ی سمکو است. در یکی از این نامه‌ها از قول سمکو خطاب به خودش چنین می‌نویسد: "شما خوب می‌دانید که چه به سر کردها آمده است و چگونه اجداد من و جعفرخان و علی‌خان و دیگران به دست فارس‌ها به بهانه‌های گوناگون بی‌رحمانه کشته

شده‌اند. بنابراین اگر چه من اکنون به خاطر احقاق حقوق ملت کرد مبارزه می‌کنم اما البته می‌خواهم انتقام خودم را هم از فارس‌ها بگیرم!!". در جواب مصطفی پاشا که از او می‌پرسد: شما که هیچ سازمان و تشکیلاتی ندارید چگونه می‌خواهید مناطق تحت کنترل خود را اداره کنید؟ جواب می‌دهد: "البته در حال حاضر تشکیلات منظمی وجود ندارد. من هم یک فرد بیشتر نیستم. اما مهم آن است که فعلاً کردستان را آزاد کنیم. این که چه کسی بر آن حکومت خواهد کرد در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد". ذکر این مطلب هم بی‌معنا نیست که گرچه خود سمکو از "خودمختاری" یا "استقلال" مفهوم روشنی در ذهن نداشت اما به‌رحال فکر ایجاد کردستان بزرگ و پیشنهاد مصطفی پاشا را دایره بر کمک به کردهای وان، ارزروم، بتلیس، هکاری، خارپوت و غیره رد کرد. به همین جهت است که مصطفی پاشا در یکی از آخرین نامه‌هایش می‌نویسد: "سمکو یک نادان بیشتر نیست. او با ناسیونالیست‌های ترک (کمالیست‌ها) میانه‌ی خوبی دارد زیرا که بوی اسلحه و مهمات می‌دهند. بنابراین مذاکره با او بی‌فایده است!".

یکی از کارهای سمکو، انتشار روزنامه‌ی "کردستان" است که گویا موفق به انتشار بیش از سه شماره از آن نشده است.

از همه‌ی این‌ها گذشته، سمکو اقدامات سیاسی متعددی نیز برای جلب حمایت قدرت‌های منطقه انجام داده بود که از همه‌ی آنها مهمتر و پیگیرتر

تماس با انگلیسی‌ها بود. کوشش‌های سمکو در جلب پشتیبانی انگلستان از سال ۱۹۱۹ شناخته شده است. در اردیبهشت‌ماه این سال سمکو همکار بسیار نزدیک خود "سید طه شمزینی" را که تمایلات آشکار انگلیس‌خواهانه داشت به بغداد فرستاد تا بلکه موافقت الحاق کردستان ایران را به عراق تازه تأسیس شده جلب نماید، ولی انگلیسی‌ها روی خوش نشان ندادند (سید طه شمزینی برادرزاده‌ی شیخ عبیدالله و داماد جعفر آقا برادر سمکو بود). در تیرماه سال ۱۹۲۱ سمکو مجدداً تماس دیگری با نماینده‌ی بریتانیا در بغداد گرفت و پیشنهاد کرد که در اشنویه با یک نماینده‌ی رسمی بریتانیا در مورد ایجاد روابط دوستانه‌ی متقابل مذاکره نماید. این تقاضا مورد قبول قرار گرفت زیرا در آن هنگام قرارداد انگلیسی‌ها با وثوق‌الدوله در مورد ایران رسماً از سوی حکومت ایران باطل اعلام شده بود و دولت انگلیس می‌خواست ایران را تحت فشار بگذارد. مذاکرات بین سمکو و مقامات انگلیسی تنها سه ماه طول کشید و کوشش‌های سمکو برای قانع کردن انگلیسی‌ها بی‌نتیجه ماند؛ زیرا که کوشش‌های رضاخان برای اقتناع و دادن اطمینان به انگلیسی‌ها ظاهراً به نتیجه رسیده بود. در آخرین نامه‌ای که توسط مصطفی‌پاشا برای مقامات انگلیسی فرستاده است می‌نویسد: "من با فرستادن سید طه رسماً به شما قول می‌دهم که اگر حکومت بریتانیا به ما مهمات بدهد و اگر ما را مستقیماً تحت حمایت خود بگیرد و اگر شرایط ما را بپذیرد(؟) ما، وان، ارزروم، هکاری و بتلیس را از

وجود ناسیونالیست‌های ترک پاک خواهیم کرد. ما حتی می‌توانیم آنکارا را هم بگیریم(!) و اگر حکومت بریتانیا مخالفت نکند، در مدت زمان خیلی کمی سنه(سنندج) را هم اشغال خواهیم کرد."

پس از مایوس شدن از انگلیسی‌ها، سمکو ناچار به ترک‌ها روی آورد و تا مدتی از آنها اسلحه و مهمات دریافت می‌داشت، ولی همان طور که دیدیم کوشش‌های رضاخان بالاخره ترک‌ها را از یاری دادن به سمکو منصرف نمود. بر طبق بعضی منابع، گویا سمکو سعی کرده بود پشتیبانی شوروی‌ها را هم جلب کند و برای این منظور نماینده‌ای هم در سال ۱۹۲۲ به باکو فرستاده بود. اما اگر در صحت این امر تردیدی هم وجود نداشته باشد، شکی نیست که این زمان نامناسب‌ترین زمان برای جلب حمایت حکومت شوروی بوده است؛ زیرا که رژیم تازه‌ی ایران به تازگی روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی به حال عادی درآورده و پیمان همکاری مشترک بین دو کشور را در اوایل سال ۱۹۲۲ به امضاء رسانده بود و به دنبال این کار هر گونه کمک مادی و نظامی شوروی‌ها به شورشیان گیلان نیز قطع شده بود.

۲- شورش‌های جنوب کردستان

در سال ۱۹۲۶، شورش‌هایی در مناطق جنوبی کردستان ایران آغاز گردید که به سرعت گسترش یافت و به مناطق مرکزی نیز سرایت نمود، اما هیچ مناسبتی برای شرح کامل این شورش‌ها در این تاریخچه وجود ندارد؛ زیرا همان طور که در مقدمه اشاره شد، این شورش‌ها در واقع صورت یاغیگری‌ها و تمردهای عشیره‌یی داشتند و از جنبه‌ی یک قیام ملی عاری بودند؛ اگر چه شاید بعدها با رشد احساسات ملی در بین کردها کسانی سعی کرده یا بکنند که به این شورش‌ها جنبه‌ی قیام‌های ملی بدهند. تنها به منظور آگاهی، اشاره می‌شود که عامل اصلی این شورش‌ها سالارالدوله‌ی قاجار برادر محمدعلی‌شاه قاجار بود که به علت پیوندهای زناشویی متعدد روابط زیادی با عشایر کرد در جنوب کردستان ایران پیدا کرده بود. وی که قبلاً نیز به هنگام جنبش مشروطه سعی کرده بود سلطنت ایران را به دست بگیرد یک بار دیگر در سال ۱۹۲۶ از طریق عراق وارد ایران شد و سعی نمود کردها را علیه‌ی دولت مرکزی بشوراند. به این منظور ابتدا عباس‌خان (سردار رشید) اهل روانسر را با خود همراه نمود و افراد دولتی موجود در منطقه را خلع سلاح کرد. سپس عشایر اورامانات و مریوان به رهبری محمودخان کانی‌سانانی و محمودخان دزلی و جعفر سلطان (جعفر سان) اورامی را نیز با خود همراه نمود. شیخ محمود برزنجی که در این هنگام از عراق مهاجرت کرده و در منطقه‌ی مریوان ساکن

بود پشتیبانی خود را از شورش اعلام داشت. کم‌کم عشایر بانه و سقز و سردشت نظیر گورگ، سویسنی، پشتدری و ملکاری و غیره نیز سربه‌شورش برداشتند و پادگان‌های دولتی را خلع سلاح نمودند. اما این شورش خیلی زود از سوی قوای دولتی سرکوب گردید. در اواخر تابستان ۱۹۲۶، نیروهای دولتی بانه و سردشت را دوباره تصرف نمودند؛ حرکت قوای شورشی به سوی سنندج نیز متوقف شد و سردار رشید به همراه سالارالدوله به عراق متواری گردید. در بهار سال ۱۹۲۷ دولت شروع به خلع سلاح عشایر جنوب کردستان نمود که این عمل نیز سبب ایجاد شورش‌هایی شد اما دولت توانست بین شورشیان اختلاف اندازد و بعضی از آنان نظیر جعفرسان اورامی و فرزندش محمدامین و محمودخان دزلی را با خود همراه نماید.

تنها محمودخان کانی‌سانانی اندکی مقاومت کرد و در آخر به شیخ محمود پناه برد. ولی در منطقه‌ی اورامانات نافرمانی کم‌وبیش ادامه یافت که آن هم در اواخر بهار خاتمه یافت و محمودخان کانی‌سانانی دستگیر و به تهران اعزام گردید.

بعدها که محمودخان دزلی و جعفرسان اورامی نیز از تحویل اسلحه‌ی خود به دولت سر باز زدند مجدداً با نیروهای دولتی درگیری‌هایی در منطقه‌ی جنوب پیدا شد که بالاخره در اوایل سال ۱۹۳۰ محمودخان دزلی و در سال بعد جعفر سلطان نیز شکست خورده و به عراق متواری شدند.

در سال‌های ۱۹۳۰ — ۱۹۳۱ کردهای جلالی در ناحیه‌ی ماکو نیز درگیری‌هایی با حکومت مرکزی ایران پیدا کردند که شورش آنها بر اثر همکاری نیروهای ترکیه با نیروهای ایرانی بزودی سرکوب گردید. در بخش مربوط به جنبش آارات در جمهوری ترکیه توضیحات بیشتری درباره‌ی این درگیری‌ها داده خواهد شد.

فصل دوم - عراق

۱- تأسیس کشور عراق و مبارزه‌ی ملی کردها به رهبری

شیخ محمود برزنجی

جریاناتی که منجر به ایجاد کشور عراق شد داستان پیچیده و دور و درازی دارد که در اینجا سعی می‌شود مختصراً به مراحل اساسی آن اشاره‌ای بشود؛ زیرا تنها بر این زمینه است که می‌توان به شرح فعالیت‌های شیخ محمود برزنجی در راه کسب حقوق تاریخی ملت کرد پرداخت، و تصور نسبتاً روشنی از روند مبارزات کردها در عراق به دست آورد.

در جنگ بین‌الملل اول، پس از آنکه عثمانی در کنار آلمان علیه فرانسه، انگلستان و روسیه‌ی تزاری وارد جنگ شد، یکی از نخستین اقدامات بریتانیا تشویق و تحریک اعراب به وارد شدن در جنگ علیه عثمانی، ظاهراً به منظور کسب استقلال برای سرزمین‌های عربی، و باطناً برای جدا کردن سرزمین‌هایی از امپراتور عثمانی و آوردن آنان به زیر تسلط استعمار بریتانیا بود. از مهمترین اقدامات بریتانیا در این زمینه، فعالیت برای برپا ساختن یک قیام در حجاز به رهبری "حسین الهاشمی" شریف مکه بود.

تماس‌های مکرر عمال جاسوسی بریتانیا و دیپلمات‌های انگلیسی با شریف حسین، بالاخره در اواخر سال ۱۹۱۵ منجر به تهیه‌ی قراردادی شد که به "

قرارداد دمشق "معروف است. به موجب این قرارداد، بریتانیا تشکیل یک دولت عرب را به رهبری شریف حسین قبول می‌کرد و استقلال این دولت عرب را در چهارچوب مرزهای طبیعی خود به رسمیت می‌شناخت. این کشور عربی سوریه‌ی شرقی (سوریه‌ی غربی و لبنان مورد ادعای فرانسه بود)، فلسطین، عراق، و شبه جزیره‌ی عربستان به استثنای عدن را شامل می‌شد. همان طور که در بخش‌های قبلی این تاریخچه آمده است در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ (هفتم آبان‌ماه) پیمان متارکه‌ی جنگ با عثمانی به امضا رسید و چند روز بعد، انگلیسی‌ها ولایت کردنشین "موصل" را که قبلاً قرار بود به فرانسه واگذار شود به طور یک جانبه اشغال کردند؛ زیرا که از وجود منابع نفت در این ولایت آگاهی یافته بودند. این مسئله سبب ایجاد بحث‌ها و مشاجرات فراوانی شد که چندین سال طول کشید و از مراحل چندی گذشت و رویهم به مسئله موصل منحرف گشت. در مرحله‌ی اول شدیدترین اعتراض‌ها از سوی فرانسه بود که بر طبق توافق قبلی قرار بود ولایت موصل به وی واگذار گردد. بعدها آمریکائیان نیز از منابع نفت ولایت نامبرده سهمی مطالبه کردند و خود را وارد ماجرا نمودند. بالاخره بریتانیا توانست در سال ۱۹۲۰ با دادن وعده‌ی سهم کردن فرانسویان و آمریکائیان در درآمد نفت موصل، آنها را راضی کند که قیمومیت وی بر ولایت موصل را فعلاً بپذیرند تا سرنوشت نهایی این ولایت از سوی شورای جامعه ملل تعیین گردد. دومین مرحله اعتراضات از سوی

ترکیه بود که طبعاً موصل را جزو امپراتوری سابق عثمانی می‌دانست؛ به ویژه که عرب‌نشین هم نبود تا بتوان آن را جزو سرزمین‌های عربی به شمار آورد. در سه سال نخستین پس از جنگ و در گرماگرم مشاجره بین بریتانیا و فرانسه بر سر موصل، به علت ضعف مفرط حکومت ترکیه این اعتراضات اهمیت چندانی نداشت؛ اما از سال ۱۹۲۰ و به خصوص از سال ۱۹۲۲ که پیروزی مصطفی کمال قطعی شد و حکومت جدید ترکیه خود را تثبیت نمود، مسئله‌ی مالکیت بر موصل مجدداً با شدت مطرح گردید و حتی بر طبق پیمان لوزان (۱۹۲۳) گرچه مالکیت ترکیه بر موصل به کلی منتفی گردید اما انگلستان هم نتوانست به طور قطعی از مالکیت بر آنجا مطمئن گردد و تعیین سرنوشت موصل به عهده‌ی شورای جامعه ملل گذاشته شد. تنها در اواخر بهار سال ۱۹۲۵ بود که شورای جامعه ملل تصویب کرد که بریتانیا موصل را هم ضمیمه‌ی کشور تازه تأسیس عراق بنماید.

در طول همه‌ی این سال‌ها، بریتانیا برای آنکه موصل نفت خیز را در اختیار خود نگه دارد، چند راه‌حل مختلف را در نظر گرفت: یکی آنکه موصل را به‌همراه چند ناحیه‌ی کردنشین دیگر، رویهم به صورت یک کشور مستقل ولی زیر نظر نفوذ خود درآورد؛ دیگر آنکه همه‌ی این ایالت‌های کردنشین را ضمیمه‌ی دو ایالت بصره و بغداد که عرب‌نشین بود بنماید و یک کشور مستقل با ساکنان مختلط کرد و عرب تأسیس کند که بخش کردنشین به صورت خودمختار اداره

شود؛ و بالاخره یک کشور مستقل و متمرکز(عراق) بدون هیچ حق ویژه برای کردها به وجود آورد.

اما چرا بالاخره راه حل آخر را انتخاب نمود؟ این مسئله دلایل گوناگونی دارد که از بین آنها سه عامل را می توان از دیگران مؤثر دانست:

اول - بریتانیا به هر حال تصمیم داشت دو ایالت عرب نشین بصره و بغداد را زیر نفوذ خود داشته باشد و حتی در قرارداد دمشق به سال ۱۹۱۵ هم قول این کار را از شریف مکه گرفته بود. اما در عمل، این دو ایالت با جمعیت کم خود و منابع بسیار محدود درآمد طبیعی، نمی توانست موجودیت واقعی داشته باشد؛ در حالی که با ضمیمه کردن ایالت غنی کردنشین شمالی این مشکل حل می شد.

دوم - بریتانیا به خوبی می دانست که تأسیس یک کشور مستقل کردنشین به هر حال کشورهای همسایه یعنی ایران و ترکیه را نیز که هر کدام بخشی از خاک کردستان را ضمیمه ی خود داشت به مخاطره خواهد افکند و ثبات داخلی آنها را بر هم خواهد زد که این امر با وجود اختلافات ظاهری بریتانیا با حکومت ترکیه به هیچ وجه مورد میل بریتانیا و سایر کشورهای استعماری نبود، زیرا حکومت شوروی از جنگ های داخلی خود پیروز سر بر آورده و مشغول بنیانگذاری یک رژیم سوسیالیستی بود. به همین جهت، از نظر قدرت های استعماری ایجاد یک کمربند ایمنی به دور کشور شوراها از راه

استقرار حکومت‌های ناسیونالیست متمرکز با ثبات و ضد سوسیالیسم نظیر حکومت رضاخان در ایران و آتاتورک در ترکیه یک راه‌حل منطقی برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی بود.

سوم - واقعیت آن است که بریتانیا از وابستگی کامل حکومت کردنشین احتمالی آینده به خود به هیچ‌وجه مطمئن نبود و این عدم اطمینان سال به سال روبه افزایش می‌گذاشت. علت این امر را که می‌توان گفت تا اندازه‌ای حقیقت داشت می‌توان به طور خلاصه چنین توضیح داد که بسیاری از کردها با وجود برخوردها و جدال‌هایی که در طول سال‌ها با حکومت عثمانی داشتند به هر حال به علت مسلمان بودن از بین ترک‌ها و انگلیسی‌ها تمایل بیشتری به سوی ترک‌ها داشتند؛ به ویژه که وابستگی به اعراب بصره و بغداد را، که خود جزو رعایای عثمانی بودند و تازه می‌خواستند برای خویش حکومتی تشکیل دهند، کسر شأن می‌شمردند و خود را به مراتب ذیحق‌تر از آنان برای استقلال می‌دانستند.

شیخ محمود برزنجی جزو این دسته از کردها بود.

در اواسط بهار سال ۱۹۱۸ یعنی آخرین سال جنگ جهانی قوای انگلیس کرکوک و سلیمانیه را به اشغال خود درآوردند. ولی چون نمی‌توانستند در آنجا بمانند، بزودی یک دولت کرد به ریاست شیخ محمود برزنجی و تحت نظارت خود تشکیل دادند و سپس آن نواحی را تخلیه نمودند. پس از رفتن آنها،

ترک‌ها از موقعیت استفاده کرده مجدداً به آنجا بازگشتند. تمایل شیخ محمود برزنجی به همکاری با ترک‌ها این امر را به خصوص بسیار تسهیل نمود.

پس از خاتمه‌ی جنگ و اشغال موصل، انگلیسیان به استان‌های کرکوک و سلیمانیه بازآمدند و برای اداره‌ی کردستان با سران کرد وارد مذاکره شدند. در آخر شیخ محمود را که بانفوذترین فرد منطقه بود در مقام فرماندار نواحی کردنشین باقی گذاشتند. شیخ محمود که در آنزمان حدود چهل سال داشت از طایفه‌ی سادات برزنجه و نوه‌ی "کاک احمد شیخ" رهبر مذهبی بود. وی علاوه بر آنکه شخص فرهنگی بود و به زبان‌های کردی، عربی و فارسی به خوبی آشنایی داشت مردی بود جنگجو و بسیار شجاع که هواداران او در درجه‌ی اول، افراد طایفه‌ی خود وی یعنی سادات برزنجه و سپس عشایر جنگجوی "هموند" و بخشی از عشیره‌ی بزرگ جاف بود. اما البته مخالفین و رقبایی نیز داشت مانند "بابان"‌های سلیمانیه، "جاف"‌های حلبچه و غیره. مرکز حکمروایی وی سلیمانیه بود و قلمرو و نفوذش تا نواحی "رانیه" و "کوی سنجق" ادامه داشت.

نظر بریتانیا در آنزمان این بود که مناطق کردستان جنوبی موقتاً به طور خودمختار و تحت سرپرستی کلی شیخ محمود اداره شود، به شرط آن که خود بریتانیا بر آن نظارت کامل داشته باشد. به این منظور یک افسر بسیار ورزیده به نام "نوئل" را از تهران به عنوان مشاور و راهنما نزد شیخ محمود فرستاد که

وی نیز بتدریج مشاورین انگلیسی را در اکثر نقاط کردستان چون رواندوز، کوی سنجق، رانیه و غیره مستقر نمود. به طوری که گرچه شیخ بطور رسمی حکمران مناطق مزبور به شمار می‌رفت اما رؤسای نواحی به علت نفوذ و قدرت مشاورین انگلیسی عملاً آن طوری که لازم بود از وی اطاعت نمی‌کردند. علاوه بر این انگلیسیان مصمم بودند که بعضی از مناطق شمالی‌تر کردستان نظیر زاخو، عمادیه، دھوک و غیره را که مستقیماً به ولایت موصل مربوط می‌شدند زیر کنترل مستقیم خود و به دور از نفوذ شیخ نگهدارند.

همه‌ی این مداخلات بیش از حد انگلیسیان، بالاخره سبب شد که سازش شیخ محمود با آنها غیره ممکن به نظر برسد. در نتیجه در اواخر اردیبهشت‌ماه سال ۱۹۱۶، شیخ محمود استقلال خود را رسماً اعلام داشت و از جعفر سان اورامی در ایران نیز کمک خواست. وی پس از تصرف سلیمانیه و بیرون راندن قوای انگلیسی به سرعت تمام نواحی اطراف سلیمانیه و شهر حلبچه را نیز تصرف نمود. عکس‌العمل انگلیسیان فرستادن نیروی مجهزی در حدود یک لشکر به سوی سلیمانیه بود. شیخ محمود با حدود یک‌هزار و پانصد مرد جنگی در تنگه‌ی "بازیان" جلو این نیرو را گرفت ولی طی جنگ شدیدی که روی داد زخمی شد و به جزیره‌ی اندامان در هندوستان تبعید گردید.

پس از این جریان، ایالت سلیمانیه مجدداً به تصرف انگلیسیان درآمد و اوضاع آن کم‌وبیش آرامتر شد اما در نواحی شمالی‌تر نظیر زاخو، عمادیه،

بارزان و رواندوز، مداخله‌ی انگلیسی‌ها با مشکلات و عکس‌العمل شدید مواجه شد و عده‌ای از افسران انگلیس در ضمن فعالیت در آن مناطق به قتل رسیدند. یکی از علل اختلاف و برخورد کردهای این مناطق با انگلیسیان مسأله‌ی آشوری‌ها (جیلو - ژلوس) بود: همان طوری که در شرح مبارزات سمکو در ایران آمد، جیلوهای شکست خورده و آواره بالاخره با وضع بسیار اسفناکی خود را به قوای انگلیسی در همدان رساندند و از آنجا به "خانقین" کوچ داده شدند. اما در آنجا نیز آرام ننشستند و انگلیسیان را تحت فشار گذاشتند تا آنان را در سرزمین اصلی خودشان (منطقه‌ی هکاری و جنوب دریاچه‌ی وان) یا حداقل در نواحی مجاور آنجا یعنی شمزینان و غیره اقامت دهند. انگلیسی‌ها نیز بالاخره با این امر موافقت کرده و قوایی از آنان ترتیب دادند و روانه‌ی تصرف مناطق مزبور نمودند. اما قبایل کرد منطقه مانند "زیباری"ها، "هرکی"ها و "بارزانی"ها باهم متحد شده آشوری‌ها را به عقب راندند و تنها عده‌ایی از آنان توانستند در عمادیه مستقر گردند. در سال ۱۹۱۹ دو تیپ از افراد آشوری در عملیات نواحی کوهستانی زاخو، دهوک، عفره و عمادیه علیه کردها شرکت داشتند که همگی به وسیله‌ی انگلیسی‌ها تعلیم و تجهیز شده بودند و با نهایت خشونت خود با کردها و ترک‌ها رفتار می‌کردند.

به هر صورت تمامی این وقایع سبب شدند که انگلیسیان روز به روز بیشتر در مورد ایجاد یک ایالت مستقل کردنشین دچار تردید گردند و توجه خود را

بیشتر معطوف تثبیت حکومت عراق و الحاق نواحی کردنشین به آن نمایند. تا بالاخره در بیست و سوم اوت سال ۱۹۲۱ (یکم شهریورماه) به دنبال یک فراندوم ساختگی و جعلی فیصل فرزند شریف حسین را که توسط فرانسویان از سوریه رانده شده بود پادشاه کشور عراق نامیدند، و از آن پس کم کم و طبق یک نقشه‌ی حساب شده به تقویت پایه‌های لرزان این حکومت ساختگی و غیرطبیعی پرداختند که یکی از جنبه‌های آن ضمیمه کردن ایالت‌های کردنشین بدان بود.

اما بدیهی است که این کار به سادگی صورت نگرفت و مقاومت شدید کردها اجرای این نقشه را در عمل به نوساناتی دچار نمود. به طور که هر چند مسأله‌ی استقلال کردستان منتفی گردیده بود، اما خودمختاری مناطق کردنشین در چهارچوب کشور پادشاهی عراق تا سال‌های ۱۹۲۶ — ۱۹۲۵ مشغله‌ی فکری همیشگی انگلیسی‌ها بود.

همانگونه که در بخش‌های قبلی دیدیم، در پیمان "سور" (سال ۱۹۲۰) رسماً به حقوق کردها اعتراف بعمل آمده بود، هرچند که این پیمان هیچ‌گونه ضمانت اجرایی برای احقاق این حقوق پیش‌بینی نکرده بود. در نتیجه کردها مرتباً به بریتانیا فشار وارد آوردند و اجرای مواد پیمان را خواستار می‌شدند. از سویی دیگر، کمالیست‌ها هر قدر خود را در ترکیه بیشتر تثبیت می‌کردند به همان نسبت برای تصرف مجدد مناطق کردنشین به انگلیسیان و به عراق فشار وارد

می‌آوردند. در اواخر بهار سال ۱۹۲۱، ترک‌ها یک افسر را به همراهی عده‌ی معدودی سرباز مأمور تصرف رواندوز کردند و این کار قبایل کرد منطقه را چنان به فعالیت واداشت که انگلیسی‌ها را ناچار کرد رواندوز و بعضی نواحی شمالی و شرقی آن را بمباران نمایند. در اواخر بهار سال بعد، ترک‌ها افسر ورزیده‌ی به نام "علی شفیق" معروف به "اوزدمیر" را به رواندوز فرستادند تا با عملیات چریکی قوای انگلیسی را تحت فشار بگذارد. فعالیت‌های "اوزدمیر" چنان موفقیت‌آمیز بود که در مدت کمی، علاوه بر رواندوز، رانیه را نیز متصرف شد و کماندوهای وی که اکثر کرد بودند به سوی کوی‌سنجق و سلیمانیه پیش رفتند تا بدانجا که انگلیسیان از ترس سلیمانیه را با عجله تخلیه کردند و تنها راه چاره را آن دیدند که شیخ محمود را از تبعیدگاه خود به سلیمانیه بازگردانند و با استفاده از نفوذ وی جلو پیشرفت ترک‌ها و جلب کردها به سوی آنان را سد کنند و منطقه را موقتاً محفوظ دارند. (شهریورماه ۱۹۲۲).

عنوان رسمی داده شده به شیخ محمود: حکمدار(فرماندار)

کردستان بود. اما شیخ خیلی زود نشان داد که نه تنها خود را یک دست‌نشانده‌ی بریتانیا و تبعه‌ی ساده‌ی ملک فیصل نمی‌داند بلکه بیشتر به صورت فرمانروای یک سرزمین مستقل عمل می‌کند. وی چند روز بعد از بازگشت خود، طی فرمانی که در سلیمانیه "پایتخت کردستان" صادر کرد

تشکیل یک کابینه‌ی کردستان مرکب از هشت وزیر را اعلام نمود. در حدود یک‌ماه بعد، خود را رسماً پادشاه کردستان نامید و همان پرچم سال ۱۹۱۹ را که از زمینه‌ای سبز و یک دایره‌ی قرمز و یک هلال به رنگ سفید در داخل دایره تشکیل شده بود برافراشت. یک تمبر پستی و مالیاتی نیز که روی آن "حکومت کردستان جنوبی" نوشته شده و تصویر دو خنجر متقاطع کردی بر آن نقش بسته بود انتشار داد. بعلاوه روزنامه‌ی "روژی کردستان" (خورشید کردستان) حاوی بحث‌های مفصلی دایر بر حمله به روزنامه‌های بغداد بود که "کردستان جنوبی" را استان سلیمانیه می‌نامیدند و بدین ترتیب می‌خواستند جلوه بدهند که کردستان جنوبی بخشی از عراق است و یا از کابینه‌ی "کردستان" به صورت "شورای اداری منطقه‌ای" نام می‌بردند و غیره....

مسأله‌ی کرکوک و اربیل نیز یکی از موارد اختلاف شیخ محمود با انگلیسی‌ها بود. ظاهراً قبل از بازگشت شیخ محمود به سلیمانیه انگلیسی‌ها به وی گفته بودند که دخالتی در امور مناطق نامبرده نکنند اما شیخ آشکارا کرکوک را یک منطقه‌ی کردنشین به شمار می‌آورد.

همه‌ی این فشارهای شیخ محمود از یک سو، و فشار ترک‌ها به خصوص پس از پیروزی نهایی کمالیست‌ها در ترکیه (سپتامبر ۱۹۲۲) از سوی دیگر، بالاخره بریتانیا و حکومت عراق را ناچار کرد که در آخرین روزهای سال ۱۹۲۲ اعلامیه‌ی مشترکی صادر نماید که در آن گفته شده بود: "حکومت

بریتانیا و حکومت عراق این حق را برای کردهای ساکن در داخل مرزهای عراق به رسمیت می‌شناسند که یک حکومت کرد در داخل این مرزها برای خود تشکیل بدهند و امیدوارند که گروه‌های مختلف کرد بتوانند هرچه زودتر در مورد شکل این حکومت و حدود اختیارات آن باهم به توافق برسند و نمایندگان مسئول خود را برای بحث درباره‌ی روابط اقتصادی و سیاسی با حکومت بریتانیا و حکومت عراق به بغداد بفرستند."

این اعلامیه اگرچه حقوقی نظیر خودمختاری برای کردها قایل شده بود اما در واقع به معنای گنجاندن ولایت‌های موصل و سلیمانیه در داخل کشور عراق و تحت فرمانروایی ملک فیصل بود و واضح است که بدین ترتیب نمی‌توانست رضایت کامل شیخ محمود را که خواهان استقلال بود جلب نماید. بعلاوه حوادث بعدی نشان داد که خود انگلیسی‌ها هم در مورد متن آن صداقت نداشتند و هدف آنها فریب دادن موقتی اذهان و دفع‌الوقت بود.

به هر حال تشدید اختلاف با شیخ محمود و افزایش فشار نظامی ترک‌ها (از طریق رواندوز و به وسیله‌ی اوزدمیر) و نیز فشار سیاسی آنها (در کنفرانس لوزان) بریتانیا را مصمم گردانید که موقعیت خود را در داخل کشور عراق مستحکم سازد تا بتواند در کنفرانس لوزان از موضع قدرت برخوردار باشد. به همین جهت ابتدا در ماه مارس ۱۹۲۳ سلیمانیه را بمباران کرد. این کار سبب شد که شیخ محمود آنجا را ترک کرده در نزدیکی‌های مرز ایران مستقر گردد

و با انتشار روزنامه‌یی به نام "بانگ حق" علیه انگلیسیان اعلان جهاد بدهد. پس از آن قوای انگلیسی موقتاً فشار را بر شیخ محمود کم کرده متوجه رواندوز و عقب راندن ترک‌ها شدند و بالاخره در اوایل اردیبهشت این شهر را تصرف کرده و سید طه شمزینی (یار و همکار اسماعیل آقا شکاک) را به عنوان قائم‌مقام (فرماندار در آنجا منصوب نمودند سپس مجدداً به سوی سلیمانیه برگشتند و پس از تصرف شهر سعی کردند که به کمک شیخ قادر برادر شیخ محمود و عده‌ای دیگر از کردهای سرشناس منطقه، آنجا را اداره کنند. لیکن چون دیدند که در این کار عملاً موفقیتی به دست نخواهند آورد به ناچار در اواخر خردادماه باز هم سلیمانیه را تخلیه کردند و راه را برای بازگشت شیخ محمود باز گذاشتند؛ اما در تقسیم‌بندی تازه‌ی کشوری نواحی "رانیه" و "قلعه‌دزه" را در شمال، "چمچمال" را در غرب و "قره‌داغ" و "حلیچه" را در جنوب از ایالت سلیمانیه جدا کردند و بدین ترتیب آنچه رسماً در اختیار شیخ محمود باقی ماند، جز خود سلیمانیه و نواحی اطراف آن را شامل نمی‌شد.

در همین زمان کنفرانس لوزان نیز به پایان رسید و پیمان منعقد شده گرچه تکلیف ولایت موصل را به کلی روشن نساخت و سرنوشت نهایی آن را به شورای جامعه‌ی ملل حواله داد اما مسأله‌ی خودمختاری کردها را به کلی منتفی گردانید. با این همه شیخ محمود باز هم تن درنداد و بدون توجه به تهدیدهای

مکرر انگلیسیان و بمباران گاه به گاه (ولی خفیف) سلیمانیه از سوی آنان، در بخش‌های دیگر کردستان نیز که مجاور سلیمانیه بودند به فعالیت ادامه داد. وضع به همین ترتیب ادامه داشت تا در اوایل خردادماه سال ۱۹۲۴ که مخالفت با پیمان لوزان در بین کردها به اوج رسیده بود، انگلیسی‌ها ابتدا سلیمانیه را به شدت بمباران کردند و در اواخر تیرماه علی‌رغم مقاومت شدید شیخ محمود آنجا را اشغال نمودند. شیخ ابتدا به برزنجه و سپس به نزدیکی‌های مرز ایران و عراق رفت و از آنجا به جنگ چریکی پرداخت.

در تابستان سال بعد و پس از الحاق رسمی ولایت موصل به عراق، نیروهای عراقی با پشتیبانی نیروی هوایی بریتانیا حمله‌ی شدیدی به مرکز فعالیت شیخ محمود بردند و وی را مجبور کردند که به منطقه‌ی مریوان در ایران پناه ببرد. اما شیخ در آنجا هم از فعالیت باز نایستاد و به کمک کردهای ایرانی حملات خود را به نیروهای عراقی تا سال ۱۹۲۷ ادامه داد.

همان طوری که قبلاً گفته شد در اواخر بهار سال ۱۹۲۵ بالاخره مسأله‌ی ضمیمه کردن رسمی ولایت موصل به عراق پایان یافت. می‌دانیم که پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ سرنوشت موصل را به شورای جامعه‌ی ملل حواله داده بود. این شورا نیز یک کمیسیون تحقیق بین‌المللی به ولایت مزبور فرستاد که مدت سه ماه اول سال ۱۹۲۵ در آنجا ماند و گزارش خود را به شورای جامعه ملل در ژنو فرستاد. خلاصه‌ی این گزارش مفصل آن بود که اکثریت جمعیت

ولایت موصل کرد و دارای احساسات ملی می‌باشند و در منطقه‌ی مزبور احساس ملی عراقی بودن وجود ندارد. اما شورای جامعه‌ی ملل زیر فشار بریتانیا بالاخره تصویب کرد که ولایت موصل نیز ضمیمه‌ی عراق گردد به شرط آنکه:

۱- حکومت بریتانیا به عنوان "قیم" یک سری ترتیبات اداری به شورای جامعه‌ی ملل پیشنهاد نماید که به ساکنان کرد ولایت موصل تضمین‌های لازم برای حفظ حقوق ملی آنها بدهد.

۲- حکومت بریتانیا با عراق پیمانی ببندد که بر طبق آن قیمومیت بریتانیا بر عراق تا ۲۵ سال دیگر ادامه داشته باشد.

الحاق موصل به عراق باعث ایجاد یأس و نارضایی عمیق در بین آن دسته از کردهایی گردید که هنوز امیدی به حفظ حقوق ملی خود داشتند، به ویژه کردهای سرشناسی که در سال ۱۹۲۱ زیر فشار بریتانیا به همکاری با حکومت پادشاهی عراق تن داده بودند. به همین جهت سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ سال‌های اوج گرفتن مجدد احساسات ناسیونالیستی کردها و همه‌گیر شدن فعالیت برای ایجاد یک حکومت مستقل کرد بود. از جمله‌ی این فعالیت‌ها، می‌توان به تشکیل جمعیت‌های متعدد کرد اشاره کرد که اغلب آنها ظاهراً به منظور فعالیت‌های ادبی و فرهنگی تشکیل گردیده بودند. مانند "جمعیت ادبی کردستان (زانستی کوردستان)" که خیلی زود به فعالیت‌های سیاسی پرداخت.

حتی در رواندوز سید طه شمزینی سعی نمود که یک جمعیت ادبی به نام "هوگری" (اتحاد) به منظور اصلاح زبان کردی و آشنایی به تاریخ و خصوصیات کرد تأسیس نماید ولی حکومت با این امر موافقت ننمود. در موصل که مرکز اصلی فعالیت‌ها در راه استقلال کردستان بود یک جمعیت مخفی به نام پیشکوه‌تن (ترقی) توسط پلیس کشف و متلاشی شد ولی خیلی زود تجدید سازمان نمود و با ایجاد ارتباط و هماهنگی بین گروه‌های مختلف کرد پرداخت. در کرکوک و اربیل نیز جمعیت‌های مخفی چندی تشکیل گردیدند و ... شیخ محمود تقریباً با تمام این گروه‌ها در تماس بود.

فشار انگلیسی‌ها بر حکومت ایران از یک‌سو و نارضایی خود حکومت ایران از شیخ محمود از سوی دیگر (به علت همکاری وی با عشایر سر به قیام برداشته علیه حکومت مرکزی) سبب شد که در ایران نیز شدیداً تحت فشار قرار بگیرد. به ناچار در سال ۱۹۲۷ با حکومت عراق وارد مذاکره شد و اجازه یافت در جای دیگری دور از کردستان اقامت گزیند. ولی این امر به هیچ‌وجه سبب قطع فعالیت‌های سیاسی وی و ممانعت از تماس او با گروه‌های گوناگون کرد نگردید. بالاخره در خردادماه سال ۱۹۳۰، یک پیمان تازه بین بریتانیا و عراق به قیومیت بریتانیا در عراق خاتمه داد. بدون آنکه در این پیمان کوچک‌ترین اشاره‌ای به وجود ملت کرد و حقوق وی در عراق بشود. این امر مجدداً سبب ابراز مخالفت‌های شدید از جانب کردها گردید که نقطه‌ی اوج آن

به صورت قیام مردم سلیمانیه در شهریورماه آن سال ظاهر گردید. در این قیام ارتش عراق به سوی جمعیت آتش گشود و چندین ده نفر را به قتل رسانید. طبیعتاً شیخ محمود که هیچگاه از فعالیت باز نایستاده بود چند روز بعد از این واقعه شدیداً به انگلیسی‌ها اعتراض نمود و اعلام داشت که "اکنون دیگر باید برای همه روشن شده باشد که تا چه اندازه زندگی مشترک بین کردها و عرب‌ها غیرممکن است" بالاخره پس از یک سری اعلامیه و عرض حال، در پاییز سر به شورش برداشت و قوای او شهر پنجوین را مورد حمله قرار داد. اما عملیات نظامی این بار او روی هم رفته موفقیت چندانی به دست نیاورد، و مجبور شد که در سال ۱۹۳۱ از طریق پنجوین مجدداً به مریوان در ایران پناه برد. در آنجا نیز چون متوجه آمادگی نظامی حکومت ایران علیه خویش گردید از حکومت عراق تقاضای مذاکره کرد و در پایان، در اواخر اردیبهشت‌ماه سال ۱۹۳۱ خود را تسلیم نمود و به "ناصریه" تبعید گردید.

شیخ محمود یک بار دیگر در سال ۱۹۴۰ در صدد برآمد که از اوضاع پدیده آمده بر اثر جنگ جهانی دوم استفاده بکند و نظر مساعد انگلیسی‌ها را برای هدف تغییرناپذیر خود یعنی ایجاد کردستان مستقل جلب نماید؛ اما در این کار توفیقی نیافت و پس از بازگشت کوتاهی به سلیمانیه، مجدداً به ناصریه تبعید گردید و بالاخره در بهار سال ۱۹۵۶، یعنی دو سال پیش از سرنگونی رژیم سلطنتی به دست عبدالکریم قاسم، در یک بیمارستان در بغداد درگذشت.

در مورد کشور "عراق" هم باید اضافه نمود که در سال ۱۹۳۲ عراق چون یک کشور مستقل به جامعه‌ی ملل پذیرفته شد. عکس‌العمل سیاسی کردها در مقابل این امر شکایت به جامعه‌ی ملل و یادآوری وعده‌هایی بود که در مورد اداره‌ی خودمختار کردستان داده شده بود. لیکن رأی صادر شده از سوی کمیته‌ی جامعه‌ی ملل در ژنو این بود که: "گمان نمی‌کند صلاحیت پرداختن به مسأله‌ی خودمختاری بعضی از اقلیت‌ها در عراق را داشته باشد!!".

۲- شیخ احمد بارزان

نخستین باری که نام بارزانی‌ها به طور جدی در یک قیام علیه حکومت مرکزی مطرح می‌گردد، در امپراطوری عثمانی و در سال ۱۹۰۹ میلادی است. همان طور که در بخش‌های قبلی این تاریخچه آمده "ترک‌های جوان" پس از آنکه شبه‌کودتای سلطان عبدالحمید را در بهار سال ۱۹۰۹ درهم شکستند و همه‌ی اهرم‌های قدرت را به دست گرفتند، کم‌کم فشار بر ملیت‌های غیرترک را آغاز کردند و از جمله فعالیت میهن‌پرستان کرد را قدغن نمودند. چند ماه پس از این قدغن کردن، شیخ عبدالسلام بارزانی به قیام برخاست و در اولین برخوردها، نیروهای ترک را که برای سرکوبی وی فرستاده شده بودند به سختی شکست داد. قیام کم‌کم به بخش‌های دیگر کردستان و به ویژه بتلیس نیز سرایت کرد. اما بالاخره در سال ۱۹۱۰ نیروهای عثمانی منطقه‌ی بارزان را

ترک گفتند و بارزانی‌ها هم در منطقه‌ی خود ماندند. به دنبال آن، قیام بتلیس نیز که تنها مانده بود سرکوب گردید.

در سال ۱۹۱۳ ضمن یک سری بازداشت کردها به اتهام توطئه علیه حکومت مرکزی، مجدداً نام شیخ عبدالسلام به میان آمد. به همین جهت وی به ایران فرار کرد ولی در منطقه‌ی عشایر "شکاک" توسط شخصی به حيله دستگیر گردید و تحویل مقامات عثمانی داده شد، و بالاخره در سال ۱۹۱۴ به دار آویخته گردید.

شیخ عبدالسلام که به عبدالسلام ثانی معروف است (زیرا که پدرزگش نیز شیخ عبدالسلام نام داشت) دارای ۴ برادر کوچک‌تر از خودش به نام‌های "احمد" و "بابو" و "مصطفی" و "صدیق" بود. پس از او برادرش "احمد" ریاست بارزان را به عهده گرفت و از نظر مذهبی در بین عشیره‌ی خود اعتبار شامخی یافت.

در سال ۱۹۱۹ که انگلیسی‌ها در نواحی کردنشین شمال عراق امروزی (بادینان - زاخو - عمادیه) اعمال نفوذ می‌کردند و به ویژه می‌خواستند آشوریان آواره شده را در آن مناطق سکنی دهند، عشایر منطقه که بارزانی‌ها هم جزو آن بودند به مقاومت پرداختند و دو افسر انگلیسی هم در این جریان کشته شدند. ولی مسأله چندان دامنه پیدا نکرد و با استقرار عده‌یی از آشوریان در "عمادیه" موقتاً خاتمه یافت.

از سال ۱۹۲۷ کم کم زمزمه‌هایی در مورد شیخ احمد بارزانی شیوع یافت که بر طبق آنها شیخ احمد مذهب جدیدی را ابداع کرده و یا خوردن گوشت خوک را که در اسلام حرام است برای پیروان خود آزاد کرده، و به مسیحیت گرویده و یا حتی خود را به مقام خدائی رسانده است! در پخش این شایعات مقامات انگلیسی کوشش زیادی کردند و دامنه‌ی تبلیغات در این باره را چنان وسعت بخشیدند که حتی هنوز هم سال‌ها پس از درگذشت شیخ احمد، تحقیق در مورد درجه‌ی صحت و سقم این گفته‌ها و منشأ اصلی انتشار آنها بسیار مشکل است. معیناً حقیقت در مورد جنبه‌هایی از عقاید مذهبی شیخ احمد هرچه باشد، این واقعیت مسلم است که لشکرکشی ارتش عراق با کمک بی‌دریغ انگلیسی‌ها به منطقه‌ی بارزان در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ و بمباران شدید روستاهای کردستان از سوی نیروی هوایی بریتانیا به منظور دفاع از اسلام و باز آوردن شیخ احمد به مسیر اسلام واقعی نبوده است!!

در اوایل مردادماه سال ۱۹۳۰ به هنگام قیام آارات در ترکیه (که شرح آن در بخش‌های بعدی این تاریخچه خواهد آمد). شیخ احمد ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از افراد خود را به یاری قیام‌کنندگان همسایه‌ی خود در خاک ترکیه فرستاد. این عمل سبب اعتراض رسمی ترکیه به سفیر بریتانیا در ترکیه گردید. چندی بعد، دسته‌ی دومی از افراد شیخ احمد به کردستان ترکیه فرستاده شدند ولی با ترک‌ها که نیروی قابل توجهی در مرز متمرکز کرده بودند درگیر شدند و

بالاخره تقویت نیروهای ترکیه در آن منطقه مانع توسعه‌ی مداخله‌ی بارزانی‌ها و گسترش جنبش در آن منطقه گردید. لیکن همکاری شیخ احمد با قیام‌کنندگان کرد در ترکیه به همین جا خاتمه نیافت و در اواخر تابستان آن سال عده‌یی از کردهایی را که از مرز گذشته بودند در نزد خود پناه داده، تا جائی که دولت ترکیه از عراق تقاضا نمود سربازان ترک در تعقیب آنان اجازه‌ی عبور از مرز داشته باشند که این تقاضا البته مورد واقع نشد، ولی یک سال بعد در پاییز سال ۱۹۳۱ عراق خود پس از تهیه‌ی مقدماتی، ارتش خود را برای سرکوب شیخ احمد به بارزان فرستاد.

قبل از آنکه به شرح برخوردهای شیخ احمد بارزان با حکومت عراق و انگلیسی‌ها در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ بپردازیم لازم است اشاره‌یی به علت انتخاب چنان هنگامی از سوی حکومت عراق برای حمله به بارزان بشود: همان طور که در شرح مبارزات شیخ محمود برزنجی در زمینه‌ی تشکیل کشور عراق آمد، در سال ۱۹۳۰ بالاخره بر قیمومیت بریتانیای کبیر بر عراق پایان داده شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۲ هم، عراق رسماً چون یک کشور مستقل به عضویت جامعه‌ی ملل متحد پذیرفته شد. در فاصله‌ی این دو سال به طور کلی سه واقعه‌ی مهم در مورد مسأله‌ی کرد اتفاق افتاد:

نخست - ترکیه موفق شد جنبش آارات را که یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های ملی کرد بود در هم شکنند و تا مدت چند سالی خیال خود را از جهت کردها آسوده کند.

دوم - در ایران، حکومت رضاخات توانست از یکسو مسأله‌ی قیام "سمکو" را در شمال و "جعفر سلطان اورامی" را در جنوب به سود خود حل کند و از سوی دیگر در سرکوبی جنبش آارات که منطقه‌ی شمالی کردستان ایران (کردهای جلالی) را نیز کم‌وبیش در بر می‌گرفت، با ترک‌ها همکاری دوستانه و همه‌جانبه‌یی به عمل بیاورد.

سوم - عراق هم توانست بالاخره به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چندین ساله‌ی شیخ محمود برزنجی خاتمه دهد.

بنابراین، عراق برای آنکه بتواند هم در مذاکرات با حکومت‌های ایران و ترکیه به منظور توافق بر سر یک سیاست هماهنگ علیه فعالیت کردها، و آرزوی حل نهایی مسأله کرد، سهم خود را به طور کامل ادا کرده و دست کاملاً پُری داشته باشد، و هم چون یک کشور مستقل دارای "حاکمیت کامل" به عضویت شورای ملل متحد پذیرفته شود، می‌بایستی بر آخرین پایگاه مقاومت و یا به عبارت بهتر: "عدم اطاعت کامل" کردها در خاک خود، یعنی منطقه‌ی بارزان که از اهمیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای برخوردار بود فایق آید.

نخستین درگیری‌های شیخ احمد، در پاییز سال ۱۹۳۱ با عشیره‌ی "هرکی" به رهبری "شیخ رشید لولان" (شیخ ناحیه‌ی برادوست) روی داد. شیخ رشید لولان که از نظر مذهبی آدم بسیار متعصبی بود، ظاهراً نسبت به تغییر مذهب شیخ احمد اطمینان یافته و خبردار شده بود که شیخ بارزان با آشوریان مسیحی علیه مسلمان همدست شده است! به هر حال، شیخ رشید چه به این شایعات که مسلماً از سوی عوامل بریتانیا و حکومت عراق انتشار یافته بود قلباً باور کرده و چه تظاهر به باور آوردن به آنها کرده باشد، به بارزان حمله برد و در ابتدا غنایمی هم به دست آورد؛ ولی بارزانی‌ها به سختی وی را تنبیه کردند. همین عمل بهانه‌ی بی‌دست مقامات عراقی داد تا اخطاری برای شیخ احمد بفرستند و چون این اخطار بی‌جواب ماند در اواخر پاییز سال ۱۹۳۱ دسته‌هایی از ارتش عراق به بارزان حمله بردند؛ ولی این حمله به سختی شکست خورد و عده‌ی زیادی از افراد عراقی به دست بارزانی‌ها اسیر شدند. فردای آن روز هواپیماهای نیروی بریتانیا به بمباران بارزان پرداختند.

دو ماه پس از حمله‌ی اولیه، در وسط زمستان حمله شدید دیگری به بارزان انجام شد؛ ولی این حمله به سختی در هم شکسته شد و حکومت عراق به ناچار منتظر بهار ماند تا اینکه در روزهای آخر اسفند، ارتش عراق با نفرات و تجهیزات فراوان و پشتیبانی نیروی هوایی بریتانیا حمله‌ی خود را آغاز کرد و وارد منطقه‌ی شیروان شد. بارزانی‌ها با وجود آنکه بسیار قهرمانانه جنگیدند و

تلفات زیادی به نیروهای دولتی وارد آوردند اما بالاخره مجبور شدند در زیر فشار شدید، کم‌کم عقب‌نشینی کنند و در اواخر فروردین‌ماه روستای "بارزان" به تصرف قوای دولتی درآمد.

با همه‌ی اینها، حملات چریکی بارزانی‌ها چنان شدید بود که نیروهای عراقی مجبور شدند به طور مرتب از نیروی هوایی بریتانیا یاری بخواهند؛ تا آنکه بر اثر سقوط یک هواپیمای انگلیسی و اسیر شدن سرنشینان آن به دست بارزانی‌ها، مذاکراتی بین مقامات انگلیسی و شیخ احمد شروع شد که منجر به اعلام آتش‌بس گردید.

مقامات عراقی از این آتش‌بس موقتی برای تقویت مواضع و تکمیل قوای خود استفاده کردند و در اوایل خردادماه به کمک افسران انگلیسی و پشتیبانی بی‌دریغ نیروی هوایی بریتانیا، حمله‌ی نهایی و شدید خود را آغاز نمودند. شیخ احمد بالاخره مجبور شد به‌مراه عده‌یی در حدود ۴۰۰ نفر از افراد خود از مرز بگذرد و خود را تسلیم مقامات ترک بنماید.

ترک‌ها هم گرچه خود شیخ را با عده‌یی از اطرافیان‌ش ابتدا به استانبول و سپس به "ادرنه" در مرز بلغارستان فرستادند، اما دسته‌ای از همراهانش را هم به اتهام آنکه گویا در قیام آراارات شرکت داشته‌اند اعدام نمودند؛ و بدین ترتیب توطئه و همکاری مشترک عراق و ترکیه با حمایت فعال بریتانیا، به این آخرین جنبش مسلحانه‌ی کرد در عراق قبل از جنگ بین‌الملل دوم خاتمه داد.

البته، در اواخر سال ۱۹۳۲ (اواخر پاییز) ترک‌ها شیخ احمد را با عده‌یی از همراهانش و از جمله دو برادر کوچک‌ترش مُلا مصطفی و شیخ محمدصدیق آزاد کردند؛ که آنان نیز بلافاصله به منطقه‌ی بارزان بازگشته و به کمک سلاح‌هایی که قبل از پناهنده شدن به ترکیه در کوه‌ها مخفی کرده بودند، جنگ چریکی تازه‌ای علیه عراق برآوردند... بطوری که در بهار بعد (سال ۱۹۳۳)، با حدود ۳۰۰ چریک کارآزموده چنان نیروهای عراقی را در فشار گذاشتند که ملک فیصل مجبور شد شخصاً از سفیر ترکیه در بغداد بخواهد که ترکیه عراقی‌ها را در سرکوبی بارزانی‌ها یاری دهد.

اما بالاخره در بهار سال بعد (۱۹۳۴)، برادران بارزانی به‌مراه حدود هشتاد تن از افراد خود، خویش را تسلیم مقامات عراقی نمودند که ابتدا به ناصریه و سپس به سلیمانیه تبعید شدند و در آنجا ماندند؛ تا تابستان سال ۱۹۳۴ که مُلا مصطفی از آنجا فرار کرد و خود را به منطقه‌ی بارزان رسانده و جنبش دیگری را آغاز نمود که باید در بخش مربوط به تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد پس از جنگ دوم جهانی به آن پرداخته شود.

فصل سوم - جمهوری ترکیه

الف - تشکیل جمهوری ترکیه و نقش کردها

در بخش‌های گذشته اشاره شد که ژنرال مصطفی کمال (آتاتورک) بعد از جنگ جهانی اول توانست با برپایی و رهبری یک جنبش ناسیونالیستی نیروهای خارجی را از خاک ترکیه به خارج براند و بالاخره در سال ۱۹۲۳ رسماً کشور جمهوری ترکیه فعلی را جانشین امپراتوری عثمانی سازد.

سلسله جنگ‌های طولانی امپراتوری عثمانی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که جنگ جهانی اول آخرین آنها بود گرچه سبب تحلیل رفتن کامل قوای ترک و تجزیه‌ی امپراتوری گردید، اما موجب پیدایش یک نسل از افسران و افراد نظامی نیز شد که در کورده‌ی جنگ‌های طولانی آبدیده گشته و به فنون جدید جنگ آشنایی یافته بودند. ژنرال مصطفی کمال در زمره‌ی معروف‌ترین این افسران بود که به خصوص در طی جنگ‌های دفاع از \square داردانل " به شهرت رسیده بود. وی جزو "ترک‌های جوان" یعنی سازمان ترک‌های ناسیونالیست بود که چنانچه دیدیم در سال ۱۹۰۸ با یک کودتا علیه سلطان عبدالحمید عملاً حکومت را به دست گرفته بودند ولی به علت اشکالات فراوان سال‌های قبل از

جنگ و بلند پروازی‌های شوونیستی و مشکلات ناشی از جنگ به آرزوهای خود نرسیده بودند، و همین امر موجب تشدید و تقویت احساسات ناسیونالیستی و تعصب‌آمیز آنها گردیده که با بی‌صبری در فکر رهایی میهن خود از گرداب فلاکت‌های پس از جنگ بودند. مصطفی کمال از نخستین کسانی بود که راه رسیدن به این هدف را به جای در یوزگی از آمریکا و انگلیس مستقیماً در برهه انداختن یک جنگ آزادیبخش و سازمان دادن مقدماتی آن از طریق کردستان می‌دید و از همین راه دست به کار شد.

چه عواملی موجب پشتیبانی کامل گروه قابل توجهی از کردها از جنبش مصطفی کمال در جهت ایجاد جمهوری ناسیونالیست ترک گردید؟

در نخستین روزهای پس از جنگ، شایعه‌ی الحاق شش ولایت شرق ترکیه یعنی نواحی کردنشین: ارزروم، قارص، بتلیس، ارزنجان، موش و وان به "ارمنستان" موجب نگرانی شدید کردها گشته و آنان را به فکر دفاع از خود و مسلح شدن انداخته بود. این نگرانی به ویژه با شکایت فراوانی که در مورد بدرفتاری و خشونت جمهوری ارمنستان نسبت به کردهای "قارص" بر سر زبان‌ها بود روز به روز تشدید می‌یافت. ارمنی‌های مسلح که نفرت و کینه‌ی چند قرن را در دل خود انباشته داشتند و در زیر یوغ عثمانی با کمک کم‌ویش عشایر کرد قتل‌و عام و تبعید گشته بودند، با چنان خشونت و شدت عملی به

انتقام پرداخته بودند که کردها به هیچ قیمتی حاضر نبودند تحت حاکمیت ارمنستان قرار بگیرند. اعیان و اشراف کرد علاوه بر این، دلیل دیگری هم برای این امتناع داشتند: آنان پس از قتل و عام و تبعید دسته‌جمعی ارمنی‌ها، ثروت و املاک آنان را تصاحب کرده و طبعاً مایل به پس دادن آن نبودند. مسأله‌ی مذهب هم بدیهی است که خود یکی از عوامل تمایل و نزدیکی کردهای مسلمان سنی مذهب به ترک‌های هم مذهب و اکراه آنها از تن دادن به حاکمیت ارمنی‌های مسیحی بود.

در چنین شرایطی بود که ژنرال مصطفی کمال در اردیبهشت‌ماه سال ۱۹۱۹ به توصیه‌ی انگلیسی‌ها به آناتولی فرستاده شد تا اقداماتی به منظور جلوگیری از توسعه‌ی شوراهایی که به ابتکار حزب سوسیال دمکرات کرد با الهام از بلشویک‌ها در شمال کردستان (و به ویژه در قارص) ایجاد شده بودند انجام دهد، و احتمالاً آنها را برچیند. اما وی به محض آنکه به کردستان رسید بلافاصله خود را به عنوان "نجات‌دهنده‌ی کردستان"، مدافع خلیفه‌ی زندانی نیروهای اشغالگر "مبارز راه" آزادی خاک اسلام که توسط مسیحیان کافر آلوده شده است، و بالاخره طرفدار "اتحاد خلل‌ناپذیر مسلمانان (به ویژه ترک‌ها و کردها) به منظور راندن اشغالگران از میهن اسلامی" نشان داد. در آن زمان مصطفی کمال با دقت از به میان آوردن اصطلاح "ملت ترک" خودداری می‌کرد و بیشتر از برادری "ترک‌ها و کردها" و یا ملت "عثمانی" دم می‌زد.

نخستین نتیجه‌ی سیاسی مشخص این فعالیت شدید، برگزاری "کنگره‌ی ولایت‌های شرقی" در اواسط مردادماه سال ۱۹۱۹ در ارزروم بود که در آن پنج ولایت کرد: ارزروم، بتلیس، وان، موش و ارزنجان که بیش از همه در معرض تهدید الحاق به ارمنستان بودند شرکت جستند(ولایت ششم یعنی قارص در آنزمان جزو جمهوری قفقاز غربی بود). ولایت‌های کرد دیگر نظیر دیاربکر، خارپوت(الازیز)، درسیم، سیرت و غیره که مستقیماً در معرض این تهدید نبودند شعارهای دفاع از خلیفه و مذهب هم به تنهایی نتوانسته بود آنان را قانع کند، از شرکت در این کنگره سر باز زدند. به دنبال مباحثات طولانی و بسیار پر هیجان، کنگره‌ی ارزروم بالاخره تصمیم گرفت که از همه‌ی راه‌های ممکن برای جلوگیری از الحاق ولایت‌های مسلمان به ارمنستان و برای آزادی سرزمین مسلمانان که توسط کفار آلوده شده است استفاده کند. کنگره بر رهبری مصطفی کمال در این مبارزه نیز صحنه گذاشت.

کنگره‌ی ارزروم نخستین پیروزی سیاسی مهم مصطفی کمال بود. بلافاصله بعد از کنگره، نیروهای کرد زیر فرماندهی کادرهای نظامی ترک سازمان یافته و آموزش دیدند. این نیروها در ابتدا علیه ارمنی‌های داشناک (حزب ناسیونالیست ارمنی) و گرجی‌های منشویک جنگیدند و نخستین پیروزی‌ها را در جنگ‌های استقلال ترکیه به دست آوردند. سپس بعد از رفع خطر از جانب

مرزهای شرقی، متوجه آزادکردن آناتولی ترک‌نشین گشتند و فعالانه در جنگ‌های بعدی شرکت جستند.

از نظر سیاسی، حدود یک‌ماه بعد از کنگره‌ی ارزروم، به دنبال برگزاری کنگره‌ی دیگری در "سیواس" و تشکیل یک "کمیته‌ی عمومی" به سرپرستی مصطفی کمال، از آنجا که استانبول به تمامی زیر تسلط نیروهای اشغالگر خارجی بود تصمیم گرفته شد که همه‌ی آنچه از سازمان نظامی و اداری عثمانی باقی مانده است به کنترل کمیته‌ی مزبور به عنوان تنها مرجع قانونی درآید. این تصمیم از سوی سازمان‌های نظامی و اداری به طور وسیعی مورد استقبال واقع شد. سازمان‌های مزبور روابط خود را با حکومت استانبول قطع کردند و این امر خیلی زود موجب سقوط حکومت استانبول گردید. مذاکراتی که بین دولت تازه‌ی استانبول و مصطفی کمال شروع شد منجر به امضای عهدنامه‌ی بی‌نام عهدنامه‌ی "آماسیا" گردید که در آن بر روی یک انتخابات عمومی توافق بعمل آمده بود. در این عهدنامه به علاوه در مورد بعضی از مسائل دیگر از جمله مسأله‌ی ملی هم مطالبی گنجانده شده و درباره‌ی اصول خودمختاری کردها مطلب کشداری به صورت "شناسایی حقوق ملی و اجتماعی کردها" آمده بود که رسماً به اطلاع رؤسای مهم کرد رسانده شد.

انتخابات عمومی منتج به پیروزی آشکار هواداران "قوای ملی" مصطفی کمال گردید و مجلس عثمانی که به دنبال این انتخابات تشکیل شد در اوایل

سال ۱۹۲۰ سندی به نام "میثاق ملی" به تصویب رساند که در آن اصول مصوبات کنگره‌های ارزروم و سیواس گنجانده شده بود. این سند از نظر واقع‌بینی و ارزیابی درست از نیروهای سراسری و منطقه‌یی بسیار جالب است. عکس‌العمل متفکین در برابر موضع مجلس عثمانی عبارت بود از اشغال رسمی استانبول و انحلال مجلس. لیکن مجلس در اواخر اردیبهشت‌ماه سال ۱۹۲۰ در آنکارا تحت نام "مجلس کبیر ملی ترکیه" تشکیل جلسه داد و حکومتی تعیین نمود که تنها قوه‌ی اجرایی قانونی کشور به شمار می‌رفت.

همان طوری که در بخش‌های قبلی این تاریخچه آمده است از نخستین تصمیمات مجلس کبیر ملی ترکیه یکی آن بود که رسماً اعلام کرد هیچ قرارداد یا پیمانی را که توسط حکومت موجود در استانبول تحت اشغال به امضاء رسیده باشد نمی‌پذیرد و بدین ترتیب "پیمان سور" که چند هفته بعد به امضاء رسید از قبل از اعتبار افتاد.

جنگ استقلال ترکیه بالاخره در اواخر تابستان سال ۱۹۲۲ با شکست و هزیمت نیروهای یونانی که توسط بریتانیا تجهیز و مسلح شده و به مدت سه سال بخش‌های وسیعی از ناحیه‌ی اژه و آناتولی غربی را به اشغال خود درآورده بودند به مرحله‌ی نهایی خود رسید. کنفرانس لوزان که دو ماه و نیم بعد از این پیروزی بزرگ نظامی برای مذاکره بین ترکیه از یک سو و هفت کشور دیگر

از جمله بریتانیا و فرانسه و ایتالیا از سوی دیگر برگزار شد، در سطح بین‌المللی بر این پیروزی از نظر سیاسی و دیپلماسی صحنه گذاشت.

جنگ استقلال در واقع آخرین مرحله‌ی نظامی از انقلاب بورژوازی ترکیه بود که در سال ۱۹۰۸ با کودتای اتحادطلبانه آغاز گشته بود. جنبش کمالیستی جنبشی بود که تمامی بقایای کمیته‌ی اتحاد و ترقی را کم‌کم در خود جمع آورده بود. اینان که استخوان‌بندی سازمان جنبش را تشکیل می‌دادند در سال‌های بعد به مرور اصول نظریات خود را به ویژه از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی مدون کردند و به اجرا گذاشتند.

از نظر تاریخی، در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۲۳، جمهوری ترکیه به ریاست مصطفی کمال رسماً اعلام گردید و چند ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلافت نیز رسماً لغو و برچیده شد.

اما درباره‌ی آنچه که به حقوق ملی کردها مربوط می‌شود: به طور کلی مصطفی کمال هر اندازه که در مبارزه به منظور کسب قدرت و استقرار جمهوری ترکیه جدید پیشرفت می‌کرد، به همان نسبت بر محدودیت و اعمال فشار بر کردها در جهت انصراف آنان از تحصیل حقوق ملی و زیر اطاعت درآوردن آنها می‌افزود:

۱- از نظر سیاسی، همانگونه که در بخش‌های قبلی گفته شد، مصطفی کمال از همان آغاز قراردادهای پیمان سور را که در آن تشکیل یک کشور مستقل

کردستان (با همه‌ی نقایص و معایبی که شرح آن در جای خود آمد) پیش‌بینی شده بود بلااعتبار اعلام کرد و، بالاخره هنگامی که در سال ۱۹۲۳ پیمان "لوزان" به امضا رسید گرچه بخش اعظم کردستان عثمانی جزو خاک ترکیه شناخته شده بود اما عملاً موجودیت کردها همچون یک ملت ساکن در ترکیه با سکوت برگزار گردیده بود.

در مورد بقیه‌ی سرزمین کردستان عثمانی هم، دیدیم که از یک سو بالاخره با موافقت ضمنی ترکیه استان موصل نیز به همراهی سایر نواحی کردستان جنوبی ضمیمه‌ی کشور عراق تازه تأسیس شده گردید؛ از سوی دیگر، در ضمن مذاکره با حکومت فرانسه، حکومت آنکارا بر طبق پیمانی در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱ یعنی یک سال قبل از پیروزی قطعی نظامی خود بر یونانی‌ها موافقت نمود که در قبال برقراری روابط حسنه و دوستانه، بخش‌های از کردستان ("جزیره" و "کردداغ") ضمیمه‌ی خاک سوریه‌ی تحت‌الحمایه فرانسه گردد.

۲- از نظر نظامی، در تمام طول جنگ استقلال، کادرهای نظامی ترکیه که رهبری را در همه‌ی سطوح به دست گرفته بودند به طور سیستماتیک کلیه‌ی سازمان‌ها و جمعیت‌های کرد را برچیدند و به طور کلی هرگونه کوششی برای سازماندهی از سوی کردها را عقیم گذاشتند. در بخش‌های پیشین اشاره کردیم که از سال ۱۹۱۹ منطقه‌ی وسیعی با مرکزیت ناحیه‌ی "کوچگیری" به عنوان هسته‌ی کردستان مستقل سازمان داده شد.

این هسته‌ی مبارزاتی گرچه تنها و منفرد مانده بود اما تا سال ۱۹۲۱ به حیات خود ادامه داد و بالاخره در اوایل فروردین‌ماه آن سال توسط کمالیست‌ها درهم شکسته شد. اما بلافاصله در منطقه‌ی "ماردین" جنبش دیگری به رهبری "پیرزاد بکر" که در زمان سلطان عبدالحمید فرماندهی یکی از هنگ‌های حمیدیه بود آغاز گردید و در اوایل به پیروزی‌هایی نایل آمد. در مذاکراتی که بین "پیرزاد بکر" و هیأت نمایندگی کمالیست در خردادماه آن سال بعمل آمد کردها تقاضاهایی مبنی بر شناسایی خودمختاری برای مناطق کرد و فراخواندن فوری افراد اداری و نظامی ترک از منطقه و نیز فرستادن هم‌ی کردهایی که در ارتش کمالیست خدمت می‌کردند به کردستان مطرح نمودند. کمالیست‌ها بلافاصله خواست‌ها را رد نکردند و برای کسب وقت مذاکرات را ادامه دادند و در اواخر تابستان هیأت دیگری هم با شرکت نمایندگان مجلس ملی به وان و بتلیس فرستادند. در این فاصله بریتانیا بعد از مدت‌ها بحث و تردید، بالاخره تصمیم گرفته که از کمک به جنبش‌های ملی کرد در ترکیه خودداری نماید و فرانسه هم چنانکه در بالا دیدیم یک قرارداد دوستی با کمالیست‌ها امضاء نمود. در نتیجه در ماه نوامبر که جنبش داشت کم کم به درسیم هم سرایت می‌کرد، کمالیست‌ها سرکوب آن را آغاز کردند و تا اواخر زمستان (فوریه‌ی ۱۹۲۲) آن را به پایان رساندند.

به علت محدودیت شدید اطلاعاتی و اعمال سانسور از جانب ترک‌ها، درباره‌ی جریان‌ها و حتی جریان‌های بزرگ بعدی که شرح آنها در بخش‌های آتی خواهد آمد اطلاعات دقیق و مشخصی در دست نیست.

ب – مهم‌ترین جنبش‌های کرد در جمهوری ترکیه

همان طور که گفته شد، در جریان جنگ استقلال ترکیه، کردها نه تنها در جبهه‌های شرقی با ارمنی‌ها و گرجی‌ها جنگیدند بلکه در غرب هم فعالانه در مبارزه علیه یونانی‌ها شرکت جستند؛ به امید آنکه حکومتی بنیاد می‌نهند که در آن بر طبق گفته‌های "مصطفی کمال" ترک و کرد چون دو برادر برخوردار از حقوق متساوی با هم زندگی خواهند کرد. اما در پایان جنگ استقلال، خلق کرد خود را بدون هیچ نیروی سازمان یافته‌ای یافت زیرا که نیروی سازمان یافته‌ی آن زمان یعنی ارتش به تمامی در کنترل کادرهای نظامی ترک بود.

مصطفی کمال تنها سه هفته پس از پیروزی نظامی نهایی بر یونانی‌ها، در تریبون مجلس اعلام کرد: حکومتی که به تازگی تشکیل یافته است یک حکومت ترک است! در واقع مصطفی کمال و نزدیکان ترک وی کاملاً عقیده داشتند که برای آنکه به یک "ملت ترک" موجودیت واقعی بدهند می‌باید به دنبال ارمنی‌ها، کردها را هم به هر قیمتی که باشد از صحنه خارج کنند و آنان را در بین ترک‌ها به تحلیل برند.

به همین جهت بی‌دلیل نبود که در روز سوم ماه مارس ۱۹۲۴ یعنی درست در همان روز لغو خلافت فرمانی صادر شد که بر طبق آن علاوه بر فرقه‌ها، تکیه‌ها و مدارس مذهبی، کلیه‌ی مدارس، جمعیت‌ها و نشریات کرد نیز تعطیل و قدغن اعلام گشتند؛ و بدین ترتیب امید هرگونه سازش بین کمالیزم و کردها به کلی به یأس مبدل گشت.

عکس‌العمل کردستان که قربانی عدم دوراندیشی و به ویژه فقدان یک رهبری روشن بین سیاسی بود: سریع، خشن و همچون گذشته نامنظم و ناهماهنگ بود. سرزمین کردستان از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۳۹ صحنه‌ی قیام‌ها و طغیان‌های مداومی شد که همگی با شدت عمل و قساوت بی‌سابقه و روز افزون ترک‌ها روبه‌رو گردیده و سرکوب شدند.

مهم‌ترین آنها عبارتند از: نخست قیام "شیخ سعید پیران" و سپس شورش "رامان" و "رشکوتان" (نیمه راه بین دیاربکر و سیرت) در سال ۱۹۲۵؛ قیام ساکنان هینی، وارتو، سولحان، بینگول و گنج در ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷؛ قیام‌های "ساسون" و "قوزلوق" و "پرواری" در ۱۹۲۸، جنبش بزرگ و سازمان یافته‌ی آزارات از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، و بالاخره مقاومت و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی منطقه‌ی کوهستانی "درسیم" از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹.

در مورد این قیام‌های متعدد، چنانکه گفته شد اطلاعات دقیق بسیار کم است زیرا که سانسور همه‌جانبه و شدید ترک‌ها مانع این کار بوده است. معذالک

درباره‌ی مهم‌ترین آنها یعنی سه جنبش بزرگ: شیخ سعید پیران، آرات و درسیم سعی می‌شود که اطلاعات مختصری داده شود.

۱- جنبش شیخ سعید پیران (۱۹۲۵)

نخستین کوشش جدی و چشمگیر کردها در جهت سازماندهی خود، پس از پیروزی قطعی مصطفی کمال از اواخر سال ۱۹۲۲ آغاز شد. در آلمان عده‌ای از نمایندگان کرد مجلس نظیر "یوسف ضیا" (نماینده‌ی بتلیس) و سرهنگ خالد بیگ (نماینده‌ی جبران) کمیته‌یی به نام "جمعیت استقلال کرد" در "ارزوم" تأسیس کردند که به زودی شعبه‌هایی از آن در مهم‌ترین شهرهای کردستان مانند دیاربکر، بتلیس، اورفا، سیرت، خارپوت و غیره نیز گشایش یافت. در این کمیته علاوه بر روشنفکران، پیشه‌وران و بازرگانان و عده‌یی از افسران ارتش نظیر ژنرال "احسان نوری پاشا" نیز که تا آلمان با وفاداری تمام در ارتش کمالیست خدمت کرده بود گردآمدند. سپس از سال ۱۹۲۳، شماری از شیوخ و رهبران مذهبی هم به آن ملحق شدند مانند: شیخ سعید پیران (شیخ دراویش نقشبندی)، شیخ شریف پالو، شیخ عبدالله ملک‌ان و غیره. کمیته‌ی استقلال کرد از همان آغاز تأسیس، در صدد برپایی یک قیام عمومی بود. سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ صرف تهیه‌ی مقدمات آمادگی نظامی، تماس با رؤسای عشایر و شیوخ مذهبی، و نیز کردهای مهاجرت کرده به خارج کردستان از جمله استانبول و غیره گردید.

در اواخر تابستان سال ۱۹۲۴، یوسف ضیا برای تماس گرفتن با مخالفان ترک رژیم کمالیست که آنزمان در "حزب جمهوریت ترقی پرور" جمع شده بودند به استانبول رفت. چند روزی از بازگشت وی به ارزروم نگذشته بود که آثاری از مقدمات یک شورش در شمال بتلیس پیدا شد. حکومت ترک نیز که اطلاعاتی در مورد فعالیت‌های یوسف ضیا به دست آورده بود به بهانه‌ی آنکه نام برادرش در شورش مزبور برده شده است وی را توقیف نمود. منظور مقامات ترک آن بود که با دستگیری رهبران، قیام عمومی در حال تکوین را قبل از موعد در نطفه حفه کنند. یوسف ضیا و سرهنگ خالد بیگ (سازمان‌دهنده‌ی نظامی جنبش) و عده‌ی دیگری از رهبران کرد، در ماه اکتبر سال ۱۹۲۴ به دادگاه نظامی بتلیس تحویل داده شدند.

همزمان با این وقایع، شیخ سعید پیران در نواحی خارپوت، دیاربکر و گنج (داراهینی) به گشت مشغول بود تا دهقانان کرد را به لزوم یک قیام عمومی به منظور آزاد کردن میهن‌شان از زیر یوغ ترک قانع سازد. هم خود شیخ و هم مقامات ترک که فعالیت‌ها و رفت‌وآمدهای وی را تحت نظر داشتند می‌دانستند که یک برخورد مسلحانه در آینده غیرقابل اجتناب است. با توجه به این مسأله مقامات ترک سعی کردند که با ایجاد تحریکات، قیام را قبل از آنکه مقدمات آن به طور کامل آماده شود، به صورت ناقص به راه‌اندازند تا امکان سرکوبی آن آسان‌تر گردد.

یکی از تحریکات عبارت بود از رفتن دسته‌یی از سربازان ترک به روستای پیران محل اقامت شیخ به قصد دستگیری چند نفر از نزدیکان وی. شیخ سعید گرچه شخصاً از مسئول سربازان خواست که برای جلوگیری از وقوع یک فاجعه‌ی غیرقابل جبران از انجام این کار دست بردارد، اما اثری نبخشید و نتیجه آن شد که تمام افراد دسته به وسیله‌ی روستائیان به خشم آمده به قتل رسیدند. شیخ بعد از این واقعه به سرعت به طرف شمال به راه افتاد تا مانع آن شود که این برخورد سبب به راه افتادن نابهنگام یک قیام عظیم گردد ولی قبل از رسیدن وی به "داراهینی" کردها که از جریان آگاه گشته بودند کلیه‌ی کارمندان و افسران و مقامات دولتی ترک را زندانی کرده و برای شیخ هیچ را انتخابی باقی نگذاشته بودند.

شیخ نیز ناچار طبق فرمانی که در چهاردهم فوریه‌ی ۱۹۲۵ (بیست و پنجم بهمن‌ماه) به عنوان "فرمانده‌ی عالی جنگجویان کرد" صادر نمود: "داراهینی" را پایتخت موقت کردستان اعلام کرد. بدین ترتیب قیام شیخ سعید رسمیت یافت و چند روز بعد یعنی در بیست و ششم فوریه، طرفداران وی شهر مهم خارپوت را تصرف و پادگان آن را خلع سلاح نمودند.

به فاصله‌ی یک‌ماه، نیروهای کرد بر مناطقی که رویهم یک سوم خاک کردستان ترکیه را شامل می‌شد تسلط یافتند و شهر بزرگ دیاربکر را که دارای برج و باروی بسیار محکمی بود و پادگان آن با یاری گرفتن از یک

توپخانه‌ی پر قدرت فعالانه دفاع می‌کرد، محاصره کردند. واحدهای دیگری از کردها منطقه‌ی واقع در شمال دریاچه‌ی وان را آزاد کرده، به سوی ارتفاعات آارات در شمال و نیز به سوی شهر بتلیس به پیشروی پرداختند.

حکومت ترکیه با دستپاچگی ولی با سرعت به مقابله پرداخت و پس از اعلام آماده‌باش ارتش، حدود هشتاد هزار نفر را برای سرکوبی قیام اختصاص داد. بخش بزرگی از این نیروها یعنی در حدود ۳۵ هزار نفر، با موافقت دولت فرانسه از راه‌آهن شمال سوریه استفاده کردند و از پشت خود را به دیاربکر رسانده، نیروهای کرد موجود در آنجا را محاصره کردند و ارتباط آنها را با بخش شرقی و دریاچه‌ی وان قطع نمودند. همچنین راه‌های عبور کردها به سوی شمال (ایران) و جنوب (عراق) را تا حد امکان بستند.

فشار شدید و خردکننده‌ی قوای ترک بالاخره در اواخر فروردین‌ماه سال ۱۹۲۵ منجر به شکست قوای کرد و دستگیری خود شیخ سعید و عده‌یی از همراهان وی گردید. اما حتی قبل از این تاریخ هم، قتل‌وعام و کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم کردستان با وسعت بی‌سابقه‌یی آغاز گشته بود. مقامات ترک در همان ابتدای شروع عملیات، یوسف ضیا و سرهنگ خالدیگ و همراهانشان را در بتلیس به دار آویختند. شیخ سعید را هم پس از دستگیری به همراه عده‌یی از همراهانش و نیز شخصیت‌های سرشناس دیگری که در داخل شهرها باقی‌مانده و ظاهراً هیچ دلیلی بر همکاری عملی آنها با جنبش در دست نبود

نظیر: دکتر فواد، اکرم بیگ جمیل پاشازاده، و توفیق بیگ (وکیل دعاوی) ساکن دیاربکر را به دادگاه نظامی سپردند که در آنجا اکثریت آنان را که به ۵۲ نفر می‌رسید به سرعت به اعدام محکوم کرده و در چهارم سپتامبر (سیزدهم شهریورماه) صبحگاهان در دیاربکر به دار آویختند.

در واقع مقامات ترک از فرصت استفاده کرده به بهانه و به اتهام همکاری با جنبش، به تصفیه و از بین بردن سران سرشناس آزادیخواه کرد پرداختند. حتی برای شخصی چون شیخ عبدالقادر گیلانی (بایستی نه‌ری باشد) (فرزند شیخ عبیدالله شمزینان) سناتور و رئیس سابق سنای عثمانی که در استانبول اقامت داشت و هیچ‌گونه دلیلی بر رابطه‌ی وی با شیخ سعید نبود، پرونده‌ی دایر بر جاسوسی و ارتباط او با انگلیسی‌ها درست کردند و وی را نیز به دار آویختند. این تصفیه شامل شخصیت‌ها و سازمان‌های ترک نیز شد. برای برقراری نظم در کردستان، قانونی به نام "تقریرسکون" را به تصویب رساندند که بر طبق آن: قوه اجرایی اختیار تام داشت تا همه‌ی سازمان‌ها، جنبش‌ها، تمایلات و نشریاتی را که احتمالاً می‌توانست موجب برهم زدن امنیت و آرامش نظم اجتماعی در کشور گردد و ایجاد شورش و اظهار مقاومت نماید، ممنوع گرداند.

قوه‌ی اجرایی هم از این اختیارات وسیع به تمامی استفاده کرده، نه تنها همه‌ی جمعیت‌ها و نشریات چپ متمایل به کمونیست‌ها را تعطیل نمود بلکه

جمعیت‌های کارگری و حتی "حزب جمهوریت ترقی‌پرور" را نیز که یک سازمان بورژوازی ولی مخالف حکومت بود، غیرقانونی اعلام کرد و خود را از دست عده‌ای از ترک‌های سرشناس هم که کاملاً موافق شیوه‌های حکومت نبودند، آسوده ساخت.

قتل‌عام، کشتار و تبعید مردم کردستان هم همانطور که اشاره شد قابل توصیف نیست.

"آرمسترانگ" وابسته‌ی نظامی آنزمان بریتانیا در ترکیه در این باره می‌نویسد: "کردستان سراسر طعمه‌ی آتش شد و از دم تیغ گذشت، مردان شکنجه و به قتل رسیدند، روستاها به آتش کشیده شدند، محصولات نابود گشتند و زنان و کودکان را یا ربودند یا کشتند. بر طبق آمار ناقص، حدود ۲۳۰ روستا به کلی ویران شدند، ۸۷۰۰ خانه آتش‌زده شد و علاوه بر عده‌ی نزدیک به ۱۵ هزار نفر از افراد غیرمسلح بی‌دفاع یعنی زن و کودک و پیر که در محل به قتل رسیدند، هزاران نفر دیگر هم بر اثر تبعید و انتقال دسته‌جمعی به نقاط دوردست که بیشتر در شرایط سخت جوی و سرمای زمستان انجام شد، در راه از بین رفته هرگز به مقصد نرسیدند.

رژیم کمالیست برای مقابله سیاسی با جنبش و بسیج مردم ترک، در تبلیغات خود سه مسأله‌ی اساسی را عامل قیام معرفی نمود: در داخل کشور از یک سو ادعا نمود که جنبش رنگ مذهبی دارد و به تحریک عوامل طرفدار

خلافت و مخالفان جدایی دولت از مذهب برپا گشته است و از سوی دیگر، تأکید نمود که جنبه‌ی استقلال‌طلبی دارد و هدف آن ایجاد یک کردستان مستقل و تجزیه‌ی خاک ترکیه است؛ بالاخره رسماً اعلام نمود که در پشت قیام دست‌های انگلستان در کار است و آنرا به جریان موصل به منظور تحت فشار قرار دادن ترکیه مربوط نمود (سفر هیأت نمایندگان جامعه‌ی ملل برای تصمیم درباره‌ی آینده‌ی ولایت موصل در این زمان انجام گرفت). اما در خارج کشور، تقریباً بر جنبه‌ی ناسیونالیستی جنبش و تقاضاهای ملی کردها سرپوش گذاشت و بیشتر به جنبه‌ی مذهبی و ارتجاعی بودن از یک‌سو و تحریکات استعمار انگلیس از سوی دیگر تکیه نمود بدون آنکه بتواند دلیل روشن و مشخصی در این مورد ارائه بدهد.

نتیجه آن شد که جنبش وسیع شیخ سعید از سوی کشورهای بزرگ غربی تقریباً با بی‌تفاوتی روبرو شد (غیر از کمک عملی و مؤثر فرانسه به ترک‌ها که قبلاً به آن اشاره شد). اتحاد شوروی هم از طریق "ایزوستیا" اظهار عقیده کرد که "این شورش از سوی فتودال‌ها و ضد انقلابیون کرد وابسته و عامل بریتانیا انجام گرفته است!".

اما البته افراد روشن‌بین سیاسی هم وجود داشتند که عمق مسأله را که احساس ملی کردها بود درک کنند. "نهر و" در کتاب "نگاهی به تاریخ جهان" در این مورد می‌نویسد که: "... بدین ترتیب ترک‌ها که به تازگی در راه آزادی

خویش مبارزه کرده بودند، کردها را که خواهان همین آزادی بودند سرکوب کردند. عجیب است که چگونه یک ناسیونالیست تدافعی تبدیل به یک ناسیونالیزم تعرضی می‌گردد و مبارزه برای کسب آزادی به مبارزه برای تسلط بر دیگران تغییر شکل می‌دهد!"

۲- کمیته‌ی "خویبون" و جنبش "آرارات" ۱۹۲۷-۱۹۳۱

در مردادماه سال ۱۹۲۷ در شهر "بحمدون" لبنان کنگره‌یی با شرکت عده‌یی از سرشناس‌ترین رهبران کرد و نمایندگان از همه‌ی جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی کرد نظیر: "جمعیت تعالی کردستان"، "حزب ملت کرد"، "کمیته‌ی استقلال کرد" و "کمیته‌ی اجتماعی کردستان" برگزار گردید. در این کنگره تصمیم گرفته شد که تمامی سازمان‌های شرکت‌کننده منحل شوند و به جای آن یک سازمان واحد به نام "خویبون" (استقلال) با هدف نهایی آزادسازی کردستان ترکیه تشکیل گردد.

رهبری "جامعه‌ی ملی کرد" یعنی "خویبون" را گروهی از روشنفکران و افراد وابسته به بزرگ‌ترین خانواده‌های فئودال کرد در دست داشتند معروف‌ترین آنها عبارتند از: "جلادت"، "کامران" و "ثریا" بدرخان فرزندان

"امین‌علی بدرخان" قدرت بیگ و "اکرم بیگ"، "جمیل پاشازاده"،
"ممدوح سلیم"، "شاهین بیگ"، "حسن آقا حاجو"، "احسان نوری پاشا"،
"عارف بیگ"...

رهبران خویبون می‌خواستند که با درس گرفتن از شکست‌های سابق، این بار طبق یک برنامه‌ی مرتب همه‌ی رؤسای عشایر و نمایندگان جریان‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی و فکری کردستان را بدور یک برنامه‌ی واحد گرد آورند. سپس از یک سو فعالیت سیاسی همه‌جانبه‌یی در سطح بین‌المللی به راه انداخته، از سوی دیگر با استفاده از اسلحه‌ی مدرن و آموزش و تمرین فنون تازه‌ی جنگ به ایجاد یک کانون انقلابی یعنی یک منطقه‌ی آزاد بپردازند و بتدریج آنرا توسعه بخشند و به قول خود مبارزه را "تا راندن آخرین سرباز ترک به خارج مرزهای کردستان" ادامه دهند.

در جبهه‌ی سیاسی، رهبران خویبون سعی داشتند از ایجاد حساسیت در کشورهای همسایه‌ی ترکیه که کردها در آن زندگی می‌کردند پرهیز کنند. در مورد عراق و سوریه، خویبون تأکید می‌کرد که برای کردهای این دو کشور خواستار هیچ‌گونه حقوق سیاسی ویژه نیست و تنها طرفدار آن است که حقوق پیش‌بینی‌شده برای آنان بر طبق قرار "قیمومیت" رعایت گردد. بدین ترتیب

^۱جلادت امین‌علی بدرخان و برادرش کامران از بنیادگذاران یک جنبش مهم فرهنگی کرد هستند. نمونه‌یی از فعالیت‌های آنان عبارتست از انتشار مجلات "هاوار" و "روناهی" و روزنامه‌های "روژانو" و "ستیر" در دمشق و بیروت، چاپ شماری از آثار ادبی کرد، و بالاخره ابداع یک الفبای لاتین برای نوشتن زبان کردی.

خویبون می‌خواست که از جلب خصومت فرانسه و بریتانیا خودداری کند. در مورد ایران، خویبون خواستار آن بود که: "با حکومت ایران و ملت برادر فارس بهترین روابط دوستی را برقرار سازد".

بالاخره خویبون مایل بود که به قول خود: "همه‌ی سوء تفاهم‌های موجود بین دو دولت کرد و ارمنی را رفع نماید." در کنگره‌ی تشکیل خویبون "واهان پاپازیان" از رهبران حزب ناسیونالیست ارمنی "داشناک" نیز شرکت داشت. به نظر رهبران خویبون، پیوند بین ارمنی‌ها و کردها به ویژه از نظر جلب توجه و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ مسیحی غربی اهمیت داشت. حقیقت آن است که در آن هنگام انگلستان دیگر از تسلط بر منابع نفت موصل اطمینان یافته و فرانسه هم روابط بسیار خوبی با آنکارا داشت؛ بنابراین مسأله‌ی کرد و حقوق ملت کرد برای آنها امری منتفی شده به حساب می‌آمد. ولی این دو حکومت به ظاهر وانمود می‌کردند که از سوی "غرب متمدن" مایل به یاری و مساعدت کردها و ارمنی‌ها هستند. منظور اساسی آنان هم از این تظاهر آن بود که نفوذ خود در نزد ناسیونالیست‌های کرد و ارمنی برای اعمال فشار بر زمامداران ترک استفاده کنند و به هنگام لازم از این نفوذ چون یک وسیله‌ی معامله بهره‌برداری نمایند. البته حزب ناسیونالیست ارمنی داشناک از یک جهت دیگر نیز از پشتیبانی آشکارتر و عملی‌تر قدرت‌های غربی برخوردار بود؛ زیرا ارمنی‌ها از یک سو مسیحی بودند و از سوی دیگر داشناک علاوه بر آنکه برای

آزادسازی ارمنستان ترکیه مبارزه می‌کرد، خیال آزادسازی ارمنستان شوروی را هم در سر داشت و واضح است که این آرزو با هدف‌های ضد شوروی قدرت‌های غربی سازگار بود.

اما در جبهه‌ی نظامی، واقعیت آن است که بعد از شکست قیام شیخ سعید، با وجود فشار شدید ترک‌ها و کوشش وسیع زمامداران ترک برای تبعید دسته‌جمعی کردها در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸، کردستان نه تنها روی آرامش به خود ندید بلکه به طور مداوم صحنه‌ی مقاومت‌های متعددی نیز بود که از جمله‌ی آنها بخصوص می‌توان از مبارزات "یادو" در "پالو" و "عالیه یونس" در "ساسون" نام برد.

وضع به طور کلی چنان بود که در سال ۱۹۲۷ یعنی به هنگام برگزاری کنگره‌ی خویبون، همه‌ی کردستان در حال التهاب بود و به ویژه در اطراف دیاربکر و موش و بتلیس و ارتفاعات آرارات برخوردهای خونینی بین شیوخ و رهبران قبایل کرد از سویی، و نیروهای دولتی ترک از سوی دیگر در جریان بود. بعد از برگزاری کنگره‌ی خویبون و کوشش برای اتحاد عمل و هماهنگی بین مبارزان کرد و تصمیم برای ایجاد یک کانون انقلابی، احسان نوری پاشا برای سازماندهی و فرماندهی نظامی جنبش تعیین گردید. احسان نوری پاشا که اهل بتلیس و از افسران سابق ارتش ترک بود، چنانکه در بخش‌های قبلی این تاریخچه آمد، در حدود سال ۱۹۲۳ به جمعیت استقلال کرد ملحق شده بود. در

سال ۱۹۲۵ ظاهراً قیامی را در "بوتان" رهبری کرده سپس با چندصد نفر به منطقه‌ی آارات پناه برده بود. در سال ۱۹۲۷ به عنوان نماینده‌ی انقلابیون "آگری داغ" (آارات) در کنگره‌ی خویبون شرکت جست و پس از آنکه در آنجا مأموریت ایجاد یک کانون مبارزه‌ی مسلحانه به وی واگذار شد، به علت آشنایی به منطقه و نیز مساعد بودن وضع جغرافیایی، آارات را برای این منظور انتخاب نمود.

قبل از پرداختن به شرح عملیات نظامی جنبش آارات، لازم است توضیح مختصری نیز در مورد علل سیاسی انتخاب این محل به عنوان کانون جنبش داده شود: در انتخاب منطقه‌ی آارات برای مرکز جنبش، تشویق ارمنی‌های داشناک نقش مهمی داشت؛ زیرا که آارات از یک سو در مجاورت ارمنستان شوروی قرار گرفته است که داشناک از سال ۱۹۲۰ از آنجا رانده شده بود و چنانکه گفتیم هنوز هم خیال آزاد کردن آنجا را در سر داشت. از سوی دیگر این منطقه در مرز ایران قرار داشت و اصولاً آارات کوچک جزو خاک ایران به حساب می‌آمد. ایران بخصوص تبریز، در آن زمان مرکز اساسی فعالیت داشناک بود و از آنجا می‌توانست قیام‌کنندگان آارات را از نظر اسلحه و تجهیزات یاری دهد.

اما موضع ایران در آن زمان چه بود؟ در حدود سال‌های ۱۹۲۷ (۱۳۰۶) رضاشاه که تازه به سلطنت رسیده بود، هنوز روابط ویژه‌ی با انگلیسی‌ها که

وی را در رسیدن به قدرت کمک کرده بودند داشت. این امر سبب شده بود که هم با دانشناک به مدارا رفتار کند و هم با اظهار همدردی با کردها، حکومت ترکیه را در حال تهدید و ترس نگهدارد. به علاوه بتازگی از دست مبارزهی طولانی با "سمکو" نسبتاً رهایی یافته و به هیچوجه مایل به تحریک مجدد کردها و ایجاد یک کانون آشوب و ناراحتی دیگر نبود. در نتیجه روابطی با رهبران کرد ترکیه برقرار کرده و قول مساعدت‌هایی به جنبش آزارات چه به طور مستقیم و چه از طریق دانشناک داده بود.

واضح است که بدین ترتیب هم مقاصد سیاسی خود را که در واقع همان مقاصد سیاسی بریتانیا بود نسبت به ترکیه و شوروی اعمال می‌کرد و هم مانع ایجاد جنبش در بین کردهای ایران می‌گردید و هم بالاخره بر جریان جنبش آزارات کنترل و نظارت می‌نمود که به هنگام معامله با ترکیه چنانکه خواهیم دید می‌توانست به کار آید.

در آنچه مربوط به اتحاد شوروی می‌شد، این کشور که اصولاً پس از امضای قراردادهای دوجانبه با ایران و ترکیه در سال ۱۹۲۱ از پشتیبانی جنبش‌های ملی کرد پرهیز می‌نمود، نزدیکی جنبش آزارات را با ارمنی‌های دانشناک به هیچوجه نمی‌توانست تحمل بکند. از همین‌رو بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که در سال ۱۹۳۰ یعنی در اوج جنگ‌های آزارات شوروی که خود سرگرم سرکوبی یک جنبش ناسیونالیستی در ارمنستان شوروی بود، مرز خود را با

ترکیه در کناره‌ی رود ارس به کلی مسدود کند و از وصول هرگونه کمک کردها و ارمنی‌های شوروی به جنگجویان آرارات جلوگیری نماید و اعلام دارد که " در پشت زدوخوردهای کوه آرارات دوباره دست امپریالیزم بین‌المللی پیدا است که در صدد ایجاد یک دیوار آهنین به دور اتحاد شوروی است!"

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که هر دو علت سیاسی انتخاب آرارات به عنوان کانون جنبش مسلحانه یعنی استفاده از همکاری ارمنیان ناسیونالیست داشناک و همدردی و یاری حکومت ایران اشتباه؛ و این در نهایت یکی از عوامل مهم شکست جنبش گردید.

به هرحال در مورد جریان جنبش، فعالیت‌های احسان نوری پاشا و همکاری وی در آغاز چنان موفقیت‌آمیز بود که در سال ۱۹۲۸ شمار افراد تحت فرمان وی که به خوبی تجهیز شده و تعلیم دیده بودند به چندین هزار نفر رسید. به موازات رشد سازمان نظامی، یک سازمان اداری هم با نظارت "ابراهیم پاشا حَسکی" اهل "تِلُو" (معروف به حَسکی تلو) در مناطق تحت کنترل پیاده گردید؛ پرچم کرد برافراشته شد و جمهوری کوچک آرارات به دنیا آمد! در سال بعد در ۱۹۲۹ منطقه‌ی آزاد از ارتفاعات آرارات تا شمال وان و بتلیس توسعه یافت.

حکومت ترک که از تحریکات انگلستان و رقابت ایران و همکاری کردها و ارمنی‌ها نگران شده بود در ابتدا سعی کرد که از راه مذاکره و وعده و وعید با

جنبش آراارات مقابله نماید. ژنرال احسان نوری هم در همان حال که به طور مرتب به تشدید فعالیت‌های خود و گسترش حدود منطقه‌ی آزاد ادامه می‌داد باب مذاکره را مفتوح گذاشت و از جمله تقاضا نمود که به رهبران کرد مهاجرت کرده اجازه‌ی بازگشت به مناطق خودشان داده شود. این تقاضا مورد قبول واقع شد و از رهبران کرد، عده‌ای به جنبش ملحق شده و عده‌ی دیگری هم که محتاطر بودند به جاهای دیگر نظیر سوریه پناه بردند. چند اقدام کوچک دیگر نیز نظیر متوقف ساختن تبعیدهای دسته‌جمعی و تعلیق بعضی از محکومیت‌ها، و آزادی عده‌ای از زندانیان از سوی حکومت ترکیه انجام شد؛ ولی در واقع هیچ اقدام جدی که نشان‌دهنده‌ی شناسایی حقوق ملی کردها باشد بعمل نیامد.

بالاخره حکومت ترکیه که متوجه شد گذر زمان به نفع نیروهای کرد است در نزدیک‌های نوز سال ۱۹۳۰ شروع به اقدامات نظامی نمود و ارتش تُرک را که رویهم بیست و هفت هزار سرباز داشت و با ۳۰ هواپیما نحت فرماندهی صالح پاشا ژنرال معروف ترک در منطقه‌ی "اقدیر" و "بایزید" (اطراف آراارات - شمال ماکو) متمرکز کرد. اما حمله‌ی واقعی را در بیست و یکم خردادماه آغاز نمود. نیروهای کرد به فرماندهی احسان نوری و همکاری محمودبیگ یکی از افسران سابق ارتش ترکیه و ابراهیم‌آقا (معروف به برو) رئیس عشایر جلالی، علاوه بر اینکه به شدت در برابر حمله‌ی نیروهای ترک به

دفاع پرداختند، به صورت بسیار گسترده‌یی هم در پشت جبهه ارتش ترک به عملیات تعرضی دست زدند، با این هدف که از یک سو راه‌های ارتباطی ترک‌ها را با داخل خاک ترکیه قطع کنند و از سوی دیگر با استفاده از پشتیبانی مردم محلی، از طریق شمال و جنوب دریاچه‌ی وان به سوی دیاربکر پیشروی نمایند. بدین ترتیب جبهه‌یی به طول حدود ۱۵۰ کیلومتر از آارات در شمال تا "خوشاب" در شرق دریاچه‌ی وان گشوده شد.

در روزهای ۱۴ تا ۱۸ تیرماه در دشت "زیلان" واقع در شمال "ارجیش" نبردهای سنگینی در گرفت و در پایان آنها، نیروهای ترک که از لحاظ شماره‌ی نفرات دو تا سه برابر نیروهای کرد بودند و از نظر اسلحه و تجهیزات هم برتری خوردکننده‌یی بر آنان داشتند، پیروز شدند و نیروهای کرد را به دو قسمت نمودند: قسمتی در شمال دریاچه‌ی وان منفرد ماندند و از قسمت دیگر هم، عده‌یی به ایران و عده‌یی دیگر به کوه‌های آارات عقب نشستند.

ترک‌ها که تصمیم داشتند تکلیف نیروهای کرد مستقر در ارتفاعات آارات را از راه محاصره‌ی کامل آنها یکسره کنند در اولین مرحله به مانع برخوردند، زیرا که برای انجام این کار می‌بایستی از خاک ایران بگذرند و برای مسدود کردن راه عقب‌نشینی به سوی ایران، در دامنه‌ی شرقی آارات کوچک مستقر گردیدند که جزو خاک ایران به حساب می‌آمد. اما مذاکرات دو دولت ترکیه و ایران در این مورد همان طور که انتظار می‌رفت خیلی زود به نتیجه‌ی مطلوب

رسید و در اواخر مردادماه نیروهای صالح پاشا وارد خاک ایران شدند و نیروهای کرد را از پشت سر محاصره نمودند.

همزمان با این کار، رضاشاه نیز نه تنها کمک‌های جزئی خود را به کردها متوقف نمود بلکه قوایی هم به منطقه فرستاد تا مانع نفوذ پناهندگان به ایران گردد. (در بیست و سوم ژانویه‌ی ۱۹۳۲ حکومت ایران بالاخره آزارات کوچک را به کلی به ترکیه واگذار نمود و در برابر آن مقداری زمین در نواحی جنوبی‌تر دریافت داشت!)

حمله‌ی نهایی ترک‌ها به ارتفاعات آزارات بالاخره در شانزدهم شهریورماه از ناحیه‌ی شمالی آغاز شد و سه روز بعد ارتفاعات "سردار بلاغ" که رابط بین آزارات بزرگ و کوچک است با اشغال آنها درآمد.

بدین ترتیب برای عقب‌نشینی کردها راهی جز جنوب باقی نماند که نتیجه‌ی آن هم در پایان، جز پراکندگی و سرکوبی به دست نیروهای ترک نبود. خود احسان نوری نیز در پاییز به ایران پناهنده شد و تا زمان درگذشت خود در بهار سال ۱۹۷۶، در تهران ماند.

دو شکست بزرگ نیروهای کرد در "زیلان" و "آزارات" سرنوشت جنگ را به طور مشخص به نفع نیروهای ترک تعیین نمود ولی البته زد و خوردها در سراسر سال ۱۹۳۱ هم ادامه یافتند و به خصوص دولت ایران نیز به منظور سرکوبی کردهای جلالی بسیار فعالانه وارد عمل شد.

در مورد جنگ بین کردهای جلالی و دولت ایران، اطلاعات دقیقی در دست نیست. همین قدر می توان گفت که فرماندهی کردها را ظاهراً شخصی به نام "فرزنده" به عهده داشت که از طرف خویبون رسماً به این عنوان پذیرفته شده بود. شمار نیروهای کرد به حدود هزار نفر می رسید که ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر آنها از کردهای جلالی و حیدرانلو تبعه‌ی ایران و حدود ۳۰۰ نفر از کردهای ترکیه بودند. در برابر آنان ایران حدود ۶۰۰۰ نفر سرباز و ۱۲۰۰ نفر از افراد کرد مخالف عشایر فوق، به فرماندهی سرهنگ نخجوان متمرکز کرده بود.

در اواخر اردیبهشت‌ماه ۱۹۳۱، کردها حمله‌ی شدیدی به یک پایگاه نیروهای ایرانی کردند و نزدیک به ۷۰۰ نفر را کشته و مجروح ساختند. اما بالاخره مذاکرات حکومت‌های ایران و ترکیه که دولت عراق نیز به سهم خود در آن شرکت داشت منجر به هماهنگی و همکاری وسیع آنها در جهت سرکوبی کردها گردید و بستن مرزها به همراه تخلیه‌ی منطقه از راه انتقال دسته‌جمعی ساکنان آن به مناطق دور دست آتش را خوابانید.

در مورد جنبش آزارات و آثار آن، اشاره به دو مسأله ضروری است: نخست — به نظر می رسد که مطابق یک برنامه‌ی تنظیم شده از سوی خویبون، همزمان با آغاز نبردهای نهایی در آزارات، در نواحی دیگر کردستان نیز سعی شد که جنبش‌های مسلحانه‌ی دیگری برای انداختن شود. از جمله‌ی آنها می توان از عملیات "حاجو" در سوریه نام برد که در حدود چهاردهم مردادماه

۱۹۳۰ با عده‌یی مسلح از مرز ترکیه گذشت و پس از اشغال چند روستا در منطقه‌ی "نصیین" اعلامیه‌یی دایر بر استقلال کردستان و تقاضا از همه‌ی کردها برای یاری دادن به جنبش آارات صادر نمود. اما خیلی زود توسط قوای ترک به داخل سوریه پس‌رانده شد و در آنجا از سوی مقامات فرانسوی مجبور به سکوت گردید. علاوه بر این در "سیرت" و "جوله‌میرگ" و "دیاربکر" هم قیام‌هایی روی داد. در بخش‌های قبلی اشاره شد که شیخ احمد بارزانی هم نفراتی به یاری فرستاد لیکن همه‌ی این اقدامات در سطحی محدود و کوتاه مدت بودند و تأثیر چشم‌گیری بر جریان وقایع نگذاشتند.

دوم - شدت عمل و فشار حکومت ترکیه به منظور خفه‌کردن کردها و حل نهایی مسئله‌ی کردستان، ابعادی بی‌سابقه و بسیار وسیع‌تر از سال ۱۹۲۵ یافت. حتی چندین ماه پس از پایان عملیات نظامی آارات هم، روستاهای کردستان در مناطق بسیار دور از جبهه اصلی بمباران شده و به آتش کشیده می‌شد؛ صدها هزار نفر از خُرد و درشت با وضع بسیار فجیعی به نواحی دور از کردستان رانده شدند که بسیاری از آنان به صورت فلاکت‌باری در طول راه درگذشتند و آنان که زنده ماندند "طبق قانون" از تکلم به زبانی غیر از ترکی و از اجتماع در محلات و دهکده‌های ویژه محروم و در مناطق گوناگون متفرق گشتند تا بتدریج در بین ترک‌ها به تحلیل بروند.

مطابق گفته‌ی "ادموندز" انگلیسی که به طور استثنایی اجازه یافته بود دیداری از بعضی از نواحی کردنشین در آن هنگام به عمل بیاورد از شهر بتلیس با جمعیتی حدود چهل هزار نفر جز مقداری خرابه و حدود پنج هزار نفر و از "موش" با جمعیتی نزدیک به سی هزار نفر بیش از سه هزار نفر باقی نمانده بود. مطابق نوشته‌ی "ل.رامبو": "... عده‌ای از روشنفکران کرد، زنده در گونی‌های سربسته به دریاچه‌ی وان انداخته شدند". قانونی از تصویب گذراندند که بر طبق آن: "هر نوع عمل مرتکبه به هنگام تعقیب و قلع و قمع شورشیان، از ۲۰ ژوئن ۱۹۳۰ تا ۱۰ دسامبر در نواحی ارجیش، زیلان، آگری‌داغ(آارات) و اطراف آنها آزاد و از تعقیب قضایی معاف است". "عصمت اینونو" نخست وزیر رسماً اعلام کرد که: "... تنها ملت تُرک می‌تواند در این کشور خواستار حقوق ملی و نژادی باشد؛ و به گفته‌ی وزیر دادگستری: ترک ارباب و صاحب اختیار این کشور است. کسانی که ترک نیستند یک حق بیشتر ندارند: حق بندگی و بردگی!".

۳- جنبش مقاومت "درسیم" و سید رضا (۱۹۳۸-۱۹۳۶)

در این تاریخچه تاکنون چند بار از "درسیم" و جنبش‌ها و مقاومت‌های مردم این منطقه نام برده شده است.

"درسیم" ناحیه‌یی است کوهستانی و صعب‌العبور. به همین جهت نفوذ حکومت مرکزی در آنجا پیوسته کم بوده و منطقه غالب اوقات از یک نوع خودمختاری برخوردار بوده است. مردم "درسیم" وارد سپاه "حمیدیه" نشدند؛ از شرکت در جنگ‌های روس - ترک، جنگ جهانی اول و نیز جنگ‌های استقلال ترکیه خودداری کردند.

درسیم از سال ۱۹۲۵ یکی از مراکز اصلی جنبش‌های مسلحانه در کردستان ترکیه بود. از اینرو حکومت آنکارا که به طور جدی برنامه‌ی تسلط کامل بر کردستان و به تحلیل بردن کردها را تعقیب می‌کرد نمی‌توانست به این آخرین قلعه‌ی مستحکم مقاومت کردستان حمله نیاورد، به ویژه که بر طبق قانون مصوب پانزدهم اردیبهشت‌ما سال ۱۹۳۲ درسیم جزو منطقه‌ی ۴ یعنی منطقه‌ی ۴ از کردستان به حساب می‌آمد که می‌بایستی از سکنه به کلی تخلیه گردد.

محاصره‌ی نظامی درسیم در سال ۱۹۳۶ با اعلام حکومت نظامی در درسیم آغاز گردید و فرماندار نظامی به نام ژنرال "آلپدوغان" بلافاصله به ایجاد راه‌های نظامی و استقرار پادگان‌ها پرداخت. سپس اعلامیه‌ی صادر کرد و

خواستار تحویل دادن ۲۰۰ هزار قبضه تفنگ از سوی مردم منطقه به مقامات نظامی ترک گردید و همه‌ی این‌ها را با پرواز دائمی و منظم هواپیماهای نظامی ترک بر فراز منطقه به منظور ایجاد رعب همراه ساخت. مردم درسیم هم که به خوبی از سرنوشت مناطق دیگر کردستان، سرکوب‌های خشونت‌آمیز، اعدام‌ها و تبعیدهای دسته‌جمعی، مالیات‌های طاقت‌فرسا و اعزام به اردوگاه‌های کار اجباری جهت ایجاد راه‌ها و بناهای نظامی خبر داشتند و می‌دانستند که نتیجه به هر حال نابودی و برباد رفتن زندگی آنهاست تصمیم به مبارزه و مقاومت تا آخرین نفر گرفتند. رهبری جنبش مقاومت را هم سیدرضا، شیخ عشیره‌ی "شیخ حسنان" واقع در غرب درسیم بعهده گرفت.

با وجود آماده بودن مقدمات، فرا رسیدن زمستان مانع شروع عملیات نظامی در سال ۱۹۳۶ گردید. اما به محض آب‌شدن برف‌ها در بهار سال ۱۹۳۷، و پس از آنکه یکی از فرزندان سیدرضا به نام ابراهیم که برای مذاکره به محل ستاد قوای ترک رفته بود در بازگشت در یک کمین مشترک عشایر خائن کرد و سربازان ترک به قتل رسید، جنگ و زد و خورد با شدت و خشونت آغاز گردید. حکومت ترکیه امکانات رزمی زمینی، زرهی و هوایی فوق‌العاده‌یی را در این راه بکار گرفت. اما مقاومت مردم درسیم چنان قهرمانانه و متهورانه و چنان عمومی و همه‌گیر بود که هنوز هم افسانه بسیار درباره‌ی آن بر سر زبان‌ها است.

این جنگ به هیچ کدام از جنگ‌های دیگر ارتش در کردستان شباهت نداشت. در این جنگ، نه جبهه‌ی مشخصی وجود داشت و نه برخورد بین واحدهای بزرگ با نفرات زیاد دیده می‌شد.

مردم که به حقانیت مبارزه‌ی خود ایمان داشتند و غریزه‌ی حفظ حیات آنان را به هیجان آورده بود، در سراسر منطقه به یک جنگ شدید چریکی پرداخته، همه‌ی کوشش‌های ارتش ترک را با وجود استفاده وسیع نیروی هوایی و گازهای سمی و آتش شدید توپخانه عقیم گذاشتند.

یکی از راههایی که حکومت ترک برای مقابله با مقاومت خلق درسیم به آن متوسل شد، توطئه‌گری و ایجاد اختلاف بین عشایر و قبایل کرد و ترورهای خائنانه‌ی رهبران جنبش بود که باید اقرار کرد از این جهت به موفقیت‌های بزرگی دست یافت. به خصوص ترور "علی شیر" سیاستمدار، ادیب، شاعر خلقی، مغز نظامی جنبش و دست راست سید رضا به دست یکی از برادرزاده‌های سیدرضا به نام "رهبر" که در خفا به مزدوری ترک‌ها درآمده بود ضربه‌ی بسیار بزرگی به جنبش مقاومت درسیم بود.

معدالک مقاومت با شدت وحدت همچنان ادامه یافت تا اینکه در اواخر تابستان خود سیدرضا نیز در شرایطی که هنوز به خوبی روشن نشده است دستگیر گردید و پس از یک محاکمه‌ی کوتاه، بالاخره در بیست و هفتم آبان‌ماه سال ۱۹۳۷ به‌مراه پنج نفر دیگر از سران عشایر درسیم به دار آویخته شد. در

جریان محاکمه، ترک‌ها سعی کردند سیدرضا را عامل خارجی معرفی کنند و این بار پای شوروی را به میان بکشند، اما وی جواب داد که "من به خانواده‌ای تعلق دارم که هیچگاه به حرف خارجی‌ها گوش نداده است، خانواده‌ی من چندین قرن است در راه هدف‌های میهن پرستانه و مصالح عالی ملت کرد مبارزه می‌کند، اما این مبارزه بدبختانه تاکنون بی‌نتیجه مانده است!". در پای چوبه‌ی دار اعلام داشت که: "من ۷۵ سال دارم و اکنون به دیگر شهدای کردستان می‌پیوندم؛ در سیم مغلوب شد اما کردها و کردستان زنده خواهند ماند؛ جوانان کرد خوب می‌دانند که چگونه انتقام ما را بگیرند".

مقاومت مایوسانه‌ی مردم در سیم حتی پس از اعدام سیدرضا نیز با وجود آنکه از سال ۱۹۳۶ کاملاً در محاصره بودند و امکان دریافت هیچ‌گونه کمکی نداشتند تا اواخر تابستان سال بعد هنگامی که آخرین دانه‌های فشنگشان به پایان رسید ادامه یافت؛ سپس سرکوب وحشیانه‌ی آنان از سوی ترک‌ها ابعاد بی‌سابقه‌ی به خود گرفت. مردم در سیم را از خرد و درشت در غارهای متعدد کوهستانی انباشته و محبوس نمودند و پس از بستن راههای خروجی، زنده زنده در آتش سوزانده و یا در دود خفه کردند. همه‌ی جنگل‌هایی که محل پناه بردن فراریان بود به آتش کشیده شدند بدون آنکه امکان بیرون آمدن از آنان به کسی داده شود. بیش از ۵۰۰ تن از زنان و دختران جوان کرد برای اینکه به دست سربازان ترک نیفتند دسته‌جمعی خود را در رودخانه‌ی "مونزور" و

دریاچه‌های منطقه غرق کردند. شماره قربانیان در سیم به طور کلی به حدود
چهل هزار نفر تخمین زده شده است.

جنبش مقاومت در سیم آخرین جنبش مسلحانه‌ی چشمگیر کردها در
جمهوری ترکیه به حساب می‌آید. شدت عمل ترک‌ها از آن موقع تاکنون
امکان برپایی هیچ‌گونه عملیات مسلحانه قابل توجه دیگری به منظور دفاع از
حقوق ملی کردها در ترکیه را نداده است.

در جریان سیزده سال قیام و مقاومت مسلحانه در کردستان ترکیه (۱۹۲۵ -
۱۹۳۸) بر طبق برآورد حزب کمونیست ترکیه نزدیک به یک میلیون و نیم از
کردها یا به قتل رسیدند و یا به نقاط دور دست تبعید گشتند.

حکومت آنکارا تا سال ۱۹۵۰ در سراسر کردستان حکومت نظامی دائمی
برقرار کرد و دیدار از تمامی مناطق واقع در شرق رود فرات را تا سال ۱۹۶۵
برای خارجی‌ان ممنوع اعلام کرد. کلمات "کرد" و "کردستان" از فرهنگ
لغات و کتاب‌های تاریخ حذف گشتند و به جای "کردها" اصطلاح "
ترک‌های کوه‌نشین" معمول گردید. استفاده از زبان کردی حتی در موارد
بسیار خصوصی ممنوع شد و برای تکلم به آن مجازات‌های سخت وضع گردید.
اما همه‌ی این اقدامات همان طور که گفته شد تنها توانسته است مانع از بروز
جنبش‌های مسلحانه‌ی وسیع گردد و بس. ملت کرد در کردستان ترکیه
همچنان فرهنگ و زبان و سنن خود را حفظ کرده است و از راههای سیاسی در

راه کسب حقوق ملی و انسانی خود مبارزه می‌کند. ملتی که به حقوق انسانی خویش آگاه است و برای احقاق آن می‌رزد هیچگاه از بین رفتنی نیست و پیوسته زنده و جاوید خواهد ماند.